

نظام ۵۰۰ ساله استبداد

کیهان
تک شماره - ۱۵ ریال
دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ - ۱۴ ربیع الاول ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۶۳۶

شیان انقلاب مهر هاراد

طرح و عکس روی جلد : مهدی

تسخیر
کیهان

یونس جوانرودی

اشعار
حائمه
تهران - روبروی دانشگاه
قیمت پانزده تومان و نیم

روز
داد
انقلاب
خلق

ویل
پری بد هید

تسخیر کیهان

یونس جوانرودی

فهرست

صفحه ۵	پیشگفتار
صفحه ۱۹	فصل یکم - زمینه کلی کار مطبوعاتی پیش از سقوط شاه
صفحه ۴۵	فصل دوم - مطبوعات در آستانه قیام ضد سلطنتی
صفحه ۶۵	فصل سوم - مطبوعات در دوران کوتاه آزادی
صفحه ۹۲	فصل چهارم - کیهان پس از قیام بهمن ۵۷
صفحه ۱۲۱	فصل پنجم - یک تحول حرفه‌ای "تاریخی"
صفحه ۱۴۳	فصل ششم - انجمن اسلامی کیهان
صفحه ۱۷۷	فصل هفتم - پایان کارزار، فتح کیهان
صفحه ۱۸۷	تقویم رویدادها پس از تسخیر کیهان
صفحه ۱۹۸	ضمیمه‌ها

مقدمه

پیش از آنکه پژوهش برای نوشتن این کتاب را آغاز کنیم، برای ما که رابطه مستقیمی با روزنامه و مؤسسه کیهان نداشته‌ایم چنین می‌نمود که غور و بررسی دربارهٔ مسأله‌های چون کیهان که ظاهراً "همه جنبه‌های مربوط به آن شناخته شده و" در خط به خط صفحات آن منعکس است" (!) کار ساده‌ایست. در عمل دیده شد که انتظار ما تا چه حد نابجا بوده است. در عمل دیدیم که مسأله کیهان به گوه یخی می‌ماند که در زیربخش قابل‌رویت آن بخش عظیمی پنهان و عملاً "دست نیافتنی است. این بخش اخیر، عمدتاً "مسائل مربوط به مالکیت، مدیریت و روابط ویژه" مؤسسه کیهان و گردانندگان آن با حاکمیت را دربر می‌گیرد که رویدادهای یکسال‌ونیم اخیر و تصرف کیهان به ابهام و پیچیدگی آن افزوده است. در مقابل، مسائل بخش‌هایی که مستقیماً "به تولید روزنامه مربوط می‌شود (تحریریه، کارگری) و همچنین محتوای روزنامه و زمینه‌ها و بازتاب‌های اجتماعی و سیاسی آن به حد کافی قابل لمس بوده و حتی تا اندازه‌ای ما را به شناخت بخش غیر قابل رویت "گوه یخ" رهنمون شده است. در تهیه این کتاب که اساساً "با پرسوجو، مصاحبه با افراد ذینفع در مسأله کیهان، مراجعه به آرشیوهای مختلف و استفاده از منابع گوناگون انجام شده، توانسته‌ایم از یاری کمابیش سخاوتمندانه مطبوعاتی-ها، بخصوص بسیاری از روزنامه‌نگاران و کارکنان کیهان استفاده کنیم. و از همین‌روست که فکر میکنیم در انعکاس واقعیت‌های مربوط به بخش "مطبوعاتی" مسأله کیهان موفق‌تر و دقیق‌تر بوده‌ایم.

در مورد جنبه‌های مالی و اداری مسأله گیهان ، برعکس کار ما بسیار مشکل ، بهره‌جویی و نظرخواهی از افراد وارد در کار تقریباً " محال و استفاده از اطلاعات گسان ناوارد غیرقابل اطمینان بوده است . پس از تحولات یکسال‌ونیم اخیر چگونه میشد انتظار داشت که بیگانه‌ای چون ما را به سردابهای پراز رمز و راز مالکیت و مدیریت گیهان ، این بخش عظیم گوه یخ " راه دهند ؟

بنابراین وظیفه خود میدانیم که بگوئیم که ممکن است بعضی از روایت‌های ما از واقعیت‌های مسأله گیهان بحد کافی دقیق ، عمیق و بی‌طرفانه نباشد و یا آنکه رویدادهای مهمی را از قلم انداخته و به مسائلی ، بیش از حد آنها اهمیت داده باشیم . در این راه همچنین ممکن است حقی از بعضی گسان پایمال و حق بعضی دیگر فراموش شده باشد که از آنان پوزش می‌خواهیم .

با سپاس از همه گسانی که ما را یاری داده‌اند این کتاب را به دوگروه تقدیم می‌کنیم : گارگران گیهان ، که از اینهمه گشرو واکش جز اربابانی تازه بهره‌ای نیافتند ، و گروه تهیه‌کننده روزنامه " گیهان آزاد " که در برابر موج سهمگین تزویر و ریا و زور به سکوت نشست و نهالی تازه را بر افراشت که جوانمرگی آن ، چیزی از شگوهش نگاست .

سی‌ام تیرماه ۵۹

یونس جوانرودی

پیشگفتار

همگام با تحولات سیاسی و اجتماعی که به قیام بهمن ۵۷ منتهی شد، و بر اثر تحولات سیاسی و اجتماعی ناشی از این قیام، رویدادهائی بسیار مهم بر روزنامه کیهان گذشته که در خور بررسی و تعمق است.

آنچه این بررسی را ایجاب می‌کند، تنها این نیست که کیهان بعنوان یک نهاد مهم اجتماعی، پس از پشت سر گذاشتن این تحولات، بهر حال مسأله‌های را پیش می‌کشد که باید در رابطه با دیگر نهادهای اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد و مناسبات تاثیر پذیری و اثرگذاری آن ارزیابی شود. اهمیت مسأله کیهان، به اعتقاد ما، در این نیز هست که تحولات آن به نحو بارزی به تحولات عمده‌تر و گسترده‌تر در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی کشور شباهت دارد و سرنوشت آن بمثابة نمونه کوچکی است از سرنوشتی که جامعه ایرانی پس از قیام بهمن ماه و زوال رژیم خودکامه پهلوی یافته است.

به عبارت دیگر، آنچه بر کیهان گذشته، از دو نقطه نظر متفاوت و در دو زمینه ظاهراً جدا از هم، قابل بررسی است: اول، مسأله خود کیهان، بعنوان یک موسسه بزرگ مطبوعاتی که بنا به خصلت خود از جریانهای اجتماعی مستقیماً تاثیر می‌گیرد و در مقابل، بر آنها اثر می‌گذارد. و بنابراین، بدیهی است که تغییر جریانهای اجتماعی ناشی از قیام بهمن ماه و تغییر رژیم کشور، بررسی و ارزیابی ماهیت تازه تغییر یافته آن را ایجاب می‌کند.

نقطه نظر دوم این است که به اعتقاد ما، میان ماهیت بسیاری از شیوه‌های حرکتی که به "تسخیر" روزنامه کیهان منتهی شد، و حرکت‌هایی که به استقرار حکومت کنونی انجامید، شباهتهای چشمگیری وجود دارد که از محدوده روابط

"ارگانیک" میان این دو پدیده، یعنی تسخیر قدرت و تسخیر یکی از ابزارهای قدرت، فراتر می‌رود. این شباهت آن چنان است که تحولات کیهان در دوران اخیر را الگوی کوچکتری از تحولات کلی جامعه ایرانی جلوه می‌دهد. گمان ما این است که از این نقطه نظر، ارزیابی رویدادهای کیهان را می‌توان بعنوان کلیدی برای درک و شناخت رویدادهای جامعه ایرانی بکار بست.

کیهان، ابزار قدرت

تاثیر گذاری قابل ملاحظه مطبوعات بر رویدادها و تحولات اجتماعی، و همچنین تاثیر پذیری آنها از این رویدادها و تحولات، مطبوعات را بصورت یکی از مهمترین نهادها و ابزارهای اعمال قدرت درمی‌آورد. نقش ابزاری مطبوعات، بویژه در جوامعی اهمیت می‌یابد که در آنها، قدرت نه در دست توده‌های مردم یا طبقه گسترده‌ای از مردم، بلکه در دست قشرها، گروهها و خانواده‌های معدودی از قدرتمندان است.

در این گونه جوامع قشر سالار، یا گروه سالار که قدرت هم بدست عده‌ای معدود و هم در جهت منافع عده‌ای معدود اعمال می‌شود، ابزارهای قدرت نیز از یک طرف به تصاحب عده‌ای معدود در می‌آید و از طرف دیگر در جهت منافع همان عده معدود و وابستگان آنان عمل می‌کند. از سوی دیگر، انحصار قدرت در دست گروهی معدود طبیعتاً با انحصار ابزارهای اعمال قدرت، و محدودیت نسبی یا کامل دیگر گروهها و قشرهای اجتماعی در برخورداری از این ابزارها، و محدودیت نسبی یا کامل زمینه مبادله آزاد این ابزارها، همراه است. مجموعه این ملاحظات موجب می‌شود که در جوامع خودکامه و قشر سالار، مطبوعات عمدتاً نقش وسیله‌ای برای "ساختن عقیده"، و تحمیل آن به توده‌های مردم را ایفا کند. و می‌دانیم که "ساختن عقیده" تنها ارائه و تحمیل مجموعه‌ای از ارزشها و برداشتها در جهت اثبات حقانیت نظام فکری یک نظام اجتماعی نیست، بلکه همچنین جلوگیری از بروز و اشاعه ارزشها و برداشتهای دیگری است که یا با نظام فکری مورد نظر منطبق نیست و یا به منازعه با آن برمی‌خیزد. نقش مطبوعات در یک جامعه خودکامه فقط این نیست که از طریق تکرار و القای

مداوم ارزشهای فکری، آنها را تنها ارزشهای حقانی و قانونی قلمداد کند، بلکه این نیز هست که بطور مداوم با هر نوع ارزش دیگری در خارج از حیطه ارزشهای پذیرفته شده و رسمیت یافته مقابله و آنها را سرکوب کند.

از همین روست که در جوامع خودکامه، مطبوعات بصورت یکی از ابزارهای لازم اعمال و تحکیم قدرت جلوه می‌کند. در نتیجه وظایف مطبوعاتی آزاد در جامعه آزاد و متکی بر آرای اکثریت، در جامعه قشر سالار مسخ و به وظایفی کاملاً متضاد بدل می‌شود. بدین گونه نقش "انتقال خبر" مطبوعات آزاد، بصورت "القای اخبار نادرست یا جهت یافته" و یا تحریف کردن، و یا بطور کلی مسکوت گذاردن واقعیتها در می‌آید. بهمین گونه، نقش مطبوعات آزاد در تامین مواد اولیه لازم برای ساختمان آزادانه یک مجموعه فکری مستقل، بصورت ارائه و تحمیل یک مجموعه فکری از پیش ساخته و جهت داده شده در می‌آید.

رژیم خودکامه و بشدت مرکزیت یافته پهلوی بخوبی به این نقش مطبوعات وقوف داشت و از آن کمال استفاده را می‌کرد. در فصل‌های بعد خواهیم گفت که چگونه، و بر اثر چه جریان‌هایی، تسلط رژیم بر مطبوعات حالتی شدیداً انحصاری یافت تا جائیکه نهادهای مطبوعاتی، در عین حال که ظاهر خود را بعنوان موسسات خصوصی و "ملی" حفظ می‌کردند، یکسره سخنگوی هیات حاکمه شده بصورت یکی از ارگانهای دولتی در آمدند. محدود شدن تعداد موسسات مطبوعاتی و تبلور مفهوم مطبوعات در موجودیت تنها دو روزنامه "کیهان" و "اطلاعات" - بعنوان روزنامه‌های "ملی" - و "رستاخیز" - بعنوان ارگان حزب واحد حاکم - بیان روشن چنین وضعیتی است.

پس از زوال رژیم پهلوی و استقرار حکومت جدید اسلامی، سرنوشت مطبوعات و رابطه موسسات مطبوعاتی "ملی" یا عمومی با هیات حاکم، تغییر چندانی نکرد و برداشت انحصارگرایانه از نقش مطبوعات همچنان دوام یافت. گذشته از یک دوران کوتاه انتقالی، که بمدت فقط چند هفته دوام یافت و از روزهای شروع زوال جتمی خاندان پهلوی تا روزهای آغاز استقرار حکومت اسلامی طول کشید، استفاده انحصاری قدرت از ارگانهای بزرگ مطبوعاتی همچنان دوام یافته است.

مقامات حکومت کنونی واقعیت وجود چندین روزنامه کوچک متعلق به حزبها

و دسته‌های سیاسی و اجتماعی را بعنوان نشانه‌نکار ناپذیر وجود آزادی مطبوعات و تفاوت فاحش این رژیم با رژیم گذشته در زمینه مطبوعات قلمداد می‌کنند. این نظریه، در میان بعضی از نیروهای باصطلاح غیر مذهبی و خارج از حیطه هیات حاکمه نیز طرفدارانی دارد. اما نظری دقیق و بیطرفانه نسبت به نقش اساسی مطبوعات عمومی و "ملی" از یکسو و اثر مطبوعات حزبی و گروهی از سوی دیگر، ابطال چنان ادعائی را کاملا روشن می‌کند. همچنین بررسی دقیق ساخت طبقاتی هیات حاکمه و نحوه صف‌بندی نیروهای اجتماعی به‌وضوح نشان می‌دهد که وجود چند روزنامه "ارگان" با تیراژهای محدود و با موجودیتی نامطمئن و دائما در معرض تهدید، نشان از آزادی مطبوعات نمی‌دهد، بلکه بیانگر شیوه‌های تازه‌ای از حفظ انحصار نهادهای اجتماعی بر اساس واقعیت‌هایی است که هیات حاکمه و قشرهای حکومت‌گر، ملزم به قبول و تسلیم در برابر آن هستند.

موسسه‌های بزرگ مطبوعاتی، یعنی ارگان‌هایی که ظاهرا "به هیچ حزب و دسته‌ای بستگی ندارند" هم بدلیل برد وسیع، و هم بخاطر ماهیت ظاهرا بیطرفانه خود مناسب‌ترین و در عین حال یکی از معدود وسایل ساخت و پرداخت "آراء عمومی" و دست‌کاری در آنها هستند.

این روزنامه‌ها، هم بدلیل برد وسیع و هم بدلیل ماهیت "عمومی" خود، محتاج آن نیستند که گروه‌های اجتماعی را نخست بسوی خود جلب کنند تا سپس بتوانند عقیده یا مجموعه‌ای از ارزشها را بدانها القا کنند، حال آنکه ارگان‌های حزبی و گروهی باید این کار را بکنند. رابطه میان مردم و ارگان‌های مطبوعاتی عمومی، رابطه‌ای ثابت یافته و مسجل است که بر تداوم زمانی و پذیرش ضمنی و شناخت ظاهرا متقابل متکی است این رابطه ثبات یافته موجب می‌شود که نقش اساسی مطبوعات عمومی در دست‌کاری در "آراء عمومی کم‌کم از خاطر برود و این روزنامه‌ها، در ظاهر، بصورت وسایل صرفا برای "انتقال" اخبار و عقاید درآیند. در حالیکه، کاملا روشن است که این "قرارداد اجتماعی" مبتنی بر قبول بیطرفی ارگان‌های مطبوعاتی، تا چه اندازه از واقعیت بدور است و بویژه در کشورهایی مثل کشور ما، راه را برای فریب آراء عمومی باز می‌گذارد. بر عکس، رابطه میان مردم و ارگان‌های گروهی، بر قبول الزامی "عدم بیطرفی" آنها، و اطمینان بر جهت داشتن آنها متکی است. آراء عمومی، عقاید

و اخبار منعکس شده در ارگانهای گروهی را پیش از هر چیز، در خدمت آن گروه، و در نتیجه ساخته و پرداخته و یا حداقل دستکاری شده توسط آن گروه تلقی می‌کنند. در نظر افکار عمومی، آنچه در یک روزنامه ارگان منعکس است، واقعیت نیست. حتی واقعیت بروایت گروه خاصی نیست. بلکه واقعیت متعلق به گروه خاصی است. واقعیتی که به نسبت بزرگی یا کوچکی آن گروه، با واقعیت عمومی، در تضاد و منازعه است. این رابطه تضادآمیز، همواره متضمن خطری برای آرای عمومی است که به نسبت بزرگی و گسترش گروه مورد نظر افزایش می‌یابد.

یک روزنامه ارگان همواره واقعیتی مزاحم و آزاردهنده است. چرا که یکپارچگی و تنزل ناپذیری مجموعه ارزشهای عمومی را که همیشه توسط ایدئولوژی حاکم القا می‌شود، برهم می‌زند. روزنامه ارگان، از یک سو حاکی از آن است که واقعیت اجتماعی دارای جنبه‌های مختلفی است. و این مغایر واقعیت یکپارچه تحمیلی ایدئولوژی حاکم است. از سوی دیگر، روزنامه ارگان نشان می‌دهد که حتی یک واقعیت ساده نیز می‌تواند از چند جنبه مورد بررسی قرارگیرد. و این نیز مغایر با برداشت یک جانبه‌ای است که خصلت اولیه ایدئولوژی حاکم است. با توجه به همه این ملاحظات، روزنامه ارگان از پیش بصورت زائده‌ای بر پیکر فرهنگ عمومی اجتماعی داوری می‌شود، و حکومتها، بویژه در نظامهای قشر سالار و مرکزیت یافته، در جهت هرچه بیشتر پذیراندن این باور تلاش می‌کند.

گفتیم که میزان خطری که یک عقیده متفاوت، برای "آراء عمومی" در بردارد. با میزان بزرگی گروهی که عقیده متفاوت را ارائه می‌کند، بستگی مستقیم دارد. این واقعیت تاریخی را نیز می‌دانیم که در شرایط کنونی کشور ما، گروههای خارج از حیطه قدرت و گروههای مخالف قدرت، در اقلیت بسر می‌برند.

از سوی دیگر، انحصار طلبی قشرهای قدرتمند موجب شده است که نیروهای اقلیت اجتماعی نیز، بکلی از صحنه مبادلات سیاسی دور بمانند. در نتیجه گروههای اقلیت سیاسی، در حالتی از "قرنطینه" بسر می‌برند که ارگانهای مطبوعاتی آنها را نیز، در رابطه با "آراء عمومی" و فرهنگ حاکم بر جامعه، دچار همین قرنطینه می‌کند.

اما از طرف دیگر، تضادهای آشکار گروههای مختلف در بطن قشر حاکم، عدم انسجام قشرها و طبقات اجتماعی و در نتیجه عدم تشکل قاطع آنها، عدم

ثبات پایگاه طبقاتی حکومت و گونه‌گونی مهار ناپذیر ملیت‌ها و فرهنگ‌هایی که مجموعه فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران را تشکیل می‌دهند، مانع از آن می‌شود که ایدئولوژی حاکم در جمهوری اسلامی، تبلور و یکپارچگی مخصوص حکومت‌های قدرتمند مرکزیت یافته را بخود بگیرد.

بنابراین، بی قدرتی گروه‌های اقلیت - یعنی بی خطری نسبی آنها - از یکسو و عدم انسجام پایگاه قدرت حاکم از سوی دیگر، ادامه موجودیت ارگانهای مطبوعاتی اقلیت را - البته در قرنطینه و در معرض تهدیدهای دائمی - تأمین می‌کند. طبیعی است که تا زمانی که این موجودیت ادامه دارد، کوشش حکومت برای تداوم قرنطینه از یکسو، و تضمین "مصونیت" آراء عمومی در برابر این ارگانها ادامه دارد. و این "وضع موجود" تا زمانی که هیچکدام از طرف‌های این رابطه بنحو خطرناکی تغییر شکل نداده باشند و مجموعه رابطه بی‌خطر باقی بماند، ادامه خواهد یافت.

وضع ارگانهای عمومی مطبوعاتی بکلی متفاوت است. گفتیم که بر اساس قرار دادی اجتماعی، ماهیت ظاهرا "بیطرف" - و در نتیجه "بی‌خطر" - روزنامه‌های عمومی تلویحا به رسمیت شناخته می‌شود. بنابراین، موجودیت آنها نیز رسمیت می‌یابد. اما تسلط و حاکمیت بر آنها، مساله‌ایست که همچنان حل نشده باقی می‌ماند و در گرو کشمکش‌های قشرها و جریان‌های حکومت‌گراست. اعمال قدرت قشرهای حاکم در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی، بنحوی طبیعی و مستقیم به زمینه فرهنگی و در نتیجه بر مطبوعات عمومی کشانده می‌شود. و این مطبوعات، بعنوان یکی از ابزارهای اعمال قدرت، مورد توجه حکومتها هستند.

در عین حال، ماهیت حکومتها، و چگونگی ارتباط آنها با قشرها و گروه‌های اجتماعی، و در نهایت با توده‌های اجتماعی، مستقیما بر چگونگی رابطه حکومتها با مطبوعات و در نتیجه بر نحوه استفاده حکومت از این ابزار، اثر می‌گذارد.

در نظامی دمکراتیک، ایدئولوژی حاکم، حاصل تلاقی مجموعه ارزشهای فرهنگی گروه‌های متفاوتی است که مشترکا در اعمال قدرت یعنی در حکومت شرکت دارند. در نتیجه هر کدام نماینده‌ای از گروهی هستند که جهان‌بینی و آرمان‌هایشان در شکل‌گیری ایدئولوژی حاکم بر جامعه دخالت می‌کند، بر این

اساس، در جامعه‌ای دمکراتیک مطبوعات نقش ابزار همگانی را ایفا می‌کند که باید از قوانین مبادله آزاد و دمکراتیک پیروی کند. یک چنین مبادله‌ای، هم کیفیت و هم کمیت روزنامه‌ها را تعیین می‌کند. از یکسو، هر روزنامه ملزم به انعکاس وجوه مختلف واقعیت‌هاست و از سوی دیگر، هر گروه اجتماعی این امکان را می‌یابد که برای ارائه روایت خویش از واقعیت‌ها، ارگانی مطبوعاتی را مورد استفاده قرار دهد.

هیات حاکم کنونی که خود را مبعوث و مروج فرهنگ خداسالار حکومت اسلامی می‌داند، به چند دلیل عمده نمی‌تواند مبادله آزاد اندیشه و اخبار، و در نتیجه آزادی کمی و کیفی مطبوعات را تحمل کند. و در نتیجه خود را ملزم به تسلط بر ارگانهای مطبوعاتی عمومی، از جمله کیهان می‌بیند. به اعتقاد ما، مهمترین این دلایل، اینها هستند:

۱ - ایدئولوژی اسلامی - برخلاف آنچه عموماً برای دلجوئی از "اقلیت‌های مذهبی"، یا رام کردن "نیروهای مخالف" یا مطمئن کردن "مومنان متزلزل" گفته می‌شود، ایدئولوژی متکی بر جهان‌بینی اسلامی، اساساً "تک‌محوری" و "خود همه بین" است و توان همنشینی و الفت آزادانه با دیگر فرهنگها و ایدئولوژی‌ها را ندارد. گذشته از یکی دو اصل نادر و بسیار تبلیغ شده‌ای چون "لا اکراه فی الدین" و "فبشر عباد الذین . . ."، قرآن، که مبنای ایدئولوژی و جهان‌بینی اسلامی است، پر است از آیاتی که اسلام را بعنوان تنها و تنها مشرب حقانی فکری معرفی می‌کند و یا مسلمانان را به مقابله، و حتی قتل کسانی که اسلام نیاورده، یا درباره حقانیت آن شک دارند، فرا می‌خواند. قرآن و احادیث همواره می‌کوشند تا مرز میان "مسلم" و "کافران"، "مشرکان"، "ایمان نیاوردگان"، "منافقان" و . . . را دقیقاً مشخص کنند. برای جهان‌بینی اسلامی، دیگر مشربهای فکری "حقانیت" ندارند، بلکه تنها "موجودیتی" دارند که تا زمانی که در "اقلیت" هستند می‌توان آنها را، - البته با اکراه در قرنطینه و با دریافت جزیه - تحمل کرد. و همین‌که به اکثریتی تهدید آمیز و خطرناک نزدیک شدند، باید به جهاد با آنها رفت.

اعتقاد به اصل خدائی بودن و ابدی بودن قرآن، که اساس باور و ایدئولوژی اسلامی است، هر گونه اخلاق و مشربی را که ریشه در خارج از حیطه قرآن داشته

باشد، خواهناخواه مدموم و در نهایت قابل سرکوب می‌کند. چرا که اعتقاد به خدائی بودن ایدئولوژی اسلامی، مانع از آن می‌شود که ایدئولوژیهای دیگر، در کنار آن، بر یک پایه و با یک معیار سنجیده شوند و از این طریق مقایسه، مبادله و یا احیانا امتزاجی بین آنها پدید آید که نتیجه‌ای نوین، و کاملا متفاوت را بوجود آورد. این را نیز می‌دانیم که قبول ماهیتی منتسب به منشی که کامل و ابدی و بی‌نقص است طبیعتا بمعنی قبول کمال و ابدیت و بی‌نقصی آن ماهیت نیز هست. همچنین اعتقاد به ابدی بودن ایدئولوژی اسلامی، در عمق بمعنی طرد هر نوع تحول و تکامل آن، و اعتقاد به عدم پیروی آن از تحول و تکاملی است که هر جریان فکری، بر اساس جبر تاریخ، پشت سر می‌گذارد.

بنابراین، حکومتی که خود را متکی بر ایدئولوژی اسلامی می‌داند، خواه - ناخواه، از نقطه نظر فکری و عقیدتی، به سوی نظام فکری "تک محوری"، "خود همه بینی"، و یا بعبارت بسیار جلف‌تر، به سوی "جهان بینی تک حزبی" گرایش پیدا می‌کند و در نتیجه، به انحصارجویی در ارگانهای فکری و روبنائی، از جمله مطبوعات نیز تمایل می‌یابد.

۲ - لزوم تدوین ایدئولوژی، پس از کسب قدرت - بر اثر سقوط رژیم پهلوی گروهی به حکومت رسید که ایدئولوژی نداشت. یعنی نه گروهی بود که با ارائه ایدئولوژی و برنامه‌ای، توده‌های مردم را به دور خود گرد آورده و با نیروی محرک آنان قدرت را تسخیر کرده باشد، و نه دقیقا نماینده و رهبر قیام مردم بود که از سوی آنان نمایندگی داشته باشد و برای تحقق خواسته‌ها و آرمانهای مردم، از سوی مردم به قدرت رسانده شده باشد. بعبارت دیگر، گروه یا قشری که پس از پیروزی قیام ضد سلطنتی بقدرت رسید، نه به دست مردم و به نمایندگی از سوی مردم، بلکه در کنار حرکت مردم، و با استفاده از نیروی محرک مردم، به قدرت رسید. بدیهی است که ما سر آن نداریم که نقش تاریخی مسجد و روحانیت را در جهت دادن به قیام ضد سلطنتی مردم انکار کنیم. بلکه واقعیت این است که از یکسو، گروهی که پس از پیروزی قیام بقدرت رسید، از توده‌های روحانیت شهر و روستا نبود که نقش عمده‌ای در جهت دادن به قیام ضد سلطنتی ایفا کرد. و از سوی دیگر، باید این حقیقت را پذیرفت که نقش مسجد و روحانیت در "رهبری" قیام، معلول براین قیام و نه علت آن بود، برخلاف آنچه عموما از

سوی قدرتمندان عنوان می‌شود. بعبارت دیگر، باید این حقیقت را پذیرفت که برخلاف تبلیغات حکومت جمهوری اسلامی، توده‌های رنج‌دیده و به‌جان آمده مردم، که برای رهایی از ستم دیرین پادشاهی و برای احقاق حقوق پایمال شده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خویش بپاخاسته بودند، به دلیل شرایط مشخص تاریخی و نبود سازمانها و گروههای رهبری کننده سیاسی، در پیرامون مسجد و روحانیت گرد آمدند که تنها "سازمان سیاسی" موجود در صحنه اجتماعی ایران بودند. خلاء صحنه سیاسی و نبود گروهها و حزبهایی که بتوانند توده‌های بپاخاسته را حول شعارها و برنامه‌های مشخص ضد استبدادی گردآورند و رهبری کنند، این فرصت نادر و تاریخی را به روحانیت داد که در راس توده‌هایی قرار بگیرد که موج خروشان و رهایی بخششان، بی‌اعتنا به رهبری و برنامه‌ای به پیش می‌رفت و در آغاز فقط یک چیز می‌خواست: برافکندن نظام جبار شاهنشاهی که واقعا مظهر و منشاء همه ظلم‌ها و فسادها و رنج‌ها بود. بنابراین، از نقطه نظر برنامه سیاسی، شاید بتوان گفت که تنها برنامه اعلام شده توده‌های بپاخاسته، برافکندن رژیم سلطنتی بود که در شعار "مرگ بر شاه" تبلور می‌یافت. بدیهی است که خلاء ایدئولوژیک ناشی از اختناق ۲۵ ساله رژیم شاهنشاهی و فقدان کامل هر نوع مکتب فکری تدوین شده در آن دوره، موجب شد که ملت بپاخاسته، در جستجوی محملی فکری برای بیان خواستها و عنوان کردن شعارهای خود، به سراغ فرهنگ عمیق توده‌ای خود برود که چیزی جز فرهنگ "ایرانی - اسلامی" نیست.

بدینگونه، فرهنگ "ایرانی - اسلامی" با مجموعه غنی اسطوره‌ها و استعاره‌های خود، زمینه اصلی فرهنگ قیام را بوجود آورد. اما برای جلوگیری از ریشه دواندن یک "سوء تفاهم" تاریخی باید فوراً گفت که هر زمینه اصیل و ریشه‌دار فرهنگی که برای بیان و انتقال خواستها و اندیشه‌های یک ملت بپاخاسته بکار گرفته می‌شود، بکلی با ایدئولوژی واقعی حرکت ملت، که هدف نهایی آن احقاق حقوق غارت شده اقتصادی و اجتماعی و تامین سیادت و حاکمیت ملت است، تفاوت دارد.

توده عصیان‌زده‌ای که برای بیان دقیق و همه فهم ظلم حاکم جبار، "شاه" را با "معاویه" مقایسه می‌کند، تبلور خواست ابدی خود یعنی جامعه‌ای

آزاد و برابر را در وجود حضرت علی می‌بیند که ارزش فرهنگی متضاد با معاویه است.

اما بدیهی است که هم "شاه معاویه" و هم "علی" از نقطه نظر سیاسی - اجتماعی سمبل‌هایی بیش نیستند و تنها بیان‌کننده ارزش‌هایی هستند که بموجب باورهای ذهنی و غریزی، بدینگونه خلاصه و متبلور شده‌اند. اکنون بحث بر سر این نیست که شناخت واقعی توده‌های مردم از حکومت حضرت علی در کوفه تا چه اندازه است و یا اینکه این حکومت، تا چه اندازه با آرمان عدالت و برابری بشری منطبق بوده است.

تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، مسئله این است که حکومت اسلامی امروزی تا چه اندازه بر "حکومت عدل علی" منطبق است. حتی متعصب‌ترین مومنان جمهوری اسلامی ایران، بسادگی خواهند پذیرفت که این "حکومت عدل علی" نیست. اما می‌دانیم و می‌بینیم که حکومتی که نه خود می‌تواند "علی" باشد و نه از شرایط برخوردار است که اعمال او را منطبق با برداشت عمومی مردم از "عدالت علی" کند، می‌کوشد تا بقبولاند که ایدئولوژی آن صددرصد به ایدئولوژی حکومت کوفه منطبق است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که با وجود این تفاوت آشکار میان محتوای واقعی و قابل لمس یک حکومت، و قالب افسانه‌ای و آرمانی آن، چگونه می‌توان به چنین افسانه‌ای تداوم بخشید و آن را برای توده‌های مردم قابل قبول ساخت. اینجاست که نقش بسیار مهم و اساسی تبلیغ و القا و وسایل آن، یعنی "وسایل ارتباط جمعی" مشخص می‌شود. گروه‌های قدرتمند، در صورت تسلط بر "وسایل ارتباط جمعی" می‌توانند از باورهای عمیق و اسطوره‌های چند صد ساله توده‌ها استفاده کرده، حقانیت خود را به کرسی بنشانند. تنها کافی است که ارتباطی ولو صوری، میان باورها و توقع‌های توده‌ها، و ادعاها و وعده‌های گروه‌های حاکم برقرار شود.

تسلط بر "وسایل ارتباط جمعی" به گروه‌های حاکم اجازه می‌دهد که خود را وارث و متولی فرهنگ و آرمان توده‌های مردم معرفی کرده، در نتیجه این امید را بوجود آورند که برآورنده خواسته‌ها و توقع‌های نهفته در ضمیر توده‌ها نیز هستند. این تحمیل، بویژه هنگامی آسان می‌شود که فرهنگ غالب توده‌ای، فرهنگ

ذهنی و غریزی مذهبی باشد. بنابراین، استفاده از سمبل‌ها و اسطوره‌های تخیلی و غریزی، که همواره عنصری دست‌نیافتنی و ماوراء طبیعی را با خود همراه دارد، آسان‌تر و عملی‌تر می‌شود.

در نتیجه، برای حکومتی با خصوصیتی که برشمردیم، تسلط بر ارگانهای تبلیغاتی و ارتباطی، بویژه مطبوعات پرخواننده عمومی، ضروریست. و از همین روست که تصرف ارگانهای بزرگی چون "کیهان" و "اطلاعات" نه تنها پس از استقرار حکومت کنونی، بلکه حتی پیش از سقوط کامل رژیم پهلوی نیز مورد نظر گروه‌هایی بود که در جهت کسب قدرت می‌کوشیدند.

۳- لزوم تصرف ابزارهای مادی قدرت پیشین. گذشته از دو دلیل عمدتاً فرهنگی و ایدئولوژیکی که برشمردیم، یک دلیل بسیار ساده، اما مهم نیز انگیزه تسلط گروه‌های قدرتمند بر مطبوعات، و بخصوص روزنامه مورد نظر ما، یعنی کیهان، بوده‌است. نقش ابزاری قابل‌ملاحظه مطبوعات را پیشتر برشمردیم. چنین نقشی، بویژه برای گروه‌هایی که پس از اضمحلال رژیم پهلوی به قدرت رسیدند، بسیار اهمیت داشت. این گروه‌ها در زمینه سیاسی، و بطور کلی در زمینه اقتصادی نیز، گروه‌هایی "تازه بدوران رسیده" بوده‌اند که یک "تصادف" مساعد تاریخی، آنان را بدون آمادگی مادی و فرهنگی درخوری، تقریباً بطور ناگهانی، به قدرت رسانده بود. همانگونه که پیشتر گفتیم، این گروه‌ها برنامه و فرهنگ مشخصی برای کسب قدرت، و سپس گرداندن امور حکومت نداشتند. آنان نه سهم قابل ملاحظه‌ای در استفاده از ابزارهای حکومت پیشین در دست داشته بودند و نه خود ابزارهای دیگری را برای حکومت بوجود آورده بودند تا بلافاصله پس از کسب قدرت، از استفاده از مرده ریگ حکومت پهلوی بی‌نیاز باشند. عدم انسجام طبقاتی گروه‌های حاکم کنونی، سرعت غافلگیرکننده رویدادهای قیام ضدسلطنتی و سرعت تحولات ناشی از آن که بارها توسط خود حکومتگران کنونی - از جمله مهندس مهدی بازرگان - عنوان شده، سقوط تقریباً کم زحمت رژیم پهلوی که ابزارهای حکومتی آن را نسبتاً دست نخورده بجا گذاشت، و بقدرت رسیدن تقریباً بی‌زحمت و بکلی "بی‌خرج" حکومت گران کنونی همه و همه موجب شد که اینان نه فرصت آن را داشته باشند که ابزارهای خودی را برای کسب و سپس اداره قدرت بوجود آورند، و نه اصولاً نیازی را برای ایجاد

چنین ابزارهایی حس کنند. (۱)

در نتیجه، برنامه سیاسی و اقتصادی گروههای تازه به حکومت رسیده جمهوری اسلامی، به حفظ و در صورت لزوم مرمت ابزارهای حکومتی رژیم پهلوی، و بکار انداختن تقریباً بی‌کم و کاست آن محدود بوده است. تا جائیکه امروز، حتی دستگاههای امنیتی و انتظامی "شاه" نیز، که وجود آنها یکی از مهمترین انگیزه‌های برپائی قیام ضدسلطنتی بود، تقریباً باهمان شیوه‌ها و بزداشته‌ها، مشغول بکار شده‌اند.

تسلط حکومتگران کنونی بر موسسات بزرگ بخش خصوصی نیز، دقیقاً بر همین زمینه استوار بوده است. در اینجا نیز "تازه بدوران رسیدگی" مهمترین انگیزه، و "سقوط" کم زحمت و بی‌خرج موسسات، مهمترین مشوق گروههای حاکم برای تسلط بر آنها بوده است. گفتیم که حاکمیت گروههای تازه به حکومت رسیده بر مطبوعات، تا چه اندازه برای آنها اهمیت داشت. این را نیز باید بگوئیم که اعمال چنین حاکمیتی، تا چه اندازه راحت و بی‌زحمت بود. تقریباً همزمان با فراز شاه، صاحبان بسیاری از موسسات بزرگ تولیدی و مالی - از جمله موسسات کیهان، اطلاعات و آیندگان - نیز کشور را ترک گفتند. و همزمان با آغاز تسلط سرمایه‌داران و سران حکومت جمهوری اسلامی بر بسیاری از آن موسسات، کوشش برای تصرف سه‌موسسه بزرگ مطبوعاتی نامبرده نیز آغاز شد. کوششی که بدلیل خصلت ویژه سه موسسه مطبوعاتی و بخاطر باریاسی خاص آنها، که حرکت‌هایی ظریف و پیچیده - و پنهانی - را برای تسلط بر آنها ایجاب می‌کند، دیرتر به هدف می‌رسید، اما بهر حال رسید.

در فصل‌های بعد توضیح خواهیم داد که چرا کیهان زودتر بتصرف درآمد و چه عواملی در این راه به کمک تصرف‌کنندگان شتافت.

(۱) تنها بعنوان یکی از بدیهی‌ترین و گویاترین شواهد ادعای ما، توجه داشته باشید که اکنون یکسال و نیم پس از سقوط رژیم پهلوی، سکه‌های رایج جمهوری اسلامی ایران هنوز بنام "محمدرضا شاه پهلوی آریامهرشاهنشاه ایران!" است.

دومین هدف ما از بررسی مساله تصرف روزنامه کیهان، توضیح و تشریح شیوه‌ها و شگردها - یا باصطلاح متداول غربی: "مکانیسم" - این تصرف است. زیرا شباهت "عملیات تسخیر" کیهان، پیامدها و اثرات این "تصرف"، و عوامل و رویدادهای جنبی آن با عملیات "استقرارحکومت اسلامی" آنچنان است که به ادعای ما، بررسی مورد کوچک کیهان، می‌تواند بعنوان کلیدی برای بررسی مورد کلی استقرار حکومت، بکار رود.

ممکن است گفته شود که شباهت میان رویدادها و تحولات کیهان و جامعه ایرانی، شباهتی طبیعی است. چرا که کیهان بعنوان یک نهاد اجتماعی، جبرا تابع تحولاتی است که جامعه دستخوش آن است، همچنین ممکن است گفته شود که هیچ مساله‌ای، حتی مسائل انسانی ظاهرا خاص کیهان، نمی‌تواند بدون تاثیر پذیری از رویدادهای بیرون از حیطه کیهان، بوقوع پیوندد. ما نیز همین گونه می‌اندیشیم و درست به همین خاطر، و با شناخت رابطه ارگانیک کیهان و جامعه ایرانیست که به بررسی کیهان می‌پردازیم تا از جزء به کل برسیم. شاید بسیاری از مردم، مکانیسم تصاحب قدرت، پیامدها و مسائل جنبی آن را دقیقا لمس نکنند و از آن مفهومی انتزاعی را برداشت کنند. ممکن است پیچیدگی‌های مکانیسم تسلط بر قدرت از یکسو، و تبلیغات همیشه عوامفریبانه قدرت از سوی دیگر، مفهوم واقعی قدرت جوئی و قدرتمندی را بیوشاند. حال آنکه کیهان، پدیده‌ای کاملا شناخته شده و قابل لمس است. و خواننده عادی می‌تواند با آشنائی قبلی که از آن دارد، بهتر مسائل و تحولات مربوط به آن را بفهمد و از این طریق، با توجه به شباهت‌های آن با مساله بزرگتری که "مکانیسم استقرار قدرت" باشد، این مساله را نیز درک کند.

از همه اینها گذشته، برداشت آراء عمومی از قدرت، در تمام وجوه آن - غالبا برداشتی صوری و سطحی است. آراء عمومی غالبا به شناخت وجوه سطحی قدرت اکتفا می‌کند و بدلالی که بیش از حد برای همه ما شناخته شده است، و ریشه در جدائی دائمی قدرت از مردم دارد، امکان و فرصت تعمق در چگونگی کسب و اعمال قدرت، انگیزه‌ها و پیامدهای آن را نمی‌یابد. این ملاحظات،

دربارهٔ پدیده‌ای همانند مطبوعات نیز صدق می‌کند. اگر مورد خاص مردم کشور خودمان، و نمونه خاص کیهان را در نظر بگیریم، خواننده غالباً به خواندن روزنامه کیهان، یعنی نظر افکندن بر ماهیت صوری آن اکتفا می‌کند و امکان آن را ندارد که به آنچه در پس این "صورت" نهفته است پی ببرد. حال آنکه در ورای ۸ یا ۱۲ یا ۳۲ صفحه روزنامه سفید و سیاه کیهان، دو سلسله واقعیت‌های بسیار مهم نهفته است.

یکی واقعیت‌هایی است که در درون کیهان، بعنوان موسسه مطبوعاتی می‌گذرد و صفحات روزنامه، بنحوی متأثر از این واقعیت هاست. بعبارت دیگر آنچه خواننده کیهان می‌خواند صرفاً شکل چاپ شده اخباری که در ایران و جهان گذشته نیست. شکل "کیهانی" اخبار است. یعنی اینکه اخبار بصورت ماده خامی توسط کیهان گردآوری شده، از کارخانه "کیهان" گذشته و به بازار آمده است، بر ماهیت این "فرآورده"، هم عوامل فنی روزنامه - بخش کارگری، بخش تحریری و بخش اداری - و هم عوامل ایدئولوژیکی حاکم در درون روزنامه اثر گذاشته، پس شناخت این عوامل نامرئی نهفته در پشت ظاهر صفحات روزنامه، برای شناخت آنچه در این صفحات نوشته شده، ضروریست.

سلسله دیگری از واقعیتها، که در پشت ظاهر صوری صفحات نهفته، واقعیت دنیای پیرامون روزنامه، یعنی واقعیت سیاسی جامعه است. خبری از یک رویداد که به کیهان می‌رسد و از "صافی" آن می‌گذرد و به خواننده ارائه میشود هر خبری نیست. خبری است که منطق و ایدئولوژی حاکم بر جامعه انتشار آن را لازم یا مجاز، یا دستکم بی‌ضرر می‌داند.

بنابراین شناخت این دو رشته عامل، که در انتخاب، انتقال و ارائه خیر نقش و تاثیر اساسی دارد، برای درک و فهم خود خبر بسیار ضروریست. با این شناخت، خواننده کیهان خواهد توانست تا حدی پوسته ظاهری واقعیت‌هایی را که توسط کیهان - و مطبوعات بطور اعم - ارائه می‌شود بشکافد و به هسته اصلی آنها نزدیک‌تر شود.

فصل یکم

زمینه کلی کار مطبوعاتی پیش از سقوط شاه

تاریخچه مطبوعات دو دهه اخیر ایران را تا آنجا که صرفاً به بررسی ما مربوط می‌شود، می‌توان به طور کلی و قراردادی به دو دوره عمده تقسیم کرد: دوره اول، که از "انقلاب سفید" محمدرضا پهلوی شروع می‌شود و با سقوط رژیم او پایان می‌گیرد. دوره دوم که از زمان سقوط دودمان پهلوی (حول و حوش ۲۱ بهمن ۵۷) شروع می‌شود و تا لحظه پایان یافتن این کتاب ادامه دارد.

انتخاب مبداء اول، یعنی ششم بهمن ۱۳۴۱، بدین معنی نیست که این تاریخ در عالم مطبوعات اهمیت خاصی دارد و نشانگر رویدادی بسیار مؤثر بر زندگی مطبوعاتی است. بلکه آنچه به نظر ما، در رابطه با مطبوعات اهمیت دارد، روند انسجام و مرکزیت یابی دیکتاتوری محمد رضاشاهی است که "انقلاب سفید" اگر نه نقطه شروع آن، که حداقل نقطه عطفی در تاریخچه آن است.

برای بررسی ما، "انقلاب سفید" محمدرضا پهلوی را می‌توان نقطه آغاز روندی تلقی کرد که روز به روز در جهت انسجام و یکپارچه شدن هر چه بیشتر دستگاه اختناق محمدرضا شاهی پیش می‌رفت. اختناقی که اثر آن، به ویژه بر مطبوعات ایرانی، قاطع و منحصر به فرد بود. (۱)

تمرکز یافتن هرچه بیشتر قدرت در دست شاه و عمال او، که خود مستقیماً نتیجه گسترش رو به رشد سلطه آمریکا بر ایران بود، و از میان رفتن تدریجی کلیه سازمان‌ها و هویت‌های سیاسی مستقل که بتوانند در برابر رژیم شاه مقاومت کنند، فضای اختناق آمیزی آنچنان یک گونه و یک رنگ را پدید آورد که موجب شد که تمامی نهادهای سیاسی و اجتماعی به نحوی در آن فضای اختناق آمیز غرق شده، دست کم شکل ظاهر آن را به خود بگیرند.

(۱) - به مقاله "اختناق آریامهری..." در بخش ضمیمه کتاب مراجعه کنید.

جو اختناق ، که به دلیل ماهیت رژیم خود کامه ، بر نظارت شدید بر اندیشه و عقیده توده های ملت متکی بود ، طبعاً مهار شدید وسایل ارتباط جمعی از جمله مطبوعات را ایجاب میکرد. رژیم پلیسی شاه دستگاههای متعددی چون ساواک ، وزارت اطلاعات ، شهربانی ، ادارات حفاظت و روابط عمومی سازمان های دولتی را به عنوان شبکه ای به هم پیوسته و هماهنگ شده به کار می گرفت که مهم ترین هدف همه آنها ، نظارت بر رویدادها و فعالیت های اجتماعی ، مهار کردن آنها ، و در نتیجه ، تنظیم همه آنها در جهت منافع حکومت و سرکوب عواملی بود که ممکن بود در این جریان ایجاد اختلال کنند . بدیهی ترین و طبیعی ترین نتیجه فعالیت چنین شبکه گسترده ای در نظارت و مراقبت این بود که انعکاس همه رویدادها و نقطه نظرها ، شکل واحد و رسمیت یافته ای را می گرفت که شبکه پلیسی نظارت ، انتقال و ارائه آن را مجاز تشخیص می داد . استفاده دائمی از این " صافی " پلیسی کار را بدانجا کشاند که در آخرین سال های رژیم پهلوی ، که اختناق آمیزترین سال های این دوران نیز بود ، دستگاه های ارتباط جمعی ظاهراً " ملی " نیز با پیروی دائمی و بی چون و چرا از مقررات این صافی ، خود جزئی از شبکه شده و شکل کلی آن را بخود گرفتند . و اگر از بعضی مقاومت ها و نافرمانی های جزئی بگذریم ، فعالیت کلی آنها شکل دقیق و رسمیت یافته دیگر نهادهای دولتی را یافت . پیروی مطبوعات به اصطلاح " ملی " - از جمله کیهان - از خط مشی رژیم پهلوی ، آنچنان بود که بسیاری مردم ، از روزنامه های عمده دوران نهایی رژیم پهلوی ، به عنوان روزنامه " دولتی " یا حتی " روزنامه رسمی " نام می بردند . می دانیم که " روزنامه رسمی " دارای یک تعریف دقیق حقوقی و قانونی است . اما به کار بردن چنین اصطلاحی را در باره " کیهان " و یا " اطلاعات " نباید تنها ناشی از اشتباه یا بی اطلاعی مردم دانست . در این " اشتباه " حقیقتی بسیار تلخ نهفته است که بیان گویای موقعیتی است که مطبوعات پایان دوره محمدرضا شاهی دچار آن بودند . این نکته نیز مهم است که در آن دوران خبرگزاریهای خارجی غالباً روزنامه های نامبرده را ، " سخنگوی دولت ایران " یا " روزنامه نیمه رسمی دولت ایران " می نامیدند و حتی تاسیس روزنامه دولتی " رستاخیز " نیز نتوانست این لقب ها را از " کیهان " و " اطلاعات " بگیرد .

دو عامل مستقیمی که مطبوعات " ملی " را " سخنگوی دولت " یا " روزنامه رسمی " می‌کرد، یکی فشار بی‌امان رژیم شاه ، و دیگری فساد عمیق مدیران و کارگزاران مطبوعات کشور بود . شناخت این دو عامل ، برای شناخت سرنوشت مطبوعات ضروریست .

فشار رژیم شاه بر مطبوعات

وابستگی شدید اقتصادی و سیاسی رژیم پهلوی به امپریالیسم امریکا، و جدائی قطعی هیات حاکم از قشرهای ملی و توده‌های مردم ، به تدریج موجب آن شد که حکومت پهلوی و ارگان‌های آن خصلتی شدیداً تحمیلی به‌خود گیرد . تداوم چنین حکومتی خواه ناخواه استفاده از حربه زور و ارباب را ایجاب می‌کرد تا بتواند تسلط‌گروهی کوچک و مورد نفرت را بر توده‌ها تأمین کند . همگام با گسترش سیاست‌های مزدورانه اقتصادی و سیاسی ، که قشرهای ملی را به انزوا یا انهدام می‌کشانید و به سلطه‌پذیری هر چه بیشتر توده‌ها منتهی می‌شد ، در زمینه فرهنگی نیز شیوه‌هایی بکار می‌آمد تا سلطه سیاسی و اقتصادی هیات حاکم را مسجل کند و هرگونه کانون مقاومت یا گریزگاه‌های ذهنی و تخیلی را سرکوب کند .

حربه زور و ارباب رژیم پهلوی ، در زمینه مطبوعات دو لبه می‌یافت ، یعنی که دومیدان عمل مجزا و متفاوت داشت . از یک سو، مطبوعات به عنوان وسیله انتقال اندیشه‌ها و انعکاس دیدگاه‌های مردم ، می‌بایست از هرگونه بازتاب اندیشه و حرکت مستقل مردم ، که با نظرگاه مسلط و انعطاف‌ناپذیر رژیم ناهمگون بود ، پاک می‌شد، تا اندیشه مقابله با رژیم و یا حتی استقلال‌رای در برابر آن ، پیش از اشاعه منکوب شود و فرصتی برای گسترش نیابد. از سوی دیگر ، مطبوعات به عنوان حربه‌ای برای اعمال نفوذ بر افکار و وسیله‌ای برای القای عقیده ، می‌بایست هر چه بیشتر در خدمت اشاعه افکار و نقطه‌نظری باشد که منافع و جهت‌گیری‌های رژیم آن را تعیین‌و" دیکته " می‌کرد . در هر دو این زمینه‌ها ، رژیم پهلوی به شدت و با آگاهی برنامه‌ریزی شده ، از مطبوعات استفاده می‌کرد و در جهت کارایی هر چه بیشتر سازمان‌های مطبوعاتی

در جهت برآورد هدف های یاد شده ، بر آن ها فشار وارد می آورد .
مراقبت بر انتقال خبر و اندیشه - رژیم پلیسی شاه ، از طریق دستگاههای متعدد ، به طور دائمی ، و با وسواسی خللناپذیر بر کسب و جمع آوری خبر ، انتقال و انعکاس آن و بازتاب هر نوع عقیده و اظهار نظری در مطبوعات نظارت می کرد . سلطه حکومت دست نشانده و مزدور بر توده های مردم ، طبعاً رابطه میان حکومت و مردم را رابطه ای خصمانه و سرشار از بی اعتمادی و سوء ظن متقابل می کرد . چنین رابطه ای حساسیت شدید و بیمارگونه رژیم و دستگاههای اطلاعاتی آن در برابر هر حرکت مردم را با خود داشت . شدت حساسیت دستگاههای حکومتی آنچنان بود که هیچ خبری راجع به هیچیک از شئون زندگی مردم را بی نظارت و واری ، قابل انتقال و انعکاس نمی دانست . مراقبت چشم و گوش های حکومت به زمینه های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی محدود نمی شد و در بسیاری موارد تا شخصی ترین مسائل فردی را نیز در بر میگرفت . روزنامه نگاران ایرانی از دخالت ها و مواز ماست کشیدن های جنون آمیز دستگاههای حکومتی خاطرات و اسناد بی شماری را ارائه می دهند که تنها فهرست آنها ممکن است کتابی به عظمت یک "دایره المعارف سانسور" را به وجود آورد . خط به خط مطالب روزنامه ها به دقت خوانده و بررسی می شود و کوچکترین ناهمخوانی آنها با " خط مشی رسمی " دولت ، به مسئولان روزنامه ها گوشزد می شد . این بررسی فقط به صفحه های مربوط به خبر و مقاله محدود نبود ، بلکه حتی آگهی های تسلیت و ستون های نیازمندی ها را شامل می شد . از همه این ها گذشته ، حساسیت رژیم فقط به مسائل داخل مرزهای ایران ، یا مسائل خاص ایران در خارج از مرزهای کشور نیز محدود نمی شد ، هر حرکت و اندیشه ای که به گمان مسئولان حکومت میتوانست به هر نحوی با مسائل داخلی رابطه پیدا کند یا سر نخ به کسی دهد ، یا شباهتی حتی تخیلی یا صوری را القا کند ، به شدت بررسی و مراقبت می شد . از نظر گردانندگان دستگاههای امنیت شاه هر خبر و هر اندیشه ای در هر جای جهان ، طبعاً اثری تحریک آمیز بر روی توده های ایرانی داشت که همه کوشش رژیم صرف آرام نگاه داشتن آنها می شد . به نظر آنان ، هر حرکتی در هر کجا ، دقیقاً با ایران رابطه داشت و انعکاس آن در مطبوعات ایرانی به طور خودکار حرکتی تحریک آمیز میشد . میزان این

حساسیت رژیم گاه چنان میشد که نه تنها خبر تظاهرات کارگران فلان کارخانه در فلان کشور قابل چاپ نبود ، بلکه حتی خود کلمه " کارگر " نیز قابل سانسور میشد .

ارگانهای اصلی نظارت رژیم بر مطبوعات " ساواک " و وزارت اطلاعات بود که در هرکدام سازمان بزرگی به این کار اختصاص داشت . دخالت این دستگاهها در کار مطبوعات و امر و نهی های آنها آنچنان دائمی بود که مسوؤلان آنها کم کم به صورت اعضای خانواده مطبوعات درآمده بودند و کار روزانه مطبوعاتی بدون مشارکت (!) آنها پیش نمی رفت . میزان این " همکاری " آنچنان بالا گرفته بود که دستگاههای پلیسی شاه ، پس از مرگ " محرم علی خان " قدیمی ترین سانسورچی رژیم ، درآگهی تسلیتی برای او در صفحه اول روزنامه ها از او به عنوان " خادم قدیمی مطبوعات " (!) یاد کردند . نیازی به گفتن ندارد که هیچکس از روزنامه نگاران جرات آن را نیافت که به این عنوان محرم علی خان اعتراض کند . او ، که شاید به تنهایی مظهر دستگاههای اطلاعاتی سراسر رژیم پهلوی باشد ، از زمان رضا خان تا آخرین سال های رژیم پهلوی ، به عنوان مامور نظارت بر کار روزنامه ها انجام وظیفه می کرد و اغلب دیدارهایی غیر منتظره از دفتر روزنامه ها بعمل می آورد! دیدارهایی که در سالهای آخر با صحنه های دوستانه (!) و خنده آوری همراه میشد . یک بار کارکنان یکی از روزنامه ها توانستند او را برای مدتی درون آبریزگاه روزنامه حبس کنند و روزنامه خود را بدون دخالت او منتشر کنند .

رابطه مطبوعات با ماموران سانسور همیشه اینطور دوستانه و خانوادگی نبود محرم علی خان به صورت زخمی قدیمی درآمده بود که شاید میشد درد آن را فراموش کرد . اما ماموران تازه تر ساواک و وزارت اطلاعات ، که اغلب فقط صدای آمرانه شان از تلفن به گوش می رسید ، بیش از آن مشغله داشتند که فرصتی برای خوش و بش بیابند .

اوامر ساواک و وزارت اطلاعات ، معمولا با تلفن به اداره روزنامه ها ابلاغ میشد ، چند ماموری که دیگر نام و صدایشان برای کارکنان روزنامه شناخته و خودمانی شده بود ، هر روز آنچه را باید کرد و آنچه را که نباید کرد ابلاغ می کردند . عموما یکی دو نفری در داخل هیات تحریریه روزنامه مامور دریافت این

ابلاغ ها بودند. این اشخاص طرف اطمینان دستگاه یا مقام ابلاغ کننده ، و به عبارت دیگر، رابط آنها بودند. آنچه ابلاغ میشد تنها اوامری برای اجرا نبود. گاه توییح ها و تهدیدها و گاه فحش های رکیکی را نیز همراه داشت که به دلیل تداوم و تکرار، بصورت قسمتی از زبان حرفه ای دستگاه درآمده بود.

رابطه میان دستگاههای مطبوعاتی " ساواک " و وزارت اطلاعات همیشه تلفنی نبود ، هنگامی که مساله مهمی به میان می آمد ، و یا خطایی بزرگتر از حد مجاز دیده میشد ، مسئولان روزنامه یا کسی که مستقیماً مورد نظر بود ، به وزارت اطلاعات یا یکی از خانه های پراکنده ساواک در شهر احضار می شدند . ملاقاتی که بدینگونه صورت می گرفت نیز ، با توجه به میزان اهمیت یا وخامت مساله مورد نظر ، با درجات مختلفی از خوشرویی و یا دشنام یا تهدید و یا حتی گوشمالی بدنی همراه بود . نیازی به گفتن ندارد که در موارد بسیاری ، چنین ملاقاتی اصلاً پیش نمی آمد ، بلکه مامورانی ناشناس مستقیماً به دفتر روزنامه رفته شخص خاطی را دستگیر می کردند و به زندان می بردند .

همانگونه که پیشتر گفته شد ، اعمال نظارت دستگاههای دولتی و بویژه ساواک و وزارت اطلاعات فقط به مسائل عمده کشور و یا مسائل حساس عمومی مربوط نمی شد. بلکه عملاً همه شئون زندگی اجتماعی و حتی فردی را در بر می گرفت . از این گذشته ، در مسائل مهم نیز ، تنها جنبه های عمده آنها مورد بررسی نبود ، بلکه کوچکترین جزئیات حاشیه ای و ظاهراً بی اهمیت نیز ، بشدت تحت مراقبت بود . شاید ارائه نمونه هایی از موارد دخالت و امر و نهی دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی در کار مطبوعات بیش از هر شرح دیگری ، میزان عمق و گسترش سانسور دولتی ، و میزان حساسیت و وسواس بیمارگونه دستگاههای سانسورگر را روشن کند . تنها برای احتراز از پرگویی ، و برای ارائه مواردی مستندتر ، به نقل چند سطری از کتاب جواد مجابی ، نویسنده روزنامه اطلاعات (۱) بسنده می کنیم :

"هر روز صبح و عصر ... روی میزهای مسوولان روزنامه ها ، یادداشت های تایپ کرده ای پدیدار میشد که دستورالعمل های وزارت اطلاعات و بخش سانسور

(۱) سخن در حلقه زنجیر - جواد مجابی - انتشارات سمندر - ص ۱۴ به بعد

مطبوعات بود و این "بگن"، "نگن" های حکومت جدا از تلفن های تهدید آمیز و کنترل کننده تیرها، موضوعات... بود و اضافه بر رهنمودهای مخفی و آشکار دولتی که با لحنی تهدید آمیز به تحدید آزادی مطبوعات می انجامید، آنچه در پی می آید تنها جزئی از این دستورالعمل هاست:

یادداشت های پراکنده از سالهای ۵۵ و ۵۶:

۵۵/۸/۹

رویترا از گویت خبر داده است که یک گروه نظامی گویتی به مدت ۱۰ روز به تهران سفر می کند (قابل چاپ نیست)

۵۵/۱۱/۴

هیچگونه شکوائیه، انتقاد، گلایه چه صراحتا و چه تلویحا در هیچ زمینه ای نباید در مطبوعات به چاپ برسد.

۵۵/۱۱/۲۰

شایع شد دو بیست تن بیسگویت فاسد توسط شرکت معاملات خارجی خریداری شده در بندر عباس معدوم شده (چاپ نشود)

۱۱/۲۶

هیچ خبر، مطلب، مقاله راجع به پرداخت پاداش کارمندان، اضافه کار، کم بودن یا زیاد بودن حقوق، معلمان و حتی کارمندان بازنشسته و دیگر طبقات دولتی و ملی نباید در روزنامه چاپ شود.

راجع به محتوا و آمار و ارقام بودجه بهیچ وجه خبر و مطلب چاپ نشود.

۱۱/۳۰

شخصی به نام محمد پور در یکی از کلا نتریها کشته شد، خبر کلا قابل چاپ نیست.

۵۷/۱/۵

هیچگونه عکس، خبر، مطلب و تفسیری راجع به قتل عام آرامنه قابل چاپ نیست.

۵۷/۱/۷

هیچگونه مطلب، خبر، تفسیر پیرامون تغییر ساعت به هیچ وجه چاپ نشود.

۵۷/۱/۱۷

برادر آقای گنجی وزیر آموزش و پرورش در تهران فوت شده، چون وزیر آموزش و پرورش فعلا در تهران نیست هیچ خبر حتی بصورت آگهی تسلیت و مجلس ترحیم قابل چاپ نیست.

۵۷/۲/۱۲

دیروز بر اثر برخورد یک تریلر با یک مینی بوس در جاده قزوین ۵ کارگر گشته و ۱۲ نفر مجروح شدند، خبر قابل چاپ نیست.

۵۷/۲/۲۰

راجع به اجساد مومیایی حتی یک کلمه خبر و مطلب دیگر چاپ نشود.

۵۶/۴/۲۵

در مورد شیوع وبا در همدان و اطراف که تلفات هم داشته است مطالبی چاپ نشود.

همانگونه که پیشتر گفته شد، نظارت بر مطالب روزنامه‌ها، به زمینه‌های کاملا شخصی نیز کشیده می‌شد، از دهها سندی که در این باره گرد آورده‌ایم، فقط یکی را بدون هیچ تفسیری عینا نقل می‌کنیم: (کلیشهء صفحه ۲۷)
حضور دائمی سانسور بعنوان جزئی جدائی ناپذیر از فعالیت مطبوعاتی، و تداوم خلل ناپذیر مراقبت دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی، کم‌کم نظامی شکل یافته و حتی مدون شده از "باید"ها و "نباید"ها را پدید آورد. مسئولان مطبوعاتی، و نیز تک‌تک کسانی که دست به قلم می‌بردند، دائما به این "محرمات" نظر داشته، خود را باضوابط محدود کننده آن وفق می‌دادند. این ضوابط عملا به همه چیز مربوط می‌شد:

سیاست خارجی:

خبرها و مطالب، حتی از منابع خارجی، که متضمن نفی خانم گاندی یا به نحوی علیه خانم گاندیست چاپ نشود. (۱)

مطالب ضد مائو بعد از این دیگر چاپ نشود. (۲)

سیاست داخلی:

راجع به تولیدات نفت زیاد یا کم مطالبی چاپ نشود. (۳)

اداره _____
 شماره _____
 تاریخ _____
 پیوست _____



تیس هادی

محرر

روزنامه محترم اطلاعات

به پیوست فتوکپی بریده قسمتی از صفحه ۲۰
 روزنامه اطلاعات روز پنجشنبه ۱۶ دیماه در شماره
 آن جن ممبر کتاب ستاره شناسان فرستاده میشود
 خواهشمند است دستور فرمایند نام و نشانی ستاره
 شناسان مذکور را اعلام دارند.

مدیرکل مطبوعات - دکتر زرنگار

۱۳۴۹/۱۱/۱۶

روبوشت برای اطلاع بد فترکن وزارت ارسال میگردد.

مدیرکل مطبوعات - دکتر زرنگار

محرمانه

اجتماعی:

در انعکاس خبرهای مربوط به انجمن شهر به هیچ وجه به راهنمایی و
 رانندگی اشاره نشود (۴)

رویدادهای جزئی:

خبر خبر گزاریهما در باره تعلق گرفتن جایزه صلح نوبل به سازمان عفو
 بین المللی اصلا قابل چاپ نیست. (۵)

مسائل فرعی :

در باره سرطان زایی ظروف پلاستیک بهیچ وجه مطلبی چاپ نشود. (۶)

اشخاص :

هیچگونه خبر و مطلب و مصاحبه با احمد شاملو نباید چاپ شود. (۷)
در آستانه سالگرد درگذشت فروغ (فرخ زاد) بحث راجع به او به افراط گرفته

نشود. (۸)

از همه این موارد گذشته، دستگاه سانسور رژیم پهلوی حتی بسیاری کلمات ساده را نیز خطرناک می‌دانست و استفاده از آنها را در مطبوعات ممنوع کرده بود. پس از دستگیری و شهادت خسرو گل‌سرخ، و موج پنهانی اعتراضی که این رویداد بدنبال آورد، استفاده از واژه گل‌سرخ، بویژه در روزنامه کیهان، که گل‌سرخ در آن کار کرده بود، ممنوع شد، تا جائیکه در شعر معروف "صدای پای آب" سهراب سپهری، که در اوائل سال ۵۷ در کیهان چاپ شد، واژه گل‌سرخ از عبارت "من مسلمانم، قبله‌ام یک گل‌سرخ"، حذف شد. تصویر گل‌سرخ نیز از مراقبت رژیم در امان نبود. روزنامه کیهان برای تبریک سال نو، در آخرین شماره سال ۱۳۵۲ خود، تصویر یک گل‌سرخ را در صفحه اول چاپ کرد. مسئولان روزنامه و طراحان قسمت گرافیک آن، چندین و چند روز به ساواک فراخوانده شدند تا درباره عمل تحریک‌آمیزی که کرده بودند جواب پس دهند.

از جمله چندین و چند واژه سانسوری می‌توان اینها را برشمرد: "کارگر"، "انقلاب"، "سرخ"، "مجاهد"، "شب"، "جنگل" (پس از رویداد سیاه‌کل در

۱- "سخن در حلقه زنجیر" - جواد مجابی - ص ۱۸

۲- همان کتاب - ص ۲۰

۳- همان کتاب - ص ۱۵

۴- همان کتاب - ص ۲۱

۵- از مجموعه اسنادی که توسط ما جمع‌آوری شده

۶- از مجموعه اسناد ما

۷- کتاب "سخن در حلقه زنجیر" - ص ۱۴

۸- همان کتاب - ص ۲۴

سال ۱۳۴۹)، "چریک"، "ارس" (پس از شهادت صمد بهرنگی در رود ارس در سال ۴۷)، "آزادی"، "زمستان" ۰۰۰۰ (۱)

خود سانسوری

سانسور دائمی و همه جانبه مطبوعات، فضائی از ترس و رعب را تداوم می‌بخشید که بویژه، با گوشمالی‌های گاه و بیگاه، تعقیب و آزار، و دستگیری و بازداشت روزنامه‌نگاران و کارکنان مطبوعاتی وخیم‌تر می‌شد. حضور دائمی سانسور، ضوابط پیچیده آن و بی‌قانونی کلی حاکم بر جامعه و بر مطبوعات، طبعاً هر حرکتی را آسیب‌پذیر می‌کرد و شخص را، حتی بی‌آنکه خود قصد داشته باشد، در معرض ارتکاب "جرایم" مطبوعاتی قرار می‌داد. وجود دستگاه‌های بیشمار کنترل، حساسیت بیش از حد همه مقامات اجرائی، تغییرات دائمی در خطمشی دولت که اغلب تابع تغییر مزاج و روحیه "شاهنشاه" و دیگر سران رژیم بود، و بسیاری مسائل دیگر از این قبیل، بر پیچیدگی ضوابط سانسور، و بر محدودکردن حوزه عمل روزنامه‌نگاران می‌افزود. تا جائیکه هیچ زمینه‌ای از سیاست گرفته تا شعر و نقد کتاب و حتی تنظیم آگهی نمی‌ماند که قابل ایراد و تعقیب نباشد. مجموعه این ملاحظات موجب می‌شد که هر مطبوعاتی خودبخود و بر اثر واکنش در برابر اوامر دریافت داشته، و یا بدلیل ترس غریزی در برابر تنبیهاتی که در انتظار داشت، به نظامی باطنی از "باید"ها و "نباید"ها مراجعه کند که هر حرکت او را، بطور طبیعی و غریزی محدود می‌کرد. این پدیده که اصطلاحاً "خودسانسوری" نامیده می‌شود، بر اثر یادآوریها و تهدیدهای دائمی ماموران رژیم ریشه می‌دواند و عمومیت می‌یافت. چند نمونه از واکنش‌های دستگاه‌های اطلاعاتی در برابر فعالیت حرفه‌ای و شخصی روزنامه‌نگار، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه استفاده از "خودسانسوری" الزاماً بصورت یکی از ابزارهای ضروری ادامه کار مطبوعاتی درمی‌آید.

۱ - در زمینه سانسور و مسائل آن، قرائت کتاب "درد اهل قلم" باقر مومنی را توصیه می‌کنیم.

سند زیر، که عینا نقل می‌شود، نمونه گویائی از واکنش دستگاههای نظارت
رژیم پهلوی درباره خبرنگاریست که صرفا خبری را منتقل کرده است :

شماره
تاریخ
پست
.....



وزارت اطلاعات و جهاد خودی

محرر ما

به : روزنامه کیهان
از : اداره کل مطبوعات داخلی
موضوع : معرفی خبرنگار

خواهشمند است دستور فرمایند ضمن اعلام
منبع خبر تحت عنوان "شبه و مادر بهبهان" ه نفر اگشت
که در شماره مورخ ۲۵۳۶/۶/۲۶ آن روزنامه به چاپ
رسیده است نام خبرنگار مربوطه را نیز به این اداره کل
اعلام دارند.

مدیر کل مطبوعات داخلی

علیرضا حشمت صمیمی

۲۵۳۶/۶/۲۶

۲۵۳۶/۶/۲۶

گیرنده - مقام معاونت مطبوعاتی

اقدام کننده - مظلومی

رئیس اداره - وین

ماشین نویس - افراز ۲۵۳۶/۶/۲۶

مقابله کننده - اخوان تقوی

محرر ما

بررسی زمینه‌های روانی خودسانسوری، مسائل و عوارض فردی و اجتماعی آن از مبحث ما بیرون است. تنها به یکی از عوارض خودسانسوری، که ارتباط مستقیم‌تری با بحث ما دارد می‌پردازیم: همه روزنامه‌نگارانی که طرف مصاحبه ما بوده‌اند، بدون استثنا معتقدند که نویسنده‌ای که خود را سانسور می‌کند، بیشتر و بدتر از هر مامور و دستگاه دولتی سانسور می‌کند و هیچکس دیگری باندازه خود نویسنده‌ای که مجبور به سانسور است، مو را از ماست بیرون نمی‌کشد. توجیه این سختگیری و احتیاط مفرط بسیار ساده است: مهمترین انگیزه خودسانسوری ترس است و می‌دانیم که میزان ترس فرد از هرچیز، با میزان ابهام آن چیز و مقدار ناآشنائی فرد با آن، رابطه مستقیم دارد. گفتیم که مجموعه ضوابطی که نظام "محرمات" و "نباید"های مطبوعاتی را تشکیل می‌داد مجموعه‌ای پیچیده، متغیر و گسترده بود، مجموعه‌ای تدوین نیافته که هر مامور ساده، هر مقام و هر دستگاه اداری چیزی بر آن می‌افزود. فرد مطبوعاتی توانائی شناخت کامل همه وجوه این مجموعه را نداشت، در نتیجه به دلیل ترس و به پیروی از گزینه بقای خویش، مجموعه‌ای بس بزرگتر از محرمات را برای خویش مورد نظر قرار می‌داد تا مجموعه "رسمی" را در برگیرد و احتیاط چیزهایی را نیز به آن اضافه کند.

از این گذشته، نقش مامور پلیسی را که در ضمیر هر فرد سرکوب شده و در معرض تهدید، وجود دارد و هر حرکت او را سبک و سنگین می‌کند، نباید از خاطر دور داشت. می‌دانیم که گزینه بقا، و ترس دائمی ناشی از زندگی در محیطی اختناق‌آمیز، فرد را بر آن می‌دارد که ماموری را در ضمیر خود بنشانند که هر حرکت و حتی فکر او را بر اساس ضوابط رسمی و موجود محیط بیرونی واری و داوری کند و فقط اندیشه‌ها و حرکاتی را مجاز بدانند که موجودیت و یا رفاه شخص را به خطر نمی‌اندازد. این مامور پلیس، و یا قاضی، توسط فرد و برای حفظ منافع حیاتی و بقای خود فرد بوجود می‌آید، اما بدیهیست که در نهایت، در جهت منافع نظام حاکم بر محیط پیرامون فرد عمل می‌کند. چرا که، هر چند که توسط فرد بوجود آمده و مامور شده، اما از نظام حاکم بر پیرامون شخص دستور می‌گیرد، چون حرکات و اندیشه‌های فرد را بر اساس ضابطه‌های "قانونی" و "رسمی" محیط می‌سنجد، و فرد را از مجازات‌های تعیین شده توسط نظام حاکم بر جامعه می‌ترساند. بعبارت دیگر، هر فرد، چه بخواهد و چه نخواهد، ماموری

حکومتی را بر ضمیر خود می‌گمارد که در اجرای وظیفه خیرخواهانه پاسداری از موجودیت و منافع فرد، در واقع بر اجرای قوانین و مقررات اجتماعی و دولتی نظارت می‌کند و نهایتاً، حافظ منافع نظام حاکم است. نیازی به گفتن ندارد که هر قدر منافع و علائق مادی فرد بیشتر و وابستگی او به رفاه و تن‌آسائی شدیدتر باشد، مامور درون او نیز سختگیرتر و بهوش‌تر می‌شود. این مامور همچنین به نسبت فعالیت اجتماعی هر فرد، یعنی به نسبت نزدیکی یا دوری او به مراکز قدرت و صحنه‌های فعالیت سیاسی و اجتماعی، مراقبت‌رو حساستر می‌شود. اگر این ملاحظات را بپذیریم توجیه پدیده خودسانسوری شدیدتر از سانسور رسمی، یعنی شدت عمل "مامور حکومتی" نهفته در ضمیر روزنامه‌نگار، آسان می‌شود: از نظر موقعیت اجتماعی و طبقاتی، روزنامه‌نگاران عموماً وابسته، به قشر میان‌حال و مرفهی هستند که قشر "خرده‌بورژوازی" نامیده می‌شود. این خصلت میانه-حالی یا خرده بورژوائی، بخصوص در سالهای آخر حکومت پهلوی، و بویژه در روزنامه‌های بزرگ و سودده "کیهان" و "اطلاعات" تشکل و انسجام یافت.

از نقطه نظر فعالیت اجتماعی نیز، بدیهی است که روزنامه‌نگاران، در حیطه‌ای فعالیت می‌کنند که از نزدیک، و گاه مستقیماً با دستگاه‌های حکومتی در رابطه است. بگونه‌ای که شرایط کار و فعالیت آنان، بیشتر به شرایط فعالیت کارکنان بخش "عمومی" نزدیک است. هر چند که از نقطه نظر صرفاً اقتصادی، وابسته به بخش خصوصی هستند. بعدها خواهیم دید که چگونه گروهی عمده از روزنامه‌نگاران، عملاً وظایف روزنامه‌نگاری را با وظایف کارمندی بخش عمومی منطبق می‌کنند و با امتیازات خاص روزنامه‌نگاری به دستگاه‌های دولتی رخنه می‌کنند و یا با امتیازات کارمند دولت، به حرفه روزنامه‌نگاری راه می‌یابند.

ساخت و پرداخت خبر و عقیده

تداوم مراقبت بر جریان کسب و انتقال خبر و بیان اندیشه - بطور خلاصه، سانسور - طبعاً رشته دیگری از فعالیتهای اطلاعاتی، یعنی تحریف و دستکاری اخبار، و القا و ترویج اندیشه‌های جهت داده شده و از صافی گذشته را بوجود می‌آورد. نظارت بر فعالیتهای فرهنگی، و از جمله مطبوعاتی، برای آنکه هرچه

بیشتر و بهتر به هدف خود برسد، فعالیت مکملی را ایجاب می‌کند که ساختن و پرداختن اخبار جعلی، دستکاری در اخبار واقعی و جهت دلخواه دادن به آنها، تحریف اخبار و القای افکار و اندیشه‌های مورد نظر است. می‌دانیم که سانسور کردن هر خبر یا اندیشه، فی‌نفسه بوجود آوردن یا اندیشه‌ای است که با شکل سانسور نشده خود تفاوت دارد. و در نتیجه، هر خبر یا اندیشه سانسور شده‌ای را می‌توان چیز تازه‌ای دانست که توسط سانسور کننده ساخته شده است. اما منظور ما از جعل و تحریف اخبار بعنوان فعالیت مکمل سانسور، این نیست. آنچه مورد نظر ماست، و در مطبوعات دوران پهلوی - به مانند همه نظام‌های خودکامه - بشدت رایج و مورد استفاده بود، ساختن و پرداختن اخباری کاملاً بی اساس و اشاعه آنها، و یا دادن جهتی گاملاً غیر واقعی به اخباری است که شکل حقیقی آنها با مقدرات و مقررات دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی رژیم نمی‌خواند. جعل اخبار، تحریف واقعیتها، و القای اندیشه‌های موهوم بعنوان واقعیتی موجود، در همه نظام‌های غیر ملی و خودکامه معمول و یکی از ابزارهای لازم حکمرانی است. جدائی قطعی هیات حاکمه از توده‌های مردم، تضاد میان خواسته‌های مردم و منافع حکومت را دامن می‌زند و لزوم ادامه سلطه تحمیلی حکومت بر توده‌ها، دستگاه‌های حکومتی را وامی‌دارد که تصویر واقعی خود را تا حد ممکن بپوشانند و تصویری مجازی از نظام حکومتی را ارائه دهند که تضاد کمتری با خواست جامعه داشته باشد. همچنین لزوم مقابله با نافرمانی طبیعی مردم و ایجاب مبارزه با حرکت قهری و گریزناپذیر توده‌ها، هیات حاکم تحمیلی را به استفاده از شیوه‌ها و شگردهای انحرافی مختلفی وامی‌دارد که هدف نهائی همه آنها، تحکیم و تداوم سلطه حکومت است.

بنابراین، "سانسور"، به معنی مترادف آن، یعنی گذراندن هر خبر و اندیشه از صافی "محرمات" نظام حکومتی، به منظور زدودن همه نشانه‌های ناهمخوانی، مقاومت، تحریک و مقابله با نظام حکومتی، به تنهایی کافی نیست. بلکه، همچنین لازم است که حقانیت نظام، بصورت باور عمومی درآید، تضاد اساسی رژیم و توده‌ها دست‌کم فراموش شود، و بالاتر از همه در صورت امکان رژیم بعنوان تنها نظام درخور، یعنی هر چه نزدیکتر به آرمان مردم، قبولانده شود.

بنابراین، وظیفه دستگاه‌های حکومتی تنها این نیست که خبری را بکلی سانسور کنند و یا آن را از صافی بگذرانند (مثلاً حمله دسته‌ای چریکی به یک بانک را یا بکلی سرپوش بگذارند و یا آن را دست‌برد به بانک وانمود کنند). بلکه همچنین باید خبرهائی کاملاً تحریف یا جعل شود ("این اراده شاهنشاه بود که صنعت نفت ملی وبه دست ایرانیان اداره شود") و یا اینکه القای شرایطی مجازی و کاملاً غیرواقعی آنقدر تداوم یابد که بصورت باوری عمومی درآید ("حزب فراگیر رستاخیز"، "ایران در دروازه تمدن بزرگ"، "ایران پنجمین قدرت اقتصادی پس از ژاپن" ...)

در این زمینه، رژیم پهلوی بویژه در سالهای آخر عمر خود، از وسائل ارتباط جمعی و بخصوص روزنامه‌های بزرگ، تا حد امکان استفاده می‌کرد و طبعاً کیهان، بعنوان پرفروشترین روزنامه کشور، یکی از ابزارهای عمده اشاعه واقعیت‌های تحریف شده و جعلی و وسیله القای فکرو مشروط ساختن عقیده توده‌های مردم بود. دستگاه‌های حکومتی، در استفاده از این کاربرد مطبوعات آنچنان افراط کرده بودند که در سالهای آخر رژیم پهلوی، هیچ خواننده‌ای هیچ خبری از روزنامه‌ها را درست نمی‌پذیرفت و نخستین احساس او در برابر هر خبر، بی‌اعتمادی، شک و سوءظن بود. کار افراط به آنجا رسید که خبرهای جعلی حکومت، نه تنها موفق به القای فکر مورد نظر دستگاه به خواننده نمی‌شد، بلکه درست سرنخ آن واقعیتی را بدست خواننده می‌داد که خبر درجهت پرده‌پوشی آن تهیه شده بود. و یا افراط در القای واقعیت‌های فریبنده و آرمانی، حساسیت همگانی را نسبت به واقعیت‌های زنده و رنج‌آور موجود بیشتر می‌کرد. بدینگونه، حتی خبر سرقتی عادی از یک بانک، بعنوان حمله‌ای چریکی بر سر زبانها می‌افتاد و یا سوانح طبیعی نیز، مسئولیت مستقیم دولت تلقی می‌شد. پس از زلزله طیس، شریف امامی، نخست‌وزیر شاه، در مجلس گفت:

"بنده نگران این بودم که بگویند زلزله طیس را هم دولت بوجود آورده

است." (۱)

بدلیل همین بی‌اعتمادی مطلق مردم به تبلیغات رژیم و سیاست‌های آن - و

در نتیجه به اخبار و گزارشهای روزنامه‌ها - بود که در آخرین سالهای حکومت پهلوی و پیش از اوج گرفتن جنبش ضدسلطنتی، صفحه حوادث روزنامه‌ها، پر - خواننده‌ترین صفحه روزنامه‌ها بود چراکه از رویدادهائی واقعی (قتل، سرقت، تجاوز...) خبر می‌داد.

به ذکر چند مثال مشخص در مورد استفاده حکومت از مطبوعات در این زمینه ویا جعل و تحریف اخبار اکتفا می‌کنیم:

گویا یکی از دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر دست به خودسوزی زده، نام برده اختلال حواس داشته و در صورت استفاده از این خبر، اختلال حواس نامبرده مورد تاکید قرار گیرد ۱۴/۴/ (۵۷) ۰۳۷ (۱)

سلسله مقالاتی تحت عنوان "تاریخ دیکتاتوری اروپا" فرستاده شد، که از روز شنبه باید چاپ شود. (۲)

مقاله‌ای از وزارت دادگستری فرستاده شده درباره سالروز الغای کاپیتولاسیون حتما چاپ شود. (۳)

مقالات درباره خدمات اعلیحضرت رضاشاه کبیر نوشته شود عکس تاجگذاری رضاشاه باید استفاده شود. (۴)

"... از وزارت اطلاعات نامه‌ای آورده‌اند و اصرار دارند همین فردا باید چاپ شود... نامه‌ایست به امضای شخصی موهوم بنام رشیدی مطلق و علیه آیت‌الله‌العظمی خمینی" (۵)

فساد گردانندگان مطبوعات

دومین عامل عمده‌ای که مطبوعات عمومی سالهای آخر رژیم شاه را به پیروی کامل از خط مشی حکومت وامی‌داشت و وابستگی مطبوعات به دولت را تا "سخنگویی دولت" پیش می‌برد، فساد گردانندگان مطبوعات، و همدستی کامل

۴ - ۳ - ۲ - ۱ - از " اوامر " روزمره خطاب به تحریریه روزنامه‌ها، که مجموعه‌ای از آن توسط ما گردآوری شده.

۵ - محمد حیدری - فساد و اختناق در ایران - ص ۸۵

آنان با رژیم پهلوی بود. این عامل، بکلی از عامل ترس، که توده مطبوعاتی را علیرغم خواست خویشتن به تطبیق فعالیت خود با خط مشی مجاز دولت و رژیم مجبور می‌کرد، جداست. انگیزه اصلی تسلیم روزنامه‌نگار نیمه حال به مقررات رژیم و قرار گرفتن خواه‌ناخواه او در نظام مطبوعاتی رژیم پهلوی، ناتوانی مادی و تا اندازه‌ای معنوی او در برابر نظام جباری بود که مقاومت فردی در برابر آن چندان بجائی نمی‌انجامید، و مقاومت جمعی در برابر آن نیز، بدلیل همه‌شرایط موجود، بزودی و بشدت سرکوب می‌شد. اما پیروی سران و گردانندگان مطبوعاتی از رژیم، عمدتاً ناشی از ترس نبود، بلکه نتیجه اشتراک منافی بود که به همدستی و حتی همبستگی آنان با رژیم منتهی می‌شد. در حالیکه عامل ترس روزنامه‌نگار عادی و نیمه‌حال را به تسلیم‌پذیری و انفعال در برابر اعمال رژیم پهلوی می‌کشاند. رابطه‌مدیران و گردانندگان مطبوعات با رژیم، رابطه‌ای اساساً متکی بر قبول خط مشی حکومت و فعالیت همراه و همگام با آن بود. بعبارت روشن‌تر، توده مطبوعاتی شرایط حاکم بر مطبوعات را تحمل می‌کرد، حال آنکه گردانندگان کمابیش فعالانه در بوجود آوردن و تداوم آن شرایط سهمی داشتند و در بعضی جنبه‌ها، خود بوجود آورنده آن شرایط اختناق آمیز بودند.

همدستی مدیران مطبوعاتی با رژیم، می‌توانست هم علت و هم معلول وابستگی آنان به هیات حاکم و قشرهای منسوب به آن باشد: در حالت اول، وابستگی رژیم، بدلیل همین وابستگی و بخاطر اشتراک منافع خود با هیات حاکم، به پیروی مطبوعات از مشی حکومت کمک می‌کردند و به گونه‌ای، ماموران حافظ منافع رژیم در جامعه مطبوعاتی بودند. نظری به گروه‌بندی‌های داخل موسسات مطبوعاتی و سلسله مراتب رایج در آنها، بوضوح نشان می‌دهد که بسیاری از وابستگی رژیم و افراد خانواده‌های نزدیک به هیات حاکم، در مدارج بالای سلسله مراتب مطبوعاتی حضور داشته‌اند. و این حضور نه بخاطر تخصص مطبوعاتی آنان، بلکه صرفاً بخاطر همان وابستگی است. در حالت دوم، گردانندگان مطبوعات که به دلیل اهمیت نقش اجتماعی حرفه‌شان، خواه‌ناخواه به محافل بالای حکومتی نزدیک می‌شوند، عموماً برای حفظ موقعیت خود در سلسله مراتب اجتماعی و یا ارتقاء آن، همکاری و همدستی با رژیم را می‌پذیرند و کم‌کم آنان نیز، خودآگاه یا ناخودآگاه بصورت مامورانی گسیل‌شده در جامعه

مطبوعاتی درمی‌آیند. وابستگی اقتصادی مطبوعات بدولت از یکسو، و اهمیت نقش مطبوعات برای دولت از سوی دیگر، همدستی باحکومت را یکی از شرایط لازم ترقی در سلسله مراتب سیاسی و اجتماعی می‌کرد که اکثر گردانندگان مطبوعات به میل آن را می‌پذیرفتند. از این نقطه نظر، این واقعیت را که "مسعودی" و "مصباحزاده" صاحبان اطلاعات و کیهان، همواره در زمره "رجال" حکومت پهلوی و سالها سناتور انتصابی شاه بودند، نباید تصادفی تلقی کرد. و یا، آن گونه که اغلب عنوان می‌شد، "رجل" بودن آنان را ناشی از نفوذ طبیعی روزنامه‌هایشان در اجتماع دانست. همچنین، انتخاب دکتر مهدی سمسار بعنوان سردبیر روزنامه حزب واحد رستاخیز، برخلاف آنچه در محافل مطبوعاتی عنوان می‌شد، نباید به حساب مهارت‌های حرفه‌ای او گذاشته شود.

وابستگی اقتصادی مطبوعات به رژیم پهلوی دو جنبه عمومی و خصوصی داشت. برای توجیه جنبه عمومی این وابستگی کافیت بخاطر داشته باشیم که موسسات بزرگ مطبوعاتی چون اطلاعات و کیهان، از نظر میزان سرمایه بکار گرفته شده، تعداد کارگران و کارکنان و میزان "تولید" و گردش سرمایه، جزو بزرگترین موسسات بخش خصوصی هستند. تعداد کسانی که بطور مستقیم و غیرمستقیم در تولید و توزیع "فرآورده" های مطبوعاتی شرکت دارند، به دهها هزار نفر می‌رسد، سرمایه راکد و ابزاری در هر یک از دو موسسه اطلاعات و کیهان، با احتساب "ارزش" نیروی انسانی ماهر، بیش از یک میلیارد تومان است. گردش پول در هریک از این دو موسسه هر ماهه به چند ده میلیون تومان می‌رسد. موسساتی به این عظمت و اهمیت، طبعاً جزئی از شبکه موسسات بزرگ بخش خصوصی و عمومی بودند که نظام اقتصادی شدیداً وابسته حکومت پهلوی، بر آن متکی بود. و بدیهی است که شرکت در چنین شبکه‌ای، جبرا به معنی قبول مقررات وابستگی آن، و داشتن سهمی در انسجام و تداوم وابستگی بود. در حالیکه شیوه تولید و ماهیت فرآورده تولیدی موسسات مطبوعاتی، رابطه مستقیمی را میان آنها و دیگر بخشهای صنعتی ایجاد نمی‌کرد، روابطی از نوع مالی و بانکی، موسسات مطبوعاتی را مستقیماً و از نزدیک به دیگر موسسات بخش خصوصی و عمومی پیوند می‌داد. و می‌دانیم که صاحبان روزنامه‌های بزرگ ایران از سهامداران عمده چند بانک و موسسه بزرگ و زمینداران عمده بوده و در عین

حال با دیگر سرمایه‌داران بزرگ کشور وابستگی خانوادگی داشتند.

جنبه "خصوصی" وابستگی مطبوعات به رژیم، به اهمیت کاربرد سیاسی مطبوعات برای رژیم، و به موقعیت اجتماعی و اقتصادی مدیران مطبوعاتی مربوط می‌شود. درباره اهمیت ارگانهای مطبوعاتی برای رژیمی که رابطه آن با ملت اساساً بر اختناق و مراقبت فکری و عوام‌فریبی متکی است، بسیار سخن گفته‌ایم. این اهمیت، موجب می‌شد که موسسات مطبوعاتی، در میان موسسات صنعتی بخش خصوصی، حالت "سوگلی" را داشته باشند و از مساعدت مالی و ارفاق گسترده هیات حاکم برخوردار باشند. از سوی دیگر، تماس دائمی گردانندگان مطبوعات با کارگزاران رژیم، به نوعی روابط خودمانی منتهی می‌شد که با توجه به همه شرایط موجود، به راحتی می‌توانست به همدستی تبدیل شود. این دو عامل اقتصادی و انسانی، زمینه اصلی جنبه "خاص" وابستگی کارگزاران مطبوعات در نتیجه مطبوعات را به رژیم پهلوی تشکیل می‌دهد.

عامل اقتصادی: یک سلسله وابستگیهای مزدورانه اقتصادی، موسسات و کارگزاران مطبوعاتی را به رژیم پهلوی پیوند می‌داد که علنی‌ترین و "مشروع"‌ترین آن، ارتزاق مطبوعات از آگهی‌های دولتی بود. آگهی‌های موسسات دولتی، از طریق یک سیستم سهمیه‌بندی که ظاهراً بر تیراژ هر روزنامه متکی است، میان روزنامه‌ها تقسیم می‌شود. گذشته از اینکه نفس این سهمیه‌بندی مبتنی بر رابطه جیره‌خواری و مشوق آن است، نحوه تقسیم سهمیه‌ها نیز خواه‌ناخواه با مساعدت‌ها و همدستی‌های دوجانبه، و با میزان خوش‌خدمتی مدیران مطبوعاتی رابطه پیدا می‌کرد. تا جائیکه در باره بسیاری از روزنامه‌های کوچکتر، سهمیه‌بندی آگهی‌های دولتی که تقریباً تنها ممر درآمد روزنامه بود، وسیله‌ای طبیعی برای خریداری مدیران آنها نیز می‌شد. نظری به سند زیر روشن می‌کند که چگونه آگهی‌های دولتی نه برای روزنامه‌های کوچک، بلکه برای موسسه‌ای به عظمت کیهان نیز ممری حیاتی بود، به لحن ملتسانه و نوکروار دکتر مصطفی مصباح‌زاده، سناتور انتصابی شاه و صاحب کیهان دقت کنید:

با توجه به شرایط کلی کشور و همه ملاحظات که پیشتر برشمردیم، به راحتی می‌توان حدس زد که آگهی‌های دولتی چه‌وسیله موثری برای جلب همکاری مدیران مطبوعاتی، و یا برعکس برای تهدید عناصر نافرمان می‌توانسته باشد.

روزنامه
کشمیر

شماره ۳۶۲۲
تاریخ ۲۰/۱۰/۱۹۶۲



جناب آقای دارپوش همایون
وزیر محترم اطلاعات و جهانگردی

محترماً پیرو نامه شماره ۱۶۱۵ مورخ ۳۶/۹/۲۸ همانطور که در نامه فوق تاکید گردید تیراژ روزنامه کیهان در سال ۱۳۵۲ از طرف وزارت اطلاعات و بوسیله موسسه حسابرسی امین مورد بررسی و قیاس قرار گرفت و موسسه فوق کتباً به وزارت اطلاعات در همان موقع اعلام نمود که تیراژ روزنامه کیهان بیش از دو بیست هزار شماره در روز میباشند. در شهریورماه سال جاری که سند پیرو روزنامه کیهان افتتاح شد و تا بهایی بحضور شاهنشاهی مهرا داشت بعرض معظم لسه رسانید که روزنامه کیهان دارای تیراژ ۳۵۰۰۰ نسخه در روز میباشند و جناب نخست وزیر و شخص آنجناب کیهان با اهمیت تیراژ و تائیر آن در بالا بردن سطح اطلاعات مردم نسبت به پیشرفتهای کشور و قوف کامل دارند رسماً و کتباً تیراژ فوق را به روزنامه کیهان تبریک فرمودید.

باتاکید بر مراتب فوق، جای کمال تاسف است که هنوز وزارت اطلاعات بهای آگهی های دولتی را بر اساس تائید کتبی سال ۱۳۵۱ که تیراژ روزنامه کیهان در آن موقع بیش از یکصد هزار شماره تعیین گردیده بود پرداخت مینماید و حال آنکه از سال ۱۳۵۲ پس از تائید موسسه حسابرسی که از طرف وزارت اطلاعات معرفی شده بود و تیراژ روزنامه کیهان را بیش از دو بیست هزار نسخه در روز تعیین و رسماً اعلام نمود حتماً و قانوناً بهای آگهی های دولتی باید بر اساس تیراژ بیش از دو بیست هزار نسخه در روز پرداخت گردد و این روش غیر اصولی و زیانبخش هنوز نیز براره روزنامه کیهان ادامه دارد.

یقین دارم آنجناب که بخوبی از شرایط بسیار دشوار رد پیرت پستگاه مستقر مطبوعات و هزینه های طاقت فرسای آن اطلاع دارید تصدیق خواهید فرمود که هزینه های فوق العاده ای که در این راه بر موسسه کیهان و آنهم در شرایط نامساعد مالی وارد آمده تا چه حد سنگین بوده است. از آنجناب تقاضا دارم تا تعیین تیراژ جدید روزنامه کیهان که طی نامه شماره ۱۶۲ مورخ ۳۶/۱۰/۲۴ درخواست شده است دستور فرمائید بهای چاپ آگهی های دولتی در روزنامه کیهان بر اساس تیراژ پیش از دو بیست هزار شماره پرداخت شود.

از توجه خاصی که در این مورد مبذول خواهید فرمود قبلاً تشکر مینمایم.

دکتر مصباح زاده

۱۴۲۳۲
۱۳
اداره کل مطبوعات داخل
آنچه که برود چه در فاصله هزاره زاریه
۱۴
۳۱
۳۱

گذشته از ممر شرعی و قانونی آگهی های دولتی و دیگر کمکهای بانکی،
گمرکی، اعتباری...، یک سلسله پاداشها و مساعدتهای نقدی و غیر نقدی نیز
وجود داشت که گردانندگان مطبوعات به فراخور موقعیت و یا به نسبت
فرمانبرداریشان، از آن برخوردار می شدند.

این پاداشها گاه مستقیم بود و از "هدیه" های نقدی تا هدیه‌های بسیار کلانی چون خانه و ویلا را شامل می‌شد. همچنین همبستگی و رابطه نزدیک مقامات دولتی و گردانندگان موجب می‌شد که این عده از یک سلسله مساعدتها و تسهیلات گوناگون، که اختیار آن در دست مقامات دولتی بود، برخوردار شوند به همین دلیل، بسیاری از گردانندگان مطبوعات، با برخورداری از همین تسهیلات، به مشاغل ثانوی پردرآمدی چون خرید و فروش زمین، اتومبیل، بساز و بفروشی، زمینداری، صادرات و واردات و ... اشتغال داشتند. یکی از دبیران روزنامه کیهان که اکنون فراری است، از همین طریق مقاطعه‌کار برنامه تغذیه رایگان در مدارس تهران شده بود و از قیمت هر سیب یا موز یا لیوان شیری که صبحها به دانش‌آموزان تهرانی داده می‌شد، چند درصدی را از آن خود می‌کرد.

عامل انسانی: نوع دیگری از اشتراک منافع سران مطبوعاتی با رژیم نیز وجود داشت که تاثیر بیشتری بر خطمشی مطبوعات می‌گذاشت و یکی از عوامل فرعی، اما مهم وابستگی مطبوعات به رژیم بود: بسیاری از روزنامه‌نگاران رده بالا، در کنار روزنامه‌نگاری، شغلی دولتی نیز داشتند. از این گروه، عده‌ای با استفاده از مزایای خبرنگاری به موسسات دولتی راه یافته و عده‌ای دیگر، به دلیل کارمندی دولت، در مطبوعات رخنه کرده بودند. این گروه روزنامه‌نگاران مستقیم یا غیرمستقیم، خودآگاه یا ناخودآگاه رابط میان دولت و مطبوعات و یکی از وسایل عملی اعمال نفوذ دولت بر مطبوعات بودند. نظری به مشاغل آنان چه در دولت و چه در جامعه مطبوعات، درستی ادعای ما را تایید می‌کند: عده‌ای از این گروه در ادارات روابط عمومی سازمانهای دولتی کار می‌کردند و در نتیجه مستقیماً با مطبوعات در رابطه بودند، عده دیگر نیز عنوان خبرنگاری مطبوعات در حوزة ای‌دولتی را داشتند که خود نیز کارمند آن بودند در این میان، کم نبودند کسانی که هم خبرنگار روزنامه در فلان وزارتخانه وهم مسئول روابط عمومی همان وزارتخانه بودند. بخوبی روشن است که چنین خبرنگاری، تا چه حد می‌تواند در انتقال نقطه‌نظرهای دولتی به مطبوعات، و یا انطباق فعالیت‌های مطبوعاتی با دیدگاه‌های مورد نظر دولت موثر باشد. (۱)

(۱) این، بهترین فرصت برای جواب دادن به یکی از معماهایی است که

در فصل‌های آینده خواهیم دید که چگونه مجموعه این کارگزاران دسته‌بندی نیمه متشکل و نیمه سازمان‌یافته‌ای را بوجود می‌آورد که گذشته از نقش علنی یا ضمنی منطبق کردن مشی مطبوعات با خواسته‌های حکومت، نقش مهم دیگری را نیز در درون موسسات مطبوعاتی، و در رابطه با "توده" مطبوعاتی - روزنامه‌نگاران جزء، غیردستگاهی، مستقل و یا مخالف حکومت - ایفا می‌کرد: این گردانندگان، از یکسو عامل مهارکننده توده مطبوعاتی بودند یعنی یا برای حفظ منافع خود و یا بر اثر ماموریتی که داشتند، آزادی عمل توده مطبوعاتی را محدود یا سرکوب می‌کردند. از سوی دیگر، و باز در جهت حفظ منافع و یا در اجرای ماموریت خود، مانع از آن می‌شدند که توده مطبوعاتی به راس هرم قدرت در داخل سازمان مطبوعاتی نزدیک شود و "وضع موجود" را بخطر اندازد با توجه به همه آنچه گذشت، بدیهی است که احراز سمتهای بالای مطبوعاتی، عموماً بدون تایید حکومت امکان نمی‌یافت، و طبعاً کسانی هم که در این سمتها فعالیت می‌کردند، دائماً تحت نظر سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی و با آنها در رابطه بودند. امیر طاهری، سردبیر کیهان، روزی چند بار با مقامات بالای مملکتی - نخست وزیر، وزیران ... - و "ساواک" و وزارت اطلاعات رابطه تلفنی برقرار می‌کرد و در موارد حساس از آنها نظر می‌خواست، هم او، در مقابل، همکاری بسیار نزدیکی در سطح بالا با ساواک داشت، تا جائیکه بعضی از مخالفانش، او را "ایدئولوگ" ساواک می‌دانستند.

سند زیر، درباره تایید صلاحیت دکتر مهدی سمسار (سردبیر اسبق کیهان) برای سردبیری روزنامه رستاخیز، بی‌نیاز از هرگونه تفسیری است

(کلیشه^۶ صفحه^۶ ۴۲)

بقیه^۶ پاورقی از صفحه قبل

درباره نحوه نظارت بر کار مطبوعات وجود داشت: بسیاری از مردم اینگونه تصور می‌کردند که ماموری دولتی، از ساواک یا شهرستانی، بعنوان مامور نظارت بر مطالب روزنامه‌ها، در اداره هر روزنامه حضور دارد و هر مطلبی را از نظر می‌گذراند. تا آنجا که از تحقیقات ما برمی‌آید، چنین مامور مقیمی هرگز در اداره روزنامه‌ها وجود نداشته و با توجه به آنچه تاکنون گذشت، بدیهی است که چنین ماموریتی لزومی نیز نداشته است.

خیلی محرمانه



به وزارت اطلاعات و جهانگردی

شماره ۳۴۷۱۴۴
تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۴
پیوست

سخت‌نویسی
سازمان اطلاعات و ارتباطات
از ساواک

درباره آقای دکتر محمد مهدی سمسار

بازگشت بشماره ۳۷۷/م/۵۲/۱۰۵۵/۱۳-۱۳/۹/۵۴
فعالیت نامبرده بالا بعنوان مدیر مسئول و سردبیر روزنامه
رستاخیز ارگان حزب رستاخیز ملی ایران از نظر این سازمان
بلا مانع میباشد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری
از طرف

لیدر اطلاعات و تبلیغات

وزیر اطلاعات و جهانگردی

شماره ۵۱۳
تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۴

اداره اجناس
۱۳۵۷/۲/۲۴

مستند در پرونده

وزیر اطلاعات و جهانگردی
شماره ۱۴۱/۱۳۵۷
تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۴

خیلی محرمانه

گروه اطلاعات
وزیر اطلاعات و جهانگردی
۱۳۵۷/۲/۲۴

سند زیر نیز، گواهی صلاحیت هوشنگ وزیری، سردبیر سابق روزنامه آیندگان است که پیش از قیام بهمن ماه توسط خود روزنامه نگاران آیندگان، تصفیه و اخراج شد. این سند، همچنین نشان می دهد که دستگاه های مستقیم کنترل مطبوعات، فقط ساواک و وزارت اطلاعات نبود، بلکه شهربانی نیز در این کنترل سهمی داشت.

(کلیشه ۶ صفحه ۴۴)

بموجب سند دیگری که در دست ماست و برای صرفه جوئی در جا از کلیشه کردن آن خودداری می کنیم، سازمان امنیت در نامه شماره ۳۴۷/۱۱ تاریخ ۳۵/۱/۱۰ (۵۵) خود خطاب به وزارت اطلاعات اعلام داشته که "بازگشت به ۱۳/۹۹۲۳/۲/۵۲/۳۴۱۳ - ۵۴/۱۱/۱۹ احراز سمت سردبیری روزنامه آیندگان توسط نامبرده بالا (هوشنگ وزیری) دارنده شناسنامه شماره ۲۷۲ صادره ساری از نظر این سازمان بلامانع می باشد".

اوزن ۴۰ گرامی
شماره
تاریخ
پست



وزارت اطلاعات و هماهنگی

محرمانه

به : شهرداری کشور
از : وزارت اطلاعات و هماهنگی
موضوع : سرد بینر و زنامه آیندگان

بازگشت بنامه شماره ۰۱۶۳-۳۰-۰۵۵۲ مورخ
۲۵۳۵/۳/۱۱، درخواست روزنامه آیندگان مبنی بر
معرفی آقای هوشنگ (محمد) وزیر، بعنوان سردبیر
روزنامه مذکور در جلسه مورخ ۲۵۳۵/۵/۶ کمیسیون
مطبوعات مطرح و مورد تصویب قرار گرفت.

از طرف وزیر اطلاعات و هماهنگی

عطاءالله تدین

۱۳/۲۲۳/۲۵۳۲۵۵

۲۵/۷/۳۱

۱۳/۷/۱۹

فصل دوم

مطبوعات در آستانه قیام ضد سلطنتی

مقاومت - اعتراض - اعتصاب

اکثریت کارکنان تحریری روزنامه‌های بزرگ - و از جمله، کیهان - را نویسندگان، خبرنگاران، خبرنگاران عکاس، عکاسان، طراحان و مترجمانی تشکیل می‌دهند که مجموعه آنان را در این بررسی "توده مطبوعاتی" می‌نامیم. این عنوان، تنها یک اصطلاح قراردادی نیست، بلکه نمایشگر موقعیت "طبقاتی" این مجموعه در بطن تحریریه، و نیز بیان‌کننده نقش بنیانی آن در تقسیم کار مطبوعاتی است (۱)

۱ - باید دانست که در تحریریه مطبوعات، بدلیل سادگی تقسیم کار، سلسله مراتبی بسیار ساده‌تر از سلسله مراتب مرسوم اداری وجود دارد. این سلسله مراتب، کمابیش از سه رده "توده مطبوعاتی"، "دبیران سرویس" و "سردبیر یا سردبیران" تشکیل شده است. توده مطبوعاتی، در روزنامه‌های بزرگ، به چند گروه با عنوان سرویس تقسیم می‌شود: سرویس حوادث، سرویس گزارش، سرویس اقتصادی، سرویس خارجه... در راس هر کدام از این سرویسها دبیر سرویس قرار دارد که به نوبه خود، زیر نظارت سردبیر یا سردبیران است. در دو سال اخیر، در روزنامه‌های بزرگ تهران، شورایی پنج نفره جای سردبیر را گرفت که توسط هیات تحریریه انتخاب می‌شد. اگر میانگین اعضای هیات تحریریه را ۱۰۰ نفر فرض کنیم، تعداد اعضای هر کدام از سه رده بالا، کمابیش بدینگونه است: شورای سردبیری: ۵ نفر - دبیران سرویس: حداکثر ۱۰ نفر - "توده مطبوعاتی" ۸۵ نفر. ("شورای سردبیری" شاید اکنون تنها واقعیتی مربوط به گذشته باشد. زیرا در روزهای از پایان اردیبهشت ۵۹ که این کتاب برای چاپ آماده می‌شد، پس از انتصاب نماینده‌ای از طرف آیت‌الله خمینی برای سرپرستی روزنامه اطلاعات، آخرین "شورای سردبیری" باقی مانده در روزنامه‌های بزرگ منحل شد و سردبیری انتصابی جای آن را گرفت. شورای سردبیری کیهان نیز، در حدود یکماه پیشتر، عینا دچار همین سرنوشت شده بود)

بخش اصلی فعالیت مطبوعاتی، توسط توده مطبوعاتی انجام می‌گیرد. نویسندگان و خبرنگاران و دیگر کارکنان تحریری، تهیه کننده اصلی مطالبی هستند که از مجرای نظارت دبیران سرویس می‌گذرد و پس از نظارت نهائی سردبیر یا اعضای شورای سردبیری، به چاپ می‌رسد. این گردش کار بدان معنی نیست که توده مطبوعاتی، ماده "خام" را در اختیار دبیران و سردبیران می‌گذارد و اینان هستند که آن را می‌پزند و ارائه می‌کنند. نقش کلی گروه اخیر بیشتر حک و اصلاح مطالب، آرایش و پیرایش آن، تنظیم مقدار آن در تناسب با فضای روزنامه، و نحوه ارائه مطالب در روزنامه است. دبیران و سردبیران طبعاً نقش رهبری فعالیت تحریری را نیز دارند و در بسیاری موارد، موضوعی را که باید درباره آن تحقیق شود، و یا سرنخ خبری را که باید تهیه شود، در اختیار خبرنگاران و نویسندگان می‌گذارند، در نتیجه، دبیران و سردبیران، در عین حال که خود عموماً در تهیه مستقیم مطالب دخالتی ندارند، نقش عمده‌ای در جهت دادن به مطالب در روزنامه، بعهد دارند. و همین عامل است که بیشتر از عوامل دیگری چون سابقه کار، مهارت و مدیریت، به آنان اهمیت می‌دهد و هر سازمان و مقام حکومتی را که بخواهد بر کار مطبوعات اعمال نفوذ کند، بسوی آنان می‌کشد.

عنوان "توده مطبوعاتی"، همچنین موقعیت اقتصادی اکثریت اعضای تحریریه، و سهم آن در توزیع درآمد موسسه را مشخص می‌کند. نویسندگان، خبرنگاران و دیگر کارکنان ساده مطبوعاتی، در حالیکه بار اصلی کار را بدوش داشته، تولید کننده اصلی "فرآورده" مطبوعاتی هستند، معمولاً دستمزدهائی اندک دریافت می‌کنند که بویژه در مقایسه با حقوق رده‌های بالای تحریریه، ناچیز است. این اختلاف دستمزد، بی‌آنکه تفاوت موثری را در موقعیت طبقاتی مطبوعاتی‌ها در رابطه با کل جامعه بوجود آورد، در چهارچوب محدود موسسه مطبوعاتی به اختلاف "طبقاتی" قابل ملاحظه‌ای منتهی می‌شود، بعبارت روشن‌تر در حالیکه در طبقه‌بندی کلی جامعه، توده مطبوعاتی و سران تحریریه کمابیش در یک موقعیت مشترک قرار می‌گیرند، در بطن هیأت تحریریه، مناسبات مشخصی از بهره‌کشی و "بیگاری" مشاهده می‌شود که نمونه‌ای بسیار کوچک از مناسبات "طبقاتی" را مشخص می‌کند.

این رابطه "طبقاتی"، یکی از دلایل بوجود آمدن دسته یا گروه مدیران مطبوعاتی است که بنحوی در راس سلسله مراتب تحریری قرار می‌گیرد، و برای حفظ منافع مادی و سیاسی خود، با توده‌های مطبوعاتی در تضاد است. از سوی دیگر، همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، رابطه نزدیک و گاه همدستانه مدیران و گردانندگان مطبوعات با حکومت، زمینه دیگری را برای تضاد میان آنان و توده‌های مطبوعاتی ایجاد می‌کند. و اینجاست که باید در باره موضع گیری کلی توده مطبوعاتی در برابر رژیم پهلوی و شرایط حاکم بر جامعه مطبوعات توضیح داده شود.

دنباله‌روی تقریباً بی‌قید و شرط مطبوعات سالهای آخر رژیم پهلوی از خط مشی دولت، این باور عمومی را، بحق، بوجود آورده که همه کارکنان مطبوعات نیز بی‌قید و شرط دنباله رو و همکار رژیم پهلوی بوده‌اند، همانگونه که کیهان یا اطلاعات "روزنامه‌های رسمی" یا "سخنگوی دولت" نامیده می‌شدند، روزنامه‌نگاران نیز عموماً "دولتی"، "دستگاهی" و یا حتی "ساواکی" تلقی می‌شدند. ظاهر آنچه خانواده مطبوعات، بعنوان حاصل کار خود در سالهای آخر پهلوی ارائه داده، این "بی‌لطفی" مردم نسبت به مطبوعاتی‌ها را توجیه می‌کند. اما گذشته از شرایط مشخصی که در پیش برشمردیم و می‌تواند بعنوان "شرایط مخففه"، ارفاق عده‌ای در حق "متهمان" مطبوعاتی را ممکن کند، به این مسأله اساسی نیز باید توجه داشت که در میان توده مطبوعاتی، همواره هسته‌هایی از مقاومت در برابر رژیم شاه و کارگزاران آن وجود داشته، که گاه و بیگاه فکر دائمی مقابله و حتی مبارزه با رژیم را به فعل درآورده و حرکت‌هایی ولو کوچک و نامحسوس در مطبوعات را موجب شده است.

بدلیل نظارت و فشار دائمی که از خارج و داخل برتحریریه مطبوعات اعمال می‌شد، مقاومت‌ها و مبارزه‌جویی‌های مستقیم و کاملاً علنی، بزودی سرکوب و در نطفه خفه می‌شد و ماموران دولتی و همکاران آنها در داخل موسسات مطبوعاتی، هر حرکت مخالفانه آشکاری را فوراً متوقف می‌کردند. بسیاری از روزنامه‌نگاران، در سالهای آخر حکومت پهلوی به زندانهای طولانی محکوم و یا از نوشتن در روزنامه‌ها محروم شدند. (۱) از این رو مقاومت توده‌های مطبوعاتی در برابر

۱ - مطبوعاتی‌ها درباره این عده، اصطلاح "ممنوع‌القول" را بکار می‌برند.

رژیم، برای اینکه بتواند ادامه یابد، حالتی نهانی و عموماً منفی و منفعلانه بخود می‌گرفت. گاهگاهی نیز که شرایط بیرون روزنامه، عامل تحریک می‌شد و یا سست‌تر شدن مراقبت حکومت را در پی می‌آورد، مقاومت‌های جمعی و فعالانه‌تری دیده می‌شد که اعتصاب و کم‌کاری داخلی گروه کثیری از توده‌های تحریری کیهان در فردای کشتار ۱۷ شهریور ۵۷ تهران نزدیک‌ترین نمونه آن است. این اعتصاب بی‌سر و صدا که بعد مفصل‌تر به آن اشاره خواهیم کرد، تا زمان زلزله طبس در همان‌ماه ادامه یافت. مقاومت منفی عمدتاً بر عدم شرکت در فعالیت مطبوعاتی متکی بود. این نوع مقاومت در حالت جمعی خود، ابتدایی‌ترین شکل اعتصاب یعنی کم‌کاری پنهانی و اعلام نشده، یا حضور در محل کار بدون مبادرت به کار را بخود می‌گرفت. حادثه‌ترین نوع این مقاومت، استعفا و یا ترک دائمی کار روزنامه‌نگاری بود که موارد متعددی از آن در چند سال گذشته مشاهده شده است. مقاومت ضمنی مثبت نیز چه بصورت فردی و چه بصورت گروهی وجود داشت که تداوم آن، کم‌کم به ایجاد شگردهائی حرفه‌ای منتهی شد که روزنامه‌نگاران بوسیله آنها، می‌کوشیدند که پیامهای خود را از شبکه گسترده نظارت دولتی، بگذرانند و بخواننده برسانند. این شگردها، که برای خوانندگان نیز شناخته شده بود، رابطه‌ای نهانی میان روزنامه‌نگار و خواننده را ایجاد می‌کرد که دستگاههای نظارتی قادر به کنترل آن نبودند. از جمله این شگردها استفاده بیش از اندازه از خبرها و مقالات خارجی بود که از یکسو خلاء اخبار داخلی را چشمگیر می‌کرد و از سوی دیگر، مقایسه‌ای دائمی میان شرایط داخلی ایران و شرایط کشورهای دیگر را تحمیل می‌کرد. مقایسه‌ای که خواه‌ناخواه خامت شرایط ایران را روشن‌تر و حادثه‌تر می‌نمایاند. همچنین پرداختن به موضوعهای ظاهراً کنجکاوانه‌ای که در نهایت، از بیعدالتی شدید اجتماعی خبر می‌داد، توصیف میهمانی‌های پرخرج دولتمداران، وصف ریخت و پاشهای نوکیسگان، پافشاری در انعکاس هرچه بیشتر و بهتر حوادث و جنایات‌ها، بهره‌جویی از شعر و داستان و مقاله‌های "غیرسیاسی" و از جمله این شگردها بود.

علیرغم همه آنچه در توجیه عملکرد توده مطبوعاتی گفته شد، موضع‌گیری و حرکت این توده، براساس پایگاه طبقاتی میانه‌حال (خرده بورژوازی) آن کاملاً منفعلانه و خنثی بود و هیچکدام از گروه کثیر روزنامه‌نگاران مورد پرسش ما

مدعی آن نیست که حتی در محدوده امکانات و شرایط موجود، برای مقابله و مبارزه با محیط اختناق آمیز مطبوعات و اعمال فشارهای حکومتی، مبارزه‌های فعالانه یا سازمان یافته کرده باشد. اکثر روزنامه‌نگاران مورد پرسش ما، چنین موضعی را ناشی از جو کلی جامعه می‌دانند که موضع‌گیری آن در برابر رژیم خودکامه پهلوی، کاملاً منفعلانه، و هسته‌های مقاومت در آن سازمان نیافته بوده. این ادعا تا اندازه‌ای پذیرفتنی است، بی‌آنکه مسئولیت هرکس یا هرگروه در مقابله و مبارزه با اختناق پهلوی را کمتر کند و بی‌آنکه توجهی بر انفعال و سازش کلی جامعه مطبوعات با آن رژیم باشد.

کار مطبوعاتی، بنا به خصلت خود، رابطه بسیار نزدیکی با جریانهای سیاسی و اجتماعی محیط خود دارد و شاید بیشتر و سریع‌تر از هر حرفه دیگری از این جریانها اثر می‌گیرد. همانگونه که اثر آن نیز بر جریانهای اجتماعی دستکم سریع‌تر و بدیهی‌تر است. مطبوعات، هم بعنوان وسیله بازتاب رویدادها و افکار عمومی و هم بعنوان وسیله ارتباطی و ابزار دستکاری در آراء عمومی مستقیم‌تر و سریع‌تر از هر نهاد دیگری با آنچه در جامعه می‌گذرد رابطه ایجاد می‌کند و از آن خبر می‌دهد.

این ارتباط مستقیم موجب می‌شود که مطبوعات یکی از اولین نهادهایی باشد که از تغییرات مساعد یا نامساعد اجتماعی بهره‌گیرد و یا صدمه ببیند، و مطبوعاتی‌ها نیز از اولین گروههای اجتماعی باشند که از این تغییرات تاثیر می‌گیرند. نخستین طعمه هر موج اختناقی که بپاخیزد، مطبوعات و مطبوعاتی‌ها هستند، همانطور که نخستین گروهی نیز که بر اثر جنبش‌های رهائی‌بخش آزاد می‌شود، باز مطبوعات و مطبوعاتی‌ها هستند. هر بار که سیستم پلیسی بدلائل مختلف اجتماعی و سیاسی متزلزل‌تر و در نتیجه خشن‌تر و هارتر می‌شد، فشار بر مطبوعات افزایش می‌یافت. از طرف دیگر، مطبوعاتی‌ها نخستین گروه اجتماعی بودند که حتی پیش از آنکه نشانه‌های سقوط رژیم پهلوی بدیهی و قطعی شود، به آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای دست‌یافتند و شاید از این طریق، سهم قابل ملاحظه‌ای نیز در تسریع جریان جنبش ضدسلطنتی ایفا کرده باشند. تاثیر پذیری مطبوعات از جریانهای اجتماعی، تنها به جریانها و تحولات آنی و موضعی مربوط نمی‌شود و جریانهای کند و کلی، و جو عمومی نیز تاثیر

مشابهی بر مطبوعات دارد. تداوم جو کلی اختناق، مستقیماً در مطبوعات انعکاس می‌یابد و آن حالت سربزیر و منفعلانه را بدان می‌دهد. اهمیت نقش مطبوعات نیز - که پیشتر به آن اشاره کردیم - و لزوم مهار کردن آن در جهت مهار کردن افکار عمومی، موجب اعمال فشار بیشتری بر آن می‌شود.

نخستین نتیجه‌ای که در رابطه با بررسی خود، از این ملاحظات می‌گیریم این است که تضادهای درونی هیات‌های تحریریه روزنامه‌های بزرگ، علیرغم همه اهمیتی که ممکن است در چهارچوب خود موسسه داشته باشد، و علیرغم همه نیروئی که ممکن است صرف آن شده باشد، با توجه به جو نامساعد و اختناق‌زده محیط بیرون، اثری آنچنان که باید بر وضع کلی مطبوعات نداشته و تغییری در خور وزن و خواست و نیروی توده مطبوعاتی را موجب نشده است. در توضیح عدم تناسب میزان نیرو و فشار توده مطبوعاتی و مقدار اثر آن بر مشی کلی مطبوعات باید یک بار دیگر موقعیت و کارکرد گروه‌های تحریری را بررسی کنیم: حالت انفعالی توده‌های مطبوعاتی هم علت و هم معلول افزایش قدرت و فعالیت گردانندگان مطبوعاتی بود. یعنی اینکه کناره‌گیری توده‌های مطبوعاتی و اگر از آنها از شرکت فعالانه در فعالیتی که عمدتاً زیر نفوذ رژیم بود، وسعت عمل و قدرت بیشتری را در اختیار گروه کوچک گردانندگان مطبوعاتی می‌گذاشت که بی‌تفاوتی یا همکاری یا همدستی‌شان با حکومت امکان کار آزادانه در محیط مطبوعاتی را به آنها می‌داد. از طرف دیگر، قدرت گرفتن این گروه، به‌نوبه خود، عامل بازدارنده‌ای بود که مانع فعالیت آزادانه توده تحریری می‌شد و آن را مهار می‌کرد. مساعدت حکومت با کارگزاران مطبوعاتی، عامل دیگری بود که بر قدرت آنان در مقابله با توده‌های مطبوعاتی می‌افزود. اگر مساله اختلاف موقعیت اقتصادی در درون تحریریه و تفاوت قابل ملاحظه میان دستمزد توده مطبوعاتی و حقوق گردانندگان را به این مجموعه بیفزائیم، تصویری کامل از وضعیتی بوجود می‌آید که در آن، انگیزه گروه کوچک سران برای مهار کردن گروه بسیار بزرگ‌تر توده روشن‌تر می‌شود، کنترل مستقیم و از داخل بر روی توده‌های مطبوعاتی، هر نوع حرکت اعتراض‌آمیز را بسرعت و در منشاء متوقف می‌کرد و این شاید مهمترین عامل درونی باشد که بر مطبوعات آخر دوران پهلوی، آن حالت سربزیر و رام و دنباله‌رو دولت را می‌داد.

بر اساس رابطه تاثیرپذیری آنی و مستقیمی که از آن سخن گفتیم، آغاز جنبش ضدسلطنتی ملت ایران که در نیمه دوم سال ۱۳۵۶ به شکل مشخص حرکت‌های جمعی و شورشی جلوه می‌کرد، تقریباً بلافاصله بر جامعه مطبوعات اثر گذاشت و سکون طولانی کار مطبوعاتی را برهم زد. پیش از آن، بحران عمیقی که بر رژیم پهلوی مستولی بود، به شکل‌های منزوی‌تر و نامحسوس‌تری خودنمایانده، در جامعه مطبوعاتی نیز بازتابی این چنین را بدنال آورده بود. همانگونه که گذشت، حرکت‌های منزوی، خودبخودی، و غریزی مقاومت مردم در برابر حکومت پهلوی، که به شکل‌های مختلفی از "نافرمانی مدنی" تا کم‌کاری نهانی، اعتصاب و یا در نهایت بصورت حمله‌های گروه‌های کوچک مسلح صورت می‌گرفت، گهگاه حرکت‌های نهانی و منزوی مشابهی را در داخل جامعه مطبوعات بدنال می‌آورد که بنا به همه دلایلی که پیشتر برشمردیم، اثری قاطع و محسوس بر ماهیت مطبوعات نداشت.

شکل‌گیری جنبش توده‌ای ضدسلطنتی، و نخستین حرکت‌های شورشی مشخص، که بر اثر تداوم و گسترش خود، کم‌کم بصورت حرکت‌های مشخص انقلابی درآمد اثری فوری بر جامعه مطبوعاتی گذاشته، حرکتی را بوجود آورد که نخستین جلوه علنی و جمعی آن نامه به جمشید آموزگار - نخست وزیر شاه - و مهمترین جلوه آن، اعتصاب دو ماهه مطبوعات در سراسر حکومت نظامی ارتشبد از هاری بود. در آخرین روزهای سال ۱۳۵۶، گروه بزرگی از روزنامه‌نگاران تهران، در نامه سرگشاده‌ای خطاب به آموزگار، بشدت به اعمال سانسور بر مطبوعات و همچنین "درج اخبار جعلی و مقالات بدون امضای دولتی" اعتراض کردند. در این نامه سرگشاده، روزنامه‌نگاران همچنین خواستار آن بودند که مفاد قانون اساسی رژیم گذشته درباره مطبوعات، از طرف دولت محترم شمرده شود. (۱)

(۱) اصل بیستم متمم قانون اساسی پیشین، درباره مطبوعات چنین حکم می‌کرد: "عامه مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و

نامه سرگشاده خطاب به آموزگار در دو مرحله برای او، محافل دولتی، فرهنگی، مطبوعاتی، سیاسی و اجتماعی ارسال و بین مردم تکثیر شد. در مرحله اول، نامه در روز ۲۷ اسفند ۱۳۵۶، با امضای ۹۵ نفر از روزنامه‌نگاران و سپس در مرحله دوم، همان نامه، با امضای ۹۴ نفر دیگر (در مجموع ۱۸۴ امضا) منتشر شد. این حرکت جمعی روزنامه‌نگاران، که توسط بعضی اشخاص و محافل آزادیخواه از جمله "قانون نویسندگان ایران" حمایت می‌شد، با توجه به شرایط زمان خود، حرکتی مهم و پرمفهوم تلقی شد و به همین دلیل بود که رژیم آموزگار فوراً به حرکتی برای مقابله با آن دست زد. در آغاز، عاملان رژیم، شروع به تهدید و پرونده‌سازی کرده ضمن "ممنوع‌القول" کردن چندتن از کسانی که در تهیه نامه فعال بودند، کوشیدند که نامه سرگشاده را ساختگی قلمداد کنند. سپس، سعی بر آن شد که امضاکنندگان نامه، حرف و امضای خود را پس بگیرند، نامه دیگری ظاهراً توسط گروه کوچکی از روزنامه‌نگاران "رستاخیزی" تهیه شد که در آن، از "آزادی‌مطلق" مطبوعات ستایش می‌شد. کوشش و تهدید برای واداشتن روزنامه‌نگاران به امضای این نامه به جایی نرسید و فقط چند امضا که بیشتر آن نیز متعلق به کارکنان غیرتحریری (از جمله چند مستخدم بکلی بی‌خبر از اصل ماجرا) بود، برپای این نامه ستایش‌آمیز نهاده شد. اما بهر حال طبیعی است که ارگانهای حکومتی (رادیو تلویزیون و روزنامه رستاخیز) درباره آن بسیار تبلیغ کردند، بی‌آنکه موفق شوند اثر قابل ملاحظه نامه روزنامه‌نگاران معترض را، که بخصوص در خارج از کشور نیز بازتاب مناسبی یافته بود، خنثی کنند. نامه روزنامه‌نگاران معترض به آموزگار، از چند نقطه نظر مهم است. اول اینکه تجسم یک حرکت دسته‌جمعی علنی در مخالفت با سیاست مطبوعاتی - و در نهایت سیاست کلی - رژیم است، حرکتی که شاید مدتها سابقه نداشته است. اهمیت دیگر این نامه در این است که حرکت دستجمعی روزنامه‌نگاران، در یک نهاد

بقیه ۶ پاورقی از صفحه قبل

ممیزی در آنها ممنوع است. ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود، نشر دهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات میشوند. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند"

اجتماعی بسیار مورد توجه، با مخاطبان بیشتر، صورت می‌گیرد و در نتیجه، حرکت ملت تازه بپا خاسته را که هنوز بعنوان حرکتی "بی‌هویت" و "منزوی" تلقی می‌شود، در سطوح بالای حکومت منعکس می‌کند و به آن "رسمیت خبری" می‌دهد. بعبارت دیگر، در حالیکه هنوز خود حرکات شورش مردم در قم، یزد و... با مفهوم واقعی سیاسی آن مطرح نمی‌شود، بازتاب آن از نقطه نظر مفهوم سیاسی‌اش بررسی می‌شود در محافل دولتی و ملی، و حتی در خارج از کشور مورد بحث قرار می‌گیرد.

لحن نامه اعتراضی روزنامه‌نگاران نیز، با توجه به شرایط زمان خود اهمیت خاصی دارد. (۱) این نامه که با لحنی قاطع و بدون زمینه‌چینی‌های "دلجویانه" متداول نوشته شده بود، نشان‌دهنده این واقعیت است که تحمل روزنامه‌نگاران در برابر فشار اختناق بسر آمده و آنانرا سرانجام به اعتراض به شرایطی کشانده که از مدت‌ها پیش بر آنان مستولی بوده است. با توجه به محیط کلی مطبوعات، و جو اختناق آمیزی که هنوز در کشور بطور دست نخورده باقی بود و هنوز نشانه‌های سقوط اجتناب‌ناپذیر رژیم پهلوی چندان آشکار نبود، نامه اعتراضی روزنامه‌نگاران بسیار جسارت‌آمیز به نظر می‌رسید و تنها شروع جنبش روبرو گسترش نوده‌های مردم است که می‌تواند ظهور نسبتاً ناگهانی آن در جامعه مطبوعات را توجیه کند. اگر حرکت‌های انقلابی در شهرهای مختلف کشور صورت نمی‌گرفت و اگر پشت‌گرمی نوده مطبوعاتی به این حرکت‌های ضدحکومتی مردم نبود، مشکل می‌شد انتشار چنین نامه‌ای و بخصوص اثر گسترده آن را مجسم کرد. گذشته از این ملاحظات کلی، نامه اعتراضی روزنامه‌نگاران خطاب به آموزگار از یک نقطه نظر حرفه‌ای (خصوصی) بسیار در خور بررسی است، چرا که بی‌آنکه تهیه‌کنندگان آن واقعا قصد آن را داشته باشند، نامه‌ای بسیار "عاطفی" و از نقطه نظر روانشناسی در خور بررسی عمیقی است. اکنون که بیش از دو سال از نوشتن این نامه گذشته، نخستین احساسی که از خواندن آن به دست می‌آید، این است که روزنامه‌نگاران، از اعمال فشار شدید حکومت بر مطبوعات که موجب

(۱) برای مطالعه متن کامل این نامه، به بخش ضمیمه‌های پایان کتاب مراجعه شود.

می‌شود که در نهایت آنان را به صورت "همدستان" دولت جلوه دهد، عمیقاً ناراضی و شرمسارند. این محتوای عاطفی نامه، که از یک حس "سرخوردگی" قدیمی و از ناتوانی "رقت‌آوری" در مقابله با دستگاههای گسترده اعمال فشار پلیسی رژیم شاه حکایت می‌کند، از خلال جمله‌های بیش‌از نیمی از متن نامه بچشم می‌خورد و چنین به نظر می‌آورد که گرچه نامه خطاب به حکومت و غرض اصلی و آشکار آن اعتراض به سانسور و کنترل مطبوعات بوده است، مخاطب واقعی آن مردم هستند که روزنامه‌نگاران در برابر آنان احساس شرمساری می‌کنند. چرا که می‌دانند از طرف آنان به همدستی و همکاری با حکومت متهم هستند. (۱)

گذشته از شرایط کلی کار مطبوعاتی، که یک چنین احساس شرمساری روزنامه‌نگاران - و "اتهام" منتسب به آنان - را توجیه می‌کند، به نظر می‌رسد که عامل مستقیم‌تری که بدینگونه در محتوای "عاطفی" نامه اثر گذاشته، چاپ مقاله معروف "احمد رشیدی مطلق" و پیامدهای آن باشد. درباره این مقاله کوتاه سراسر ناسزا خطاب به آیت‌الله خمینی، که با امضای موهوم "احمد رشیدی مطلق" در روزنامه اطلاعات (۲) چاپ شد، بسیار سخن گفته شده است. بعضی گروه‌های بشدت طرفدار آیت‌الله خمینی، درباره اهمیت این نامه بسیار اغراق کرده، به این دلیل که کشتار شهر قم در دیماه ۱۳۵۶ بنحوی با چاپ این مقاله رابطه داشته، نقش مهمی برای آن در شروع جنبش ضدسلطنتی قائلند. ما را به این برداشت غیرعلمی بسیار ساده‌لوحانه کاری نیست، اینقدر هست که تاثیر رویدادهای ناشی از مقاله "رشیدی مطلق" برنامه روزنامه‌نگاران معترض، که ماه بعد از آن رویدادها نوشته شده، بنظر ما بدیهی می‌رسد. روشن است که مقاله "رشیدی مطلق" که اثر تحریک آمیز قابل ملاحظه‌ای بر خوانندگان داشته، توده‌های مطبوعاتی را نیز عمیقاً متاثر کرده است، بویژه که این توده‌های مطبوعاتی، در تهیه، چاپ و توزیع این مقاله کوچکترین نقشی نداشته، اما بطور غیرمستقیم، به همدستی در انتشار آن متهم می‌شده‌اند.

(۱) به نیمه دوم متن نامه، که در قسمت ضمیمه کتاب چاپ شده، توجه کنید.

(۲) اطلاعات شماره ۱۵۵۰۶، هفدهم دی ۱۳۵۶ - صفحه ۷

گسترش حرکت انقلابی مردم، بی‌آنکه هنوز در فضای "رسمی" کار مطبوعات تفاوت چندانی را موجب شود، روزنامه نگاران و بویژه توده مطبوعاتی را از رخوتی طولانی بیدار می‌کرد و به پیروی از موج جنبش مردم می‌کشاند. درحالیکه دستگاههای نظارت حکومتی حتی هشیارتر و حساس‌تر می‌شد، توده مطبوعاتی، با اتکا به نیروی مردم، توانائی می‌یافت که در برابر اختناق حکومتی علنی و بطور جمعی مقاومت کند.

تقریباً تمامی توده روزنامه‌نگاران کیهان، از فردای روز جمعه ۱۷ شهریور، در واکنش به کشتار مردم تهران دست از کار کشیدند. تجربه ۱۷ شهریور برای روزنامه‌نگاران، تجربه‌ای بی‌همتا و بیدار کننده بود. برای نخستین بار، نه یک خبرنگار یا یک عکاس، بلکه تقریباً همه روزنامه‌نگاران از نزدیک، از نزدیک‌ترین مسافت مکانی و عاطفی، با عظمت آنچه در کوچه و خیابانهای کشور می‌گذشت، آشنا می‌شدند. از روزهای پیش از آن، بسیاری از روزنامه‌نگاران، به بهانه جمع‌آوری خبر، در تظاهرات خیابانی شرکت جسته بودند. در هفده شهریور نیز، که جمعه‌ای بود، بسیاری از آنان نه به اقتضای وظیفه، بلکه تنها به انگیزه شرکت در تظاهرات، به خیابانها رفته بودند، بنابراین حضور آنان در صحنه رویدادها، تکلیف شغلی نبود، بلکه ناشی از تعهدی درونی بود که همگام با بیداری حدت می‌یافت. خبرنگاری که پس از کشتار صبح جمعه ۱۷ شهریور، داوطلبانه به روزنامه رفت تادیده‌های خود را منتقل کند، خبرنگاری تازه بیدار شده بود که تجربه‌ای تازه، تجربه شرکت مستقیم در رویدادها و نه نظاره‌گری حرفه‌ای آنها را با خود به روزنامه می‌برد. چند تن از خبرنگاران آن روز زارزار گریستند و دچار ضربه عصبی شدند. و به احتمال نزدیک به یقین، تنها اهمیت رویدادهائی که می‌بایست در روزهای آینده اتفاق می‌افتاد، مانع اعتصاب علنی و اعلام شده آنان شد.

توده روزنامه‌نگار کیهانی، از روز ۱۷ شهریور، در محل تحریریه حاضر می‌شد اما کار نمی‌کرد. روزنامه تنها توسط چند تن از سران تحریریه و چند روزنامه‌نگار "دستگاهی"، و با بهره‌گیری از تلکس‌های خبرگزاری پارس و

اعلامیه‌های حکومت نظامی تهیه می‌شد. نظری به شماره‌های کیهان در این روزها بخوبی نشان می‌دهد که روزنامه حالتی کاملاً استثنائی، و ظاهری کاملاً "نظامی" دارد.

اعتصاب اعلام نشده تحریریه کیهان با وقوع زلزله طیس در روز ۲۵ شهریور پایان یافت. عظمت این فاجعه، و استفاده‌ای که روزنامه‌نگاران بطور سنتی از این‌گونه رویدادها برای نشان دادن نابسامانی‌های حکومت می‌کردند، آنان را دوباره به کار برگرداند. بویژه آنکه فعالیت‌های کپک‌رسانی به زلزله‌زدگان طیس نیز، بدلیل شرایط موجود، خودبخود حالت مشخص سیاسی بخود گرفته بود.

از این گذشته، اعتصاب تحریریه کیهان، در درازمدت می‌توانست نتیجه‌ای مخالف هدف اعتصابگران را بدنبال آورد و در نتیجه لازم می‌بود که بدان پایان داده شود: گفتیم که علیرغم این اعتصاب اعلام نشده، روزنامه همچنان منتشر می‌شد و بدلیل استفاده بیش از حد گردانندگان روزنامه از تلکس‌های خبرگزاری پارس و اعلامیه‌های نظامی، روزنامه حالتی کاملاً دولتی و نظامی بخود گرفته بود. در نتیجه، از ظاهر آن چنین برمی‌آمد که اوضاع امن، و کشور آرام و در کنترل نیروهای انتظامی است. و بدیهی است که هدف اعتصابگران کیهان بهیچ وجه این نبود که روزنامه یک چنین وضعیتی را القا کند.

همچنین، عامل ثانوی دیگری روزنامه‌نگاران را به پایان دادن به اعتصاب خود تشویق می‌کرد. در این روزها، "مجلس شورای ملی" شاه، صحنه نمایش‌های کاملاً غیرمنتظره‌ای از "دموکراسی" پارلمانی بود. در حالیکه ژنرال‌ها و ارتش شاهنشاهی هر چه بیشتر در گیر مقابله‌ای رویارو با نیروهای بپاخاسته مردم در کوچه و خیابان شهرها می‌شدند، رژیم محتضر شاه با برپاکردن یک بازی پرسر و صدای پارلمانی می‌کوشید که توجه توده‌های مردم را از صحنه‌های روبه‌گسترش نبرد رویارو منحرف کند و آنان را با نمایش‌های دموکراسی پارلمانی بفریبد. کوشش برای انعکاس هرچه گویاتر این بازی پارلمانی، که خود نیز بسیار گویا بود و هیچکس را فریب نمی‌داد، یکی دیگر از انگیزه‌های آغاز دوباره کار روزنامه — نگاران شد.

اما بدیهی است که بازی "دموکراسی" در هنگامی که تاثیر و پیامدهای آن به فراتر از محدوده مصالح حاکمیت و ظرفیت آسیب‌پذیری آن تجاوز می‌کرد،

می‌بایست پایان یابد. این بازی، دستکم تا آنجا که به حوزه مطبوعات محدود می‌شد، با حرکت تند و بر سر عقل آورنده‌ای پایان یافت:

در صبح روز ۱۹ مهر ۵۷ یک سرگرد و یک سرهنگ ارتشی، با مأموریت نظارت مستقیم بر مطالب و نیت‌های روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، به ترتیب در تحریریه این دو روزنامه حضور یافتند. حضور این دو مأمور ارتشی، فوراً واکنشی حاد و غیرمنتظره را از تحریریه‌های کیهان و اطلاعات بدنبال آورد. روزنامه‌نگاران دست از کار کشیدند. همبستگی فوری کارگران چاپخانه، و سپس کارمندان اداری با روزنامه‌نگاران، اعتصابی کلی و بمعنای واقعی کلمه را ممکن کرد. پادرمیانی‌های دکتر مصطفی مصباح‌زاده، و دست بسر کردن کمابیش محترمانه سرگرد ارتشی، نتوانست حرکت اعتصابی را بنشانند. نیروی کارگران چاپخانه، چه از نظر فنی و چه از نظر سیاسی این پشتگرمی را به روزنامه‌نگاران میداد که اعتصاب روزنامه‌های بزرگ را اعلام کنند و شرط‌های خود برای پایان دادن به اعتصاب را رسماً به دولت اطلاع دهند. هیاتی دهنفوری از نمایندگان روزنامه‌نگاران و کارگران سه روزنامه آیندگان، اطلاعات و کیهان تشکیل و مأمور مذاکره با دولت شد. در همین حال، کارکنان هر کدام از سه روزنامه، کمیته‌هایی متشکل از نمایندگان سه گروه کارگر، روزنامه‌نگار و کارمند اداری را برای هماهنگ کردن فعالیتهای اعتصاب تشکیل دادند و محل تحریریه روزنامه‌ها، ستاد این کمیته‌ها و محل گردهمایی کارکنان روزنامه‌ها شد. بدینگونه، مطبوعاتی‌ها برای نخستین بار در زندگی خود، حرکت و فعالیت سیاسی علنی کاملاً تازه و بیسابقه‌ای را تجربه کردند: نمایندگان مطبوعاتی‌های اعتصابی درگیر مذاکراتی پایان ناپذیر با نخست‌وزیر و دوسه وزیر او شدند، در حالیکه به نیرویی عظیم و تازه بازیافته، یعنی نیروی اعتصاب همه روزنامه‌های بزرگ کشور - عملاً همه روزنامه‌های کشور - متکی بودند. مقر تحریریه روزنامه‌ها نیز محل گردهمایی‌ها، سخنرانی‌ها و رفت و آمد شخصیت‌ها و گروه‌هایی شد که با دسته گل می‌آمدند و تبریک می‌گفتند و می‌رفتند. بیداری مطبوعات از خواب ژرف چندین ساله، در فضائی گرم و پرشور جشن گرفته می‌شد.

مذاکرات مطبوعات اعتصابی با شریف امامی و وزیران او، در شامگاه ۲۲ مهر با صدور اعلامیه‌ای با امضای شریف امامی، منوچهر آزمون (وزیر مشاور در امور

اجرائی) و محمد رضا عاملی تهرانی (وزیر اطلاعات و جهانگردی) و نمایندگان اعتصابیگران پایان یافت. و روزنامه‌نگاران و کارگران و کارکنان مطبوعاتی، صبح روز یکشنبه ۲۳ مهر ۵۷ بسر کار خود بازگشتند. در اعلامیه دولت، پس از اشاره به مذاکرات دو طرف، گفته می‌شد که: "... سرانجام، در مقابل خواسته‌های مندرج در قطعنامه مورخ نوزدهم مهرماه ۵۷ نویسندگان، کارکنان اداری و کارگران فنی موسسات مطبوعاتی، این اعلامیه از طرف دولت صادر گردید:

۱ - نمایندگان اعتصاب کنندگان در قطعنامه خود خواستار رعایت لغو کامل سانسور مطبوعات شده‌اند. دولت آزادی مطبوعات را برابر قانون اساسی تضمین می‌کند.

۲ - دولت با تاکید بر درستی سیاست آزادی مطبوعات تضمین می‌کند که در انجام وظایف قانونی کارکنان مطبوعات کشور هیچگونه دخالت و اعمال نفوذ مستقیم و غیر مستقیمی از سوی دستگاهها و مقامات دولتی صورت نگیرد.

۳ - دولت امنیت حرفه‌ای کلیه کارکنان مطبوعات کشور را تضمین می‌کند و مرجع رسیدگی به هر گونه تخلف مطبوعاتی را برابر قانون اساسی مقامات قضائی اعلام می‌دارد". (۱)

کار مطبوعاتی، با اتکا به این "سند رهائی"، با سرو صدای همه جا گیر "پیروزی" و در میان گل‌ها و سخنرانی‌های گروه‌های تبریک‌گو از سر گرفته شد. واقعیت نیز این است که آنچه گذشته بود، برای مطبوعات تازه بیدار شده ایران، پیروزی بزرگی بود. اما امروز، در حالیکه بیش از یکسال و نیم از این رویداد گذشته، نظری به روزنامه‌های آزاد شده بوضوح نشان می‌دهد که این آزادی تا چه حد محدود و شکننده بوده و روزنامه‌ها تا چه حد خجولانه و باناباوری از آن استفاده می‌جسته‌اند. نظری به همین نخستین شماره کیهان آزاد شده، گفته مارا تایید می‌کند:

درست است که چندین ستون از صفحات روزنامه به سرمقاله و مقاله‌ها و خبرهای مربوط به اعتصاب و استقبال گروه‌های مردم از آن، اختصاص یافته، تقریباً در هر صفحه، اشاره‌ای به این واقعیت که دولت‌ها همیشه آزادی مطبوعات

را زیر پا می گذاشته‌اند، دیده می‌شود. صفحه ۲۲، تقریباً سرتاسر منعکس‌کننده اعتصاب‌هایی است که در همه‌جای کشور جریان دارد. اما روزنامه، که تیتراژ آن "پایان یک قرن سانسور" است، روزنامه آن روزهای خون و آتش و نفرت از رژیم سلطنتی نیست، روزنامه یکماه پس از کشتار ۱۷ شهریور میدان ژاله نیست. هنوز در صفحه اول، تصویر "شهبانو" را دارد و در صفحه آخر "شاهنشاه" را که در برابر جمع وزیران، درباره اسلامی بودن آستان قدس رضوی سخن می‌گوید. اما به این همه کنجاوی و جستجو در صفحات روزنامه نیازی نیست. نظری به وسط صفحه سوم همین شماره روزنامه کیهان، به نحوی گویا و "سمبلیک"، و بی‌نیاز از هر تفسیری، از بعد واقعی آزادی‌مطبوعات، یا دستکم از چگونگی استفاده مطبوعاتی‌ها از آن خبر می‌دهد:

در این صفحه، عکسی بزرگ و سه ستونی از جلوی کنسولگری فرانسه در تهران چاپ شده که چند نفر، گلدانهای "گلایول" در دست، در برابر آن ایستاده‌اند. شرح طولانی زیر این عکس حاکیست که گل فروشان تهرانی در آن روزها از افزایش بی‌سابقه فروش گل گلایول متعجب‌اند. خریداران گلها در جواب کنجاوی آنان می‌گویند که این گلها را برای سفارت فرانسه می‌خرند. انگیزه آنان این است که - عینا از روزنامه کیهان نقل می‌کنیم -:

"چون ژیسکاردستن علاقه خاصی به این گل دارد و خریداران گل هم این روزها علاقه خاصی به فرانسه و پایتخت افسانه‌ایش پیدا کرده‌اند. همراه گل کارتهائی ارسال می‌شود."

این عکس بزرگ، و شرح طولانی زیر آن که شاهکار به نعل و به میخ زدن، و پرگفتن برای چیزی کی گفتن است، کوششی - البته ناموفق - برای گفتن این یک جمله ساده است که:

"در این روزها گروه‌هایی برای تشکر از دولت فرانسه که اقامت آیت‌الله خمینی را در حومه پاریس پذیرفته، دسته‌گل و پیامهای تشکر به سفارت فرانسه می‌برند"!!

چسبیده به این مطلب، یک خبر کوتاه یک ستونی دیده می‌شود که از جسارت بیشتری خبر می‌دهد. اما همچنان مؤید گفته ماست: "کتاب" مادر" ماکسیم گورکی در دورود توقیف شد". این خبر، برخلاف شرح عکس

"گلابول" کاملاً صریح، بی‌لغافه و مستقیم است. اما بهر حال، روی دیگر همان سکه احتیاط و ناپاوریست؛ خبر مهم و "سیاسی" تشکر مردم از دولت فرانسه برای پذیرائی‌اش از آیت‌الله خمینی، با پرده پوشی‌ها و پیرایه‌های لفظی و روزنامه‌نگاری، بصورت "بی‌خطر" عرضه شده، در مقابل، خبر "بی‌خطر" و بی‌اهمیت توقیف یک کتاب ممنوع، بدون پیرایه، صریح و روشن، در روزنامه آمده است.

اگر به گذشته برگردیم، و شرایط مشخص زمان مورد نظر را آنگونه که بوده است بخاطر آوریم، شاید بتوانیم این احتیاط روزنامه‌نگاران را تا اندازه‌ای توجیه کنیم. پیش از هر چیز، حتی اگر "آزادی" مورد موافقت دولت شریف امامی، خودبخود ابعاد گسترده‌تری می‌داشت، مطبوعات ایرانی که سالها در تنگ‌ترین قفس اختناق بسر برده بود، طبعاً نیز نمی‌بایست در فضای ناگهان گشوده‌ای که در برابر خود می‌یافت، چندان دور پروازی کند. حرکت اعتراضی مطبوعات و اعتصاب کارکنان آن، با آگاهی و چیرگی آغاز شده، با شایستگی و ماهرانه به پیش رفته و با حرکتی قاطع و ماهرانه نیز پایان گرفته بود. مجموع حرکت آنچنان بود که از صنفی آنچنان تازه کار در اینگونه حرکت‌های پیراهمیت پیچیده سندیکائی و سیاسی، بعید می‌نمود و حق است که از این بلوغ سیاسی روزنامه‌نگاران و دیگر کارکنان مطبوعات ستایش شود. اما برخلاف اعتصاب که حرکتی آنی و ناگهانی است، پرواز در فضای آزادی، بفرض آنکه این آزادی واقعا پهنای گسترده و واقعی داشته باشد، حرکتی متکی بر عادت و تجربه است. چیزی که مطبوعات ما، تا سه چهار روز بیشتر، فاقد آن بود. از این رو، شاید دودلی و ناپاوری روزنامه‌نگاران، در نخستین روزهای "آزادی" طبیعی باشد. از طرف دیگر، باید پذیرفت که آنچه در برابر روزنامه‌نگاران گشوده می‌شد و خود آنان نیز در ستایش آن هلهله بسیاری می‌کردند، نه فضائی آزاد، که فرصتی زودگذر و مجازی بود. در واقع رژیم روبه احتضار و بشدت خودباخته پهلوی، واقعا در شرایطی نبود که خصلت سالهای دراز خود را ناگهان به کناری نهد و یکشبه "دموکراتیک" و "آزادخواه" شود. بویژه آنکه شرایط بسیار دشوار و بیسابقه‌ای که در گیر آن بود، به هیچ وجه اجازه یک چنین بازیهای "دوران صلح" را به آن نمیداد. پذیرفتن آزادی مطبوعات و اعلام پرسرو صدای آن

تنها یک حرکت تاکتیکی در صحنه کلی سیاست کشور و در نهایت نوعی عقب نشینی در برابر تعرضی غیر منتظره از سوی جبهه ای بود که کمتر از هر جبهه دیگری، انتظار پیشروی آن می رفت. این واقعیت را نیز باید بخاطر داشت که دولت شریف امامی زمانی با "آزادی" مطبوعات موافقت می کرد که در چندین شهر بزرگ کشور، از جمله تهران، حکومت نظامی برقرار بود و حاکمیت آخرین "سیاستمداران" غیر نظامی رژیم شاه، با گسترش هر چه بیشتر صحنه رویارویی ارتش شاهنشاهی و توده های انقلابی مردم، رنگ می باخت و اهمیتی ثانوی می یافت. بدون شک مجموعه این شرایط دستکم از نقطه نظر روانی، در کوتاه پروازی روزنامه ها در فضای "آزادی" پایان مهر ماه ۵۷ مؤثر بوده است. این واقعیت را نیز بخاطر داشته باشیم که سلسله مراتب تحریریه روزنامه ها، طبعاً همان نظم قدیمی خود را داشت و گردانندگان روزنامه ها، همچنان آن عده از روزنامه نگاران بودند که بر طبق موقعیت و وابستگی خود نسبت به رژیم، با هر گونه تغییر بنیادی رابطه روزنامه ها با رژیم مقابله کرده، از این راه، نقش قابل ملاحظه ای را در تنگ کردن فضای "آزاد" پس از اعتصاب ایفا می کردند، و شاید این واقعیت که خبر مربوط به دسته گل های گلایول توسط یکی از همین گردانندگان روزنامه تهیه شده بود از این نظر بسیار پر مفهوم باشد.

با اینهمه، تجربه "اعتصاب اول" مطبوعات، برای روزنامه نگاران و دیگر کارکنان مطبوعاتی پیامدهایی آنچنان مهم و ماندنی داشته است که آنرا می توان بی هیچ ملاحظه ای رویدادی "تاریخی" خواند. این اعتصاب پیش از هر چیز، برای روزنامه نگاران، یک حرکت عظیم "آزادبخش" بود. "اعاده حیثیت" یک نسل تمام از روزنامه نگاران سر کوفت خورده و "دولتی" و "ساواکی" - آنچنان که در آراء عمومی تصور میشد - بود. پس از سالهای دراز، بازیابی هویت مستقل روزنامه و روزنامه نگاری و از همه مهمتر، جهشی برای رهایی از بندهای رختی ژرف و کهنه برای پیوستن به موج پر خروش حرکتی توده ای بود که خیابانهای همه شهرهای کشور را فرا می گرفت. در یک کلمه، همانگونه که بسیاری از خود روزنامه نگاران گفته اند، اعتصاب مهر ماه، "غسل تطهیر روزنامه نگاری ایران

از ننگ کهن تسلیم بی قید و شرط در برابر رژیم پهلوی بود.

در واقع، اعتصاب مهر ماه مطبوعات، اثر روانی و حیثیتی عظیمی داشته است و استقبال مردم از روزنامه نگاران و روزنامه های پس از اعتصاب مؤید اهمیت این پیامد آن است. یک پیامد مهم دیگر، این بود که اعتصاب، برای نخستین بار، به آنچه پیش از آن "خانواده مطبوعات" نامیده میشد و تنها مفهومی لفظی بود، هویتی واقعی و وزنه ای سیاسی داد. برای نخستین بار گروههای مختلف کارکنان یک روزنامه، با یکدیگر و با کارکنان دیگر روزنامه های اعتصابی آشنا شدند و در یک حرکت مشترک سیاسی شرکت کردند. نیروی کار مطبوعاتی، برای نخستین بار، جلوه ای کمی و قابل لمس یافت، بخصوص که "پیروزی اعتصاب"، برد و بعد بالقوه این نیرو را نیز مشخص می کرد. نزدیکی و تماس دائمی و همبستگی گروههای مختلف کارکنان روزنامه ها، که بخصوص در اعتصاب دوم مطبوعات منسجم تر شد و تداوم بیشتری یافت تحولی کاملاً تازه بوده که تاثیر آن بر کار مطبوعاتی، حتی اکنون که شرایط بکلی دگرگون شده، هنوز ادامه دارد و عاملی تعیین کننده در مناسبات درون هر مؤسسه مطبوعاتی و در کل جامعه مطبوعات است.

سه هفته پس از پایان اعتصاب اول، اعتصاب دوم مطبوعات آغاز شد و دو ماه طول کشید. در سحر گاه روز ۱۵ آبان ۵۷، یعنی در فردای روز "تهران سوزان"، و چند ساعتی پس از بروی کار آمدن دولت نظامی ارتشبد از هاری، محل سه روزنامه بزرگ تهران مورد حمله و دستبرد افسران حکومت نظامی قرار گرفت و چند روزنامه نگار بازداشت شدند. شماره آن روز صبح "آیندگان" که شرحی طولانی از "تهران سوزان" را با خود داشت، توقیف شد. ظاهراً حکومت از هاری می خواست از همان لحظه آغاز کار، فعالیت مطبوعاتی را مستقیماً و بدون بازیهای بیهوده و بیمورد "دموکراتیک" مهار کند و هجوم به دفتر روزنامه ها، برای این منظور بود و نه برای آنکه روزنامه ها بسته شود. اما روزنامه نگاران، و همراه آنان کارگران و کارمندان مطبوعاتی کار نکردند و اعتصاب دو ماهه مطبوعات از اول تا آخر دوران نخست وزیری از هاری ادامه یافت و در روز شانزدهم دی ماه با آغاز نخست وزیری شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم سلطنتی، پایان گرفت.

از آنجا که مبحث ما چیز دیگریست و این اعتصاب تنها مرحله ای از روند کار مطبوعاتی و بخشی از زمینه کلی بحث مورد نظر ما را تشکیل میدهد ، بخود اجازه می دهیم از توصیف جزئیات و تعریف تاریخچه این دو ماه بسیار مهم که برای خود مطبوعاتی ها اهمیتی تاریخی دارد ، بگذریم . تنها به این مختصر بسنده می کنیم که اگر شرایط کلی دوران ازهاری را با پایان دوره نخست وزیری شریف امامی مقایسه کنیم ، و اگر دو ماه بسیار پر رویداد اعتصاب دوم مطبوعات را با چهار روز نسبتاً آرام اعتصاب اول در برابر هم قرار دهیم می توانیم بگوئیم که تجربه اعتصاب دوم و دستاوردها و پیامدهای آن ، به همین نسبت بزرگ تر و سازنده تر ، و برای جامعه مطبوعات غنی تر و تعیین کننده تر بوده است . پس به همین نسبت ، بر تعریف های فهرست ولری که در مورد اعتصاب اول ارائه کرده ایم ، تأکید می کنیم : اعتصاب دوم نیز ، تطهیر تمام و کمال روزنامه نگاری ایران از ننگ تسلیم در برابر رژیم پهلوی بود . بازیابی کامل هویت مستقل روزنامه نگار ایرانی ، و آشتی نهایی توده های مردم با جامعه مطبوعات بود که تا کمی پیش از آن " شریک دزد و رفیق قافله " تلقی میشد . بر اثر این آشتی ، روزنامه نگار ایرانی برای نخستین بار با سر بلندی حرفه خود را اعلام می کرد و در تظاهرات و راهپیمایی های دوران اعتصاب ، بارها به نفع " روزنامه نگاران مبارز " نیز شعار داده شد . در شرایط بسیار نا مساعد اقتصاد " جنگی " ، استمداد مالی روزنامه نگاران و کارکنان مطبوعاتی جوابی شور انگیز گرفت و از طرف مردم در حدود سه میلیون و نیم تومان به حساب کمک به مطبوعات اعتصابی ریخته شد . برای خود مطبوعاتی ها ، این دو ماه ، شصت روز زندگی در بطن جنبش ، و همراهی مستقیم با موج حرکت های هر روزی قیام ضد سلطنتی بود . دیگر هیچ بهانه شغلی وجود نداشت . شرکت اکثریت روزنامه نگاران در رویدادهای توده ای آن دو ماه شرکت مستقیم آنان در مبارزه بود . این روزها ، همچنین روزهای تمرین کار جمعی سیاسی بود . اجتماع هر روزه کارکنان اعتصابی مطبوعات ، انتشار بولتن ها و خبر نامه ها ، تماس و همکاری با دیگر گروهها و صنف های اعتصابی ، تدارک تظاهرات مستقل ، بعد سیاسی تازه ای را به فعالیت کارکنان اعتصابی میداد و آنان را هر چه بیشتر از چهارچوب تنگ اعتصابی صنفی دور میکرد .

این دو ماه ، همچنین دوران زندگی مشترک روزنامه نگاران ، کارگران و کارمندان هر روزنامه بزرگ و همه روزنامه های بزرگ با هم بود . دوران همبستگی واقعی و عملی در جریان یک مبارزه مشخص سیاسی ، با برنامه و هدفی مشخص و بر اساس تصمیم گیری و راهیابی مشترک هر سه گروه مطبوعاتی بود . دوران انسجام نهایی هویت "خانواده مطبوعات" و زمان شکل گیری مشخص "نیروی مطبوعات" بود .

اعتصاب دو ماهه ، بخصوص دوران از هم پاشی نظام اجرائی اختناق پهلوی ، و در نتیجه ، دوران پایان قیمومت دستگاههای نظارت دولتی بر کار مطبوعاتی بود . در نتیجه ، نخستین پیامد این اعتصاب ، از هم پاشیدن گروههای قدیمی گردانندگان مطبوعات ، کاهش فوق العاده نفوذ روزنامه نگاران "دستگاهی" بر کار تحریری ، و قدرت گرفتن توده مطبوعاتی بود .

این تحول ، که از نقطه نظر داخلی اهمیتی اساسی دارد ، یکی از مشخص ترین پیامدهای حرفه ای اعتصاب دو ماهه بوده و بر کار مطبوعاتی و تحولات بعدی آن در همه زمینه ها ، اثری قاطع گذاشته است . همه آنچه در فصل های آینده این کتاب می گذرد ، به نحوی تحت تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم این تحول ، و دیگر پیامدهای اعتصاب دو ماهه مطبوعات است .

فصل سوم

مطبوعات در دوران کوتاه آزادی

خلاء میان دو رژیم

پس از اعتصاب دوم ، مطبوعاتی ها کار خود را در دنیایی کاملاً تازه ، و با روحیه ای کاملاً تغییر یافته آغاز کردند . همچنانکه از رژیم پلیسی شاه جز مخروبه ای در حال فرو ریختن چیزی بجا نمانده بود ، نظام مطبوعاتی متکی بر این رژیم نیز از هم پاشیده بود و روحیه ای تازه ، سرشار از خون گرم جنبشی که در بیرون ، در کوچه و خیابان جریان داشت ، مطبوعات و مطبوعاتی ها را به جوشی و امید داشت .

جنبش عظیم توده های ایرانی ، اثری مضاعف بر کار مطبوعاتی می گذاشت . از یک سو ، در صحنه عمومی کشور ، این جنبش که با آهنگی تند و انقلابی به پیش می رفت ، پایگاه های قدرت پهلوی را یکی پس از دیگری در هم می شکست و خنثی می کرد و در نتیجه ، عوامل عینی اعمال فشار بر مطبوعات را یکی بدنال دیگری از بین می برد . از سوی دیگر ، آهنگ تند جنبش ، به داخل مطبوعات نیز کشیده میشد و روزنامه نگاران ، کارگران و کارمندان موسسات مطبوعاتی را از بندهای تحمیلی رژیم پلیسی شاه آزاد می کرد . این رهایی مضاعف ، اثری عمیق و چشمگیر بر کار مطبوعاتی و حاصل آن می گذاشت که در مدت یک نسل ، بکلی بیسابقه و خیره کننده بود .

در فردای اعتصاب دو ماهه ، از دستگاههای اختناق پهلوی عملاً چیزی بجا نمانده بود . وزارت اطلاعات ، یکی از ارکان اصلی اعمال فشار بر مطبوعات ، عملاً از بین رفته بود . در روز ۱۴ آبان ۱۳۵۷ ، همزمان با برنامه گسترده " تهران سوزان " ، مقر وزارت اطلاعات و جهانگردی واقع در نبش خیابان " شاهرضا - کاخ " (انقلاب - فلسطین) به آتش کشیده شد و این وزارتخانه ، بعنوان یک نهاد دولتی ، عملاً از هم پاشید . وضع ساواک ، بزرگترین دستگاه

اعمال فشار رژیم پهلوی بر مطبوعات نیز چندان بهتر از وضع وزارت اطلاعات نبود.

سازمان ساواک که هنوز ظاهراً دست نخورده مانده بود ، آخرین روزهای احتضار خود را می گذراند و چند روزی مانده بود تا دولت بختیار انحلال آن را اعلام کند . (۱) ادعای ما این نیست که از هم پاشیدن دستگاه حکومتی پهلوی و خنثی شدن هیأت حاکم ، که فرمانده ساواک بود ، به معنی خنثی شدن و بیکار افتادن دستگاه ساواک بوده است . این دستگاه در روزهای پیش از قیام بهمن ماه ، بعنوان یک دستگاه منسجم ، هنوز فعال بود . اما به دو دلیل عمده اعمال نظر و فشار آن بر مطبوعات پایان یافته بود .

نخستین دلیل این بود که نظامی به نام نظام پهلوی ، که در عملکرد عادی هر روزه خود به اعمال نظارت و کنترل مطبوعات ادامه دهد ، دیگر وجود نداشت و بنابراین ، آن قسمت از عملیاتی نیز که ساواک ، بعنوان بازوی عامل فشار و اختناق فکری انجام میداد ، خود بخود از میان رفته بود . دلیل دوم اینکه ، پیشروی جنبش ، که به از هم پاشیدن رژیم پهلوی منتهی میشد ، حیطة عملیات ساواک را به حوزه های محدودتر و بس مهم تر کشانده و آن را سرگرم مبارزه ای تدافعی کرده بود . بنابراین ، دستگاه " امنیتی " شاه دیگر نه میتوانست و نه الزام آنرا داشت که به یکی از ماموریتهای " ثانوی " خود ، یعنی نظارت و کنترل مطبوعات بپردازد .

در روزهای آخر رژیم پهلوی ، حالت تدافعی ساواک بدانجا کشید که گه گاه لازم میدید تماسهای بسیار محترمانه - و مذبححانه - ای با روزنامه های بزرگ برقرار کند و از آنها بخواهد که این یا آن خبر خود در باره ساواک را که تهمت - آمیز (!) و یا خلاف واقعیت (!) بود تصحیح یا تکذیب کنند .

متن خبر کوتاهی در صفحه سوم شماره ۱۰۶۰۷ کیهان ، در روز دوشنبه ۱۸

دی ۵۷ چنین است :

(۱) - در نخستین شماره کیهان پس از اعتصاب (شماره ۱۰۶۰۵ تاریخ ۱۶ دی ۵۷) ، ضمن اعلام خبر معرفی کابینه بختیار با حروف درشت از او چنین نقل قول می شود : "دکتر شاپور بختیار : ساواک و چند وزارتخانه منحل می شود" .

توضیح مقامات امنیتی در باره زندان اوین

یک مقام امنیتی امروز در توضیح خبر دیروز کیهان تحت عنوان "امکانات رفاهی زندان اوین قطع شد" این خبر را تکذیب کرد و افزود که بطور کلی در زندان اوین در حال حاضر هیچکس زندانی نیست . . .

در صفحه هشت همین شماره کیهان ، به " درخواست " سازمان امنیت ، توضیح بسیار مفصل تری در باره " خبر دیگری مربوط به ساواک ، درج شده است . یکی از جالب ترین نکته های مربوط به این توضیح این است که اصل آن برای نخست وزیر (بختیار) فرستاده شده و رونوشت آن تسلیم کیهان شده است . بدین ترتیب ، ساواک از یک سو این ظاهر سازی را می کند که در باره خبری که ظاهرا هیچ ارتباطی با نخست وزیر ندارد و از طرف روزنامه های " آزاد " و مستقل " عنوان شده برای " مافوق " قانونی خود توضیح بدهد . از سوی دیگر ، نوشتن توضیح اصلی برای نخست وزیری و ارسال رونوشت آن برای روزنامه به صورت شفاعت خواهی از نخست وزیر برای ممکن ساختن درج توضیح در روزنامه جلوه می کند . بخش های مهم این توضیح چنین است :

به جناب آقای نخست وزیر

از سازمان اطلاعات و امنیت کشور

احتراما به استحضار می رساند :

در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی روز چهارشنبه ۱۳/۱۰/۵۷ آن جناب به گرمی بودن آزادی برای ملت ایران اشاره فرموده و متذکر گردیده اید که قانون اساسی کشور در باره مطبوعات و آزادی آن صراحت داشته و روزنامه ها بایستی نشر اکاذیب نکنند و حقایق را تحریف ننمایند . متاسفانه در روزنامه های عصر تهران که روز شنبه ۱۶/۱۰/۵۷ منتشر شده اند مطالبی درج گردیده که کاملا عاری از حقیقت و کذب محض می باشند . برای روشن شدن موضوع مطالب مندرج در روزنامه ها را به شرح زیر به استحضار میرساند :

" در صفحه ۸ روزنامه کیهان و صفحه ۲ روزنامه اطلاعات درج گردیده که شگنجه گاه مخفی ساواک در تهران در خانه ای متعلق به یک نفر سرهنگ گارمند

ساواک پس از زدوخوردهای خیابانی و به آتش کشیدن آن خانه گشف گردیده است و متذکر شده‌اند اینجا زمانی خانه تیمور بختیار رئیس وقت ساواک بوده که پس از فرار او در سال ۱۹۶۳ یک سرهنگ که "گارشناس شکنجه ساواک" بوده در آنجا مقیم شده است و از قول شاهدان عینی درج کرده‌اند که در این خانه مقدار زیادی لباس زنانه و مردانه که مملو از خون بوده رویهم انباشته شده و چند تکه از استخوانهای قسمتهای مختلف بدن نیز دیده شده است و بعلاوه در آنجا وسایلی برای کشیدن ناخن ها و وارد کردن شوک الکتریکی و غیره وجود داشته است"

سازمان امنیت ، سپس در ادامه توضیح خود ، با ذکر چهار دلیل مدعی می‌شود که این خانه - که متعلق به سرهنگ زیبایی بوده و در خیابان بهار واقع است - شکنجه گاه نبوده و "مطالب مزبور به این دلایل کذب محض می‌باشد" در پایان این توضیح نامه، پس از امضای "سازمان اطلاعات و امنیت کشور" چنین آمده است :

گیرنده :

روزنامه کیهان . خواهشمند است دستور فرمائید برابر قانون مطبوعات موارد فوق در صفحه ۸ آن روزنامه درج گردد . ضمناً مطالب مندرج در صفحه ۶ آن روزنامه تحت عنوان "حمله مردم به ساواک در فیروز آباد و نجات دادن زندانیان و تسلیم ماموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور" نیز عاری از حقیقت می‌باشد و تقاضای تکذیب آن را نیز دارد .

در شماره بعدی کیهان ، خبر دیگری ، این بار به نقل مستقیم از ساواک ، درج شده که تیترا آن ، دومین تیترا صفحه اول است . مضمون این خبر چنین است :

مجرمان ساواک محاکمه میشوند

امروز اعلام شد بررسی‌هایی در باره سابقه اعضای ساواک انجام خواهد شد

و اگر افرادی اقداماتشان بر خلاف قانون باشد از طریق سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای تعقیب به مراجع قانونی تسلیم می‌گردند .

امروز یک مقام مطلع در سازمان امنیت گفت اخیراً نامه‌ای از سازمان امنیت به نخست‌وزیری ارسال شده که تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور را قانون تعیین کرده است و از دولت خواسته شد چنانچه در مورد تجدید نظر در سازمان و وظایف آن بنا بر مقتضیات لازم باشد کمیسیونی از مسوولان وزارت دادگستری، جنگ و هر سازمان دیگری که نخست وزیر صلاح بداند تشکیل شود

مقام مزبور همچنین در مورد تصفیه در ساواک گفت که در گذشته تصفیه وسیعی در این سازمان انجام شده و در آینده نیز اگر پرسنلی اقداماتش بر خلاف قانون بوده باشد تحت تعقیب قانونی قرار خواهد گرفت . (۱)

بدینگونه دستگاه ساواک، که به کلی از ابزارهای اعمال زور و خشونت خود عاری شده بود، به مانند یک سازمان دولتی معمولی، به شیوه‌های "متمدن" (!) تماس و توضیح و مذاکره روی آورده بود و برای روزنامه‌نگاران، ساواک چیزی شبیه اداره کل قندو شکر، یا وزارت آب و برق شد .

آخرین دیدار با ساواک

در حدود یک هفته پیش از فرار محمد رضا پهلوی از ایران، تیمسار مقدم رئیس ساواک در حدود ۱۰ نفر از سردبیران و دبیران سه روزنامه بزرگ تهران را برای مذاکره در امر "مهمی" به مقر مرکزی ساواک در سلطنت آباد دعوت کرد به گفته دو تن از روزنامه نگاران که در این جلسه حضور داشته اند، این ملاقات در شرایطی بیسابقه و غیره منتظره و متفاوت با همه ملاقات (!) های قبلی مقامات ساواک با روزنامه نگاران غیر دستگامی صورت گرفت . در این جلسه مقدم، با لحن دوستانه و وزیرانه ای که بسیار به ندرت آخرین ته مانده های بینش و استدلال "ساواکی" در خلال آن خودی می‌نمایاند، از سفر شاه در هفته

آینده سخن گفت و روزنامه‌نگاران را متوجه خطری کرد که ممکن بود این رویداد با خود همراه داشته باشد. خلاصه کلام تیمسار مقدم این بود که رویدادی که همه منتظر آن بودند، بزودی اتفاق خواهد افتاد و شاه می‌بایست سفری به خارج بکند. "سفر" شاه به خارج ممکن بود موجی از التهاب مردم را بدنبال آورد و موجب شود که مردم به مراکز "انتظامی" و "ارتشی" حمله کنند و در نتیجه "خونریزی بیهوده" ای اتفاق بیافتد. خواست تیمسار مقدم - "رئیس ساواک" - از روزنامه‌نگاران این بود که مردم را به آرامش دعوت کنند و زمینه ای را فراهم آورند که رفتن شاه از ایران، با "التهاب مردم" و در نتیجه "خونریزی بیهوده" توأم نباشد. به گفته روزنامه‌نگاران حاضر در این جلسه در جریان گفت و شنود تیمسار مقدم با روزنامه‌نگاران، این موضوع اصلی چند بار تکرار شد و روزنامه‌نگاران چند بار، با تعبیرهای مختلف اظهار داشتند که خود را در شرایطی نمی‌بینند که در این زمینه، "همکاری" نزدیک و مستقیمی با "ساواک" بکنند. گفته میشود که حتی یکی از دبیران اطلاعات که سابقه چندان درستی نیز ندارد و اکنون مدتهاست که با اتهام همکاری یا رژیم شاه از این روزنامه اخراج شده، به شوخی به تیمسار مقدم گفته بوده است که "تیمسار عزیز، خود شما می‌دانید که همکاری با ساواک چه معنای بدی دارد، بنابراین لطفا چنین چیزی از ما نخواهید. بهر حال، نتیجه کلی جلسه این بود که روزنامه‌نگاران از قبول بکار بردن ابتکارهای شخصی روزنامه‌های خود در جهت خواست مقدم سر باز زده، فقط پذیرفته بودند که هر گونه فعالیت و ابتکار دستگاه‌های انتظامی و نظامی در جهت حفظ آرامش مردم در زمان سفر شاه را به خوبی منعکس کنند. برای ما این امکان وجود نداشته که در باره چگونگی اجرای این قول از طرف روزنامه‌نگاران و چگونگی فعالیت‌ها و ابتکارهای دستگاه‌های آرام شاه در جهت تدارک "سفر" آرام شاه به خارج، به دقت و با سند، بررسی کنیم. نیز برای ما روشن نیست که آیا خبرهای مربوط به تدارک سفر شاه، به طور طبیعی و بدون اعمال نظر خاصی منعکس شده و یا اینکه بعضی تفاهم‌ها و یا سازش‌ها، و یا دستکم پیروی آگاهانه از قولی که به تیمسار مقدم داده شده بود، در آن دخالت داشته است. در هر صورت، نظری به روزنامه‌های چند روزی که به فرار شاه در روز ۲۶ دیماه ۵۷ منتهی شد، به وضوح

نشان میدهد که تمایلی علنی و طبیعی ، یا نهانی و حساب شده ، برای بوجود آوردن جو تفاهم آمیزی میان مردم و نیروهای مسلح شاهنشاهی ، در رابطه با فرار شاه ، وجود داشته است . تنها نقل تیتراهای صفحه اول روزنامه کیهان ، در چند روز پیش از فرار شاه ، برای اثبات این ادعای ما کفایت می کند :

کیهان شماره ۱۰۶۰۸ (۱۹ دی ۵۷)

تیتراول

سنجایی : تکرار ۲۸ مرداد برای همه زیان دارد
به ارتش توهین و بی احترامی نکنید

در زیر تیتربزرگ این شماره کیهان ، عکسی با عنوان "آرامش در برابر هم" چاپ شده که گروهی چند صد نفری از تظاهر کنندگان را در برابر صفی از سربازان نشان میدهد . شرح این عکس چنین است :

" در جریان راه پیمائی های دیروزتهران ، ماموران نظامی با قرار دادن کامیون ها و نفربرها در وسط خیابان راه را بر راه پیمایان بستند و مانع راهپیمائی آنان شدند . تظاهر کنندگان در برابر ماموران بر زمین نشسته اند و یکی از روحانیون با در دست داشتن بلند گو برای آنان سخنرانی می کند ."

کیهان شماره ۱۰۶۰۹ (۲۰ دی ۵۷)

تیتراول

امام خمینی : مردم با کودتا مقابله خواهند کرد
وقوع کودتای نظامی ممکن است

تیتردوم

بختیار : خروج شاه قطعی است

سعی می کنم از کودتای نظامی جلوگیری کنم

از ژنرال ها ترسی ندارم

اعلامیه دکتر علی امینی : شرایط اقتصادی کشور بسیار وخیم و اتجاد لازم

است .

کیهان شماره ۱۰۶۱۰ (۲۱ دی ۵۷)

تیتراول

(برنامه دولت بختیار به مجلس اعلام شد)

بختیار : از حمایت ارتش اطمینان دارم

کیهان شماره ۱۰۶۱۱ (۲۳ دی ۵۷)

(در کنار تیتراول که از تشکیل شورای انقلاب اسلامی توسط امام خمینی

خبر می دهد)

امام خمینی : ارتش باید از کودتای احتمالی جلوگیری کند .

کیهان شماره ۱۰۶۱۲ (۲۴ دی ۵۷)

تیتراول

شاه کودتا را رد کرد

تیترا دوم (سرتاسر بالای صفحه)

امام خمینی : مردم ، از برادران سرباز دفاع کنید

در این صفحه ، همچنین دو عکس چاپ شده که هر دو حاکی از ابراز احساسات مردم نسبت به سربازان است . یکی از عکسها ، گروهی از تظاهر کنندگان را در چهار راه استانبول نشان میدهد که " شاخه های گل را بسوی کامیون های ارتش پرتاب می کنند و در لوله مسلسلها گل میخک قراز میدهند " . عکس دیگر نیز ، گوشه ای از تظاهراتی در برابر یک سفارتخانه خارجی را نشان می دهد و لوله تفنگ سربازی را که تظاهر کنندگان در آن گل فرو کرده اند .

کیهان شماره ۱۰۶۱۳ (۲۵ دی ۵۷ - روز قبل از فرار شاه)

تیتراول

از طرف امام خمینی : اعضای دولت موقت اسلامی تعیین شدند .

تیترا دوم

(مصاحبه مطبوعاتی) ارتشبد قرهباغی : پس از رفتن شاه ارتش کودتا

نمی کند

ملت ، در کنار برادران ارتشی قرار بگیرد

ما در شرایط جنگ داخلی بسر می‌بریم (۱)

عکس بزرگ صفحه اول این شماره کیهان نیز ، گروهی از تظاهر کنندگان را نشان میدهد که کامیون ارتشی را در میان گرفته‌اند و به سربازان درون آن گل می‌دهند . یکی از سربازان درون کامیون ، عکس بزرگی از آیت‌الله خمینی را در دست دارد . شرح این عکس چنین است :

" مردم در تظاهرات تهران از لوله تفنگ‌ها و مسلسل‌ها گل آویختند . گل‌ها پیام بزرگی با خود داشتند : دوستی و برادری مردم و ارتش ، اعضای یک بدن که تنها رنگ لباسشان با هم فرق دارد .

کیهان شماره ۱۰۶۱۴ (۲۶ دی ۵۷)

تیتراول

شاه رفت

تیتراهای کوچک‌تر :

دکتر سنجابی در اجتماع بزرگ بازار گفت :

جنبش ملی اسلامی به ارتش احترام می‌گذارد .

هواپیمای فرماندار نظامی مشهد در آسمان منفجر شد

در شمیران ، مستشار آمریکایی بطرز مرموزی کشته شد

در این صفحه نیز عکس بزرگی از گوشه ای از تظاهرات روز پیش تهران با

(۱) در پایان این مصاحبه مطبوعاتی قره‌باغی ، پاراگرافی وجود دارد که به احتمال بسیار قوی اشاره‌ای است به جلسه‌ای که پیشتر ذکر آن رفت . در آخرین پاراگراف مصاحبه مطبوعاتی قره‌باغی (صفحه دوم کیهان - ۲۵ دی ۵۷) چنین آمده است :

ارتشبد قره‌باغی آنگاه از تمام کارکنان مطبوعات خواست که به هنگام نوشتن مطالب شان وجدان و شرف خود را مد نظر قرار دهند و به خاطر میهن و جلوگیری از امکان هر گونه فعالیت به دشمنان آب و خاک ، وظایف میهن پرستانه خود را به نحو مطلوب انجام دهند .

عنوان " پیوند مردم و ارتش " چاپ شده است . در این عکس ، در کنار
تظاهر کنندگانی که می گذرند ، چند سرباز برفراز یک کامیون ارتشی دیده
می شوند . یکی از سربازان یک شاخه گل و دیگری عکس بزرگی از آیت الله
خمینی در دست دارد . سرباز سومی ، مشت خود را بمانند تظاهر کنندگان ، به
هوا بلند کرده است . در گوشه عکس ، بر روی سکوی کامیون ارتشی ، یک
روحانی ایستاده است .

کمیجان
تخستار ۱۵ ریل
شماره ۳۶ ۱۳۵۷ - ۱۷ مهر ۱۳۹۸ - شماره ۱۰۶۱۴

شاهد آخرین لحظه مصاحبه
مطبوعاتی را لغو کرد

شماره ۳۶



پیوند مردم و ارتش
در تظاهرات گسترده نیروی مجاهدی آزادی از پیوند مردم و ارتش در کوچه و
خیابان شهر دشت ، در عکس همرازی میکنند. بعضی از آن جیبش در دست دارد ، سواران
جواب میدهند.

امام خمینی: در صورت عدم توطئه مارکسیست هادر ابراز عقیده آزادند ایران خود را در حال جنگ با اسرائیل میداند

تشریح - ۲۰ آبان ۱۳۹۸

اخطار امام خمینی به وکلای
مجلس و شورای سلطنت
راه پیمائی از بعین وظیفه شرعی و ملی است

راه پیمائی از بعین وظیفه شرعی و ملی است

من باید بگویم، تو باید نگویی

روحانی افکار آزادی را می گزیند. روحانی پوزخانی مسافران با
آب که در سینه اش است ، چه جان و چه شکر و چه گریه و چه
سمل بر روی لبش و چه گریه و چه سمل بر روی لبش و چه
مردم بی شایسته یا چندتا روز گذشته است چه سنا ، چه
نگهدارنده و چه پوزخانی و چه گریه و چه سمل بر روی لبش
بر از راه و با ظواهر ارتش می کشد ، اما در چنین روزها ،
قربانیان را با بیست و نه نفر از این گروه ها ، با بیست و نه
روزی کشور و مردم هر جای این سنگ مسافران و بیست و نه
قربانیان را با بیست و نه نفر از این گروه ها ، با بیست و نه
مردم بی شایسته و چه پوزخانی و چه گریه و چه سمل بر روی لبش
روزی کشور و مردم هر جای این سنگ مسافران و بیست و نه
قربانیان را با بیست و نه نفر از این گروه ها ، با بیست و نه
مردم بی شایسته و چه پوزخانی و چه گریه و چه سمل بر روی لبش

نزدادند!
روستائیان ایران در
په دیزین راه
نزدادند!
روستائیان ایران در
په دیزین راه
نزدادند!
روستائیان ایران در
په دیزین راه

دعوت جبهه ملی
برای شرکت در
راه پیمائی از بعین
تظاهرات در
دانشگاه تهران

یکی دو ساعت پس از ملاقات با تیمسار مقدم ، عده‌ای از همان گروه روزنامه نگاران ، بنا به قرار قبلی ، به دیدار گروه کاملاً متفاوتی رفتند . در این دیدار که در خانه حاج حسین مهدیان برگزار شد ، چند تن از سران رژیم آینده ایران ، از جمله دکتر بهشتی ، حجج اسلام موسوی اردبیلی ، مطهری و مفتاح (که این دو بعدها به قتل رسیدند) در باره مسائلی کاملاً متفاوت با روزنامه نگاران سخن گفتند . چکیده گفته های آنان این بود که مطبوعاتی ها " باید موضع خود را مشخص کنند " ، " یا از خط انقلاب اسلامی ایران پیروی کنند و یا اگر مارکسیست یا هر چیز دیگر هستند ، آن را علناً بیان کنند تا مردم تکلیف خود را بدانند " . در این جلسه ، در باره برداشتهای طرفین از مفهوم های مختلفی چون " آزادی مطبوعات " ، " توطئه " ، " موضع مشخص " ، " گرایش مارکسیستی " ، " نظر مردم " ، " صلاح مردم " ، " حرف مردم " و بسیاری دیگر از مفهوم هایی که در باره تعبیر واقعی آنها ، همواره میان گروههای حاکم و مطبوعاتی ها تفاوت نظر و یا عدم تفاهم بوده است ، بحث شد . برداشتی که بعضی از روزنامه نگاران شرکت کننده از این جلسه داشته اند این بوده که گروه روحانیون مخاطب آنان از موضع قدرت و با همه توقعات گروههای " حاکم " از مطبوعات ، با آنان سخن گفته اند . از یکی از روزنامه نگاران اطلاعات و اعضای سابق هیات مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران نقل شده است که در همین جلسه بود که برای نخستین بار ، و به شوخی ، اصطلاح " ساواک " مورد استفاده قرار گرفت : گویا در برابر امر و نهی های تلویحی مخاطبان روحانی ، یکی از روزنامه نگاران گفته بوده است که : " همین دوسه ساعت پیش ما با " ساواک " سرو کله می زدیم و با این فرمایشات شما ، مثل اینکه بعد از این سرو کارمان با " ساواک " خواهد بود !"

به اعتقاد روزنامه نگاران مورد پرسش ما ، ارتباط مستقیمی میان دو ملاقات ذکر شده وجود ندارد ، و موضوعات متفاوت مورد بحث با تیمسار مقدم از یک سو و روحانیون نامبرده از سوی دیگر ، این را تأیید می کند ، هر چند که ، بر اساس همه آنچه بعدها فاش شد ، اینگونه ملاقاتها و مذاکرات - و نه فقط با

روزنامه‌نگاران - جزئی از مجموعه گسترده فعل و انفعالاتی است که در جهت تدارک انتقال قدرت انجام گرفته است. (۱)

هر چه هست ، همزمانی این دو ملاقات - با یا بدون رابطه مستقیم یا غیر مستقیم - برای مطبوعات مفهوم نمادی قابل ملاحظه دارد : در حالیکه اعمال

(۱) در رابطه با این مذاکرات و فعل و انفعالات ، اسناد و اخبار و شایعات بیشماری وجود دارد که چه توسط گروههای سیاسی ، و چه توسط بازیگران مختلف رویدادهای این دوره (عباس امیر انتظام ، ناصر میناجی ، دکتر بهشتی ، دکتر یزدی ، مهندس بازرگان ...) عنوان شده و ذکر منابع آنها موردی ندارد . تنها به نقل یکی از اظهارات متعدد مهندس مهدی بازرگان در این زمینه ، اکتفا می‌کنیم :

"... در شهریور ۱۳۵۷ از یک طرف قیام عمومی و افشاگری‌های ماه رمضان بدستور امام خمینی رویه اوج و وسعت می‌رفت ... در ضمن آثار ترمذ در ارتش و تمایل سربازان و افسران بسوی مردم جسته و گریخته مشاهده می‌شد . این جریانها باعث گردید که شاه و آمریکائیها مجبور شوند در برابر ملت عقب‌نشینی نمایند ، ساواک و پلیس ناچار نرزش نشان دادند و مقامات دولتی که قبلاً قدرت مردم را به حساب نمی‌آوردند علاقمند به تماس و توافق با مردم و رهبران شدند ... روی همین نظر بود که در اوائل بهمن ماه ۱۳۵۷ جلسه سه نفری سری با شرکت یکی از آقایان روحانیون شورای انقلاب ، اینجانب و سفیر آمریکا تشکیل گردید . موضوع برگزاری رفراندوم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی مورد بحث قرار گرفت .

... شورای عالی دفاع در تاریخ ۲۰ بهمن (یعنی دو روز به سقوط رژیم) اعلامیه‌ای منتشر ساخت که از آن پس ارتش ایران با ملت درگیری و رویارویی نخواهد داشت . این تصمیم که بدنبال جریانها و مذاکرات اتخاذ شده بود موفقیت بزرگی برای ملت و راهگشای امیدی برای آینده محسوب می‌شد .

... مجله اکسپرس ... سپس به شرح خبری که تیمسار قره‌باغی رئیس ستاد ارتش از مسافرت ژنرال هویرز رئیس مستشاری آمریکا و قصد ملاقات بی‌اجازه وی با مهندس بازرگان نقل کرده می‌پردازد که شاه را بسیار ناراحت کرده است . این می‌رساند که مبارزین تا چه اندازه نظر خود را به آمریکا قبولانده بودند که آنها ناچار شاه را کنار گذاشته و مجبور به مذاکره با رهبران و افراد مورد اعتماد امام و امت شدند ..."

حاکمیت نظام رو به زوال نسبت به مطبوعات (ولو به صورت " دوستانه " و " خیر خواهانه ") هنوز کاملا از میان نرفته ، نشانه های اعمال حاکمیت گروه حاکم تازه از راه رسیده ، هر چند بظاهر " دوستانه " و " خیر خواهانه " خود می نمایند . عبارت دیگر ، قیومت نظام پیشین بر مطبوعات ، که بدلیل شرایط زمان ، تا حد توصیه های مصلحت جویانه تنزل یافته ، بلافاصله جای خود را به توصیه های مصلحت جویانه تازه ای میدهد که مقدمه اعمال قیومت حکومت تازه ایست که مستقر خواهد شد . تنها در فاصله کوتاه همین نقل و انتقال ، یعنی در حالت خلا قدرت است که مطبوعات قیمی نداشته و فارغ از اعمال حاکمیت " حقانی " گروه های حاکم ، کار خویش را تا حد امکان آزادانه انجام داده اند . این دوره انتقالی ، که با حکومت یک ماهه شاپور بختیار مشخص میشود ، علیرغم کوتاهی خود ، یکی از مهم ترین دوره های زندگی مطبوعات معاصر است که امکان فعالیتی بسیار موثر ، با نقشی تاریخی و بیاد ماندنی را ، برای مطبوعات همیشه تحت قیومت ما ، ایجاد کرده است .

مطبوعات در حکومت بختیار

دوره چند روزه حکومت شاپور بختیار ، آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی ، یکی از مراحل بسیار نادر در تاریخ مطبوعات ایران است که در آن ، روزنامه ها و روزنامه نگاران ایرانی ، از آزادی بسیار گسترده ای برخوردار بوده اند . بسیاری از روزنامه نگاران ، از این دوره ، بعنوان دوره ای شورانگیز که کار مطبوعاتی را بسیار هیجان آور و رضایتبخش می کرده ، یاد می کنند . ستایش از این دوره کوتاه موجب شده که بعضی مخالفان روزنامه ها و روزنامه نگاران حرفه ای ، و از جمله یکی از " حزب " های قدیمی ، این روزنامه نگاران را ، به ناحق ، به طرفداری از بختیار متهم کنند . اما واقعیت ، چه از نقطه نظر شخصی و حرفه ای بسیاری از روزنامه نگاران ، و چه از نقطه نظر تحلیل علمی دوره های تاریخی ، چیز دیگری است .

واقعیت این است که آزادی قابل ملاحظه مطبوعات در زمان حکومت بختیار " آزادی اعطائی " و یا ناشی از خواست یا نیت او نبود ، بلکه نتیجه مستقیم

شرایطی بود که حکومت بختیار نه تنها در بوجود آوردن آن کوچکترین دخالتی نداشت، بلکه از یک نقطه نظر، خود نیز ناشی از آن بود. شرایطی که، علیرغم اظهارات بیشمار بختیار در کنفرانس های مطبوعاتی هر روزه اش، و علیرغم انسجام ظاهری همه نهادهای حکومتی پهلوی، گذرا بودن و انتقالی بودن و "معلق" بودن دولت بختیار را حتی پیش از تشکیل آن برای همگان مشخص می کرد. (۱)

در فاصله سی و چند روزه میان سقوط حکومت نظامی از هاری و استقرار دولت موقت مهدی بازرگان، دولت گذرای بختیار نقش شبحی پر سر و صدا را بازی می کرد که فقط سران رژیم کنونی آن را ظاهرا جدی می گرفتند. برای توده های انقلابی مردم، که به هیچ چیز کمتر از رهایی نمی اندیشیدند، ماهیت و سرنوشت حکومت بختیار از همان لحظه اول روشن بود و با شعارهای مردمی چون "به کوری چشم شاه زمستونم بهاره - سگ جدید دربار شاپور بختیاره" بیان میشد.

در ماههای دی و بهمن ۱۳۵۷، در حالیکه سرنوشت محتوم شاه و رژیم او، و نظام آینده ایران، در کوچه و خیابان شهرهای ایران رقم زده میشدو به نتیجه رویارویی مستقیم مردم با ارتش شاهنشاهی موکول بود، گروههای

(۱) بعضی از روزنامه نگاران غربی دوست داشتند که بختیار را "کرنسکی انقلاب ایران" بنامند، و بختیار گهگاه در کنفرانس های مطبوعاتی خود، با حالتی خوش آمده، به این لقب اشاره می کرد.

(آلکساندر کرنسکی بدنیاال انقلاب "بورژوا دموکراتیک" فوریه ۱۹۱۷ و سقوط رژیم تزاری بر سر کار آمد و با انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ ساقط شد؛ در دولت موقتی که پس از کناره گیری تزار نیکلای دوم تشکیل شد، آلکساندر کرنسکی سوسیالیست میانه رو، بعنوان وزیر دادگستری و بعد بعنوان وزیر جنگ شرکت کرد و سپس در ماه ژوئیه ۱۹۱۷ به نخست وزیری رسید. دوزان کوتاه حکومت کرنسکی با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به پایان رسید. او، که بلشویک ها در خدمت ضد - انقلابش می خواندند، به انگلیس، و سپس فرانسه و سرانجام به آمریکا رفت و در همین کشور مرد. کرنسکی خویشتن را نماینده دموکراسی ایدآل می دانست.)

کوچکی از " سیاستمداران " درمحل‌هایی دور از صحنه واقعی نبرد، در بازه چگونگی " انتقال " قدرت چک و چانه می‌زدند و کشمکش می‌کردند. بمانند همه انقلاب‌هایی که رهبری سیاسی آن مستقیماً در دست نیروهای انقلابی مردم نیست، مذاکرات مربوط به انتقال قدرت، و در نتیجه مربوط به سرنوشت انقلاب مستقل از مردم و اغلب در شرایطی مغایر با خواست آنان، و طبعاً با نتایج متفاوت با خواست مردم صورت می‌گرفت، و نیروی انقلابی مردم، تنها بعنوان پشتوانه‌ای بر میزان بده و بستان چانه‌زندگان اثر می‌گذاشت.

حکومت بختیار اگر صرفاً برای انجام این مذاکرات و تسهیل عملیات بده و بستان بر سر کار نیامده باشد، دست کم در عمل جز پرداختن به این مهم کار دیگری نمی‌توانست کرد. در حالیکه ارتش شاهنشاهی، بیرون افتاده از پایگاه - ها و پادگانهای مرفه " زمان صلح " خود، هر چه بیشتر حالت عولی یتیم مانده و منفور را می‌یافت و خود را در خیابان های " ناامن " شهرها گم می‌کرد، حکومت، با همه نهادهای خود روز بروز بیشتر به بن بست " تنازع بقا کشانده " میشد. در این گپیرو دار فرصتی - و لزومی - برای پرداختن به مسائلی " ثانوی " چون مطبوعات و - آزادی یا سرکوب آن - نمی‌ماند. از سوی دیگر، خون جوشان انقلاب که جز در اندامهای محتضر و رو به سردی حکومت، در سراسر پیکر ملت می‌دوید، خواه ناخواه مطبوعات را از خواب طولانی خود بیدار می‌کرد و بدنبال ملت - یا پا به پای ملت - به خیابان‌ها می‌کشاند. مجموعه این شرایط بود که آزادی مطبوعات را جبراً و نه به پیروی از خواست کسی یا کسانی، تامین می‌کرد. وگرنه دولت انتقالی بختیار، که شیخ‌وار در گذر بود و به سرعت و از دورا دور از کنار صحنه واقعی رویدادها می‌گذشت، نه می‌توانست و نه می‌بایست در چگونگی فعالیت های اجتماعی، و از جمله در کار مطبوعات، دخالتی داشته باشد.

اینهمه، مانع از آن نمی‌شود که در آن چک و چانه زدن های مربوط به انتقال قدرت، مطبوعات نیز، نه به عنوان نهادی فرهنگی و اجتماعی، بلکه به عنوان یکی از ابزارهای قدرت، به حساب آمده باشد. در نتیجه طبیعی است که گردانندگان مطبوعات نیز، بدلیل نقش خود در چگونگی کاربرد مطبوعات بعنوان ابزار قدرت، مورد توجه و مذاکره حکومت بختیار، و طرف‌های او، قرار

گرفته باشند. این مذاکرات نیز ، بنا بر شرایط کلی جامعه ایرانی ، مستقل از توده های مطبوعاتی ، و در نتیجه مغایر با خواست آنها انجام گرفت . اما به دلایل تاریخی ، ثمری را برای بختیار در پی نداشت .

بمانند مذاکرات مربوط به قدرت ، که پنهان از مردم صورت می گرفت ، مذاکراتی نیز میان گردانندگان مطبوعات و بختیار - و بدعوت او - انجام شد . و این در شرایطی بود که توده های مطبوعاتی نیز ، چون مردم ، یعنی بدنبال مردم ، در خیابان ها بودند و به چیزی کمتر از رهایی نمی اندیشیدند و در نتیجه نیازی به " مذاکره " با هیچکس نداشتند .

شاپور بختیار ، بنا بر موقعیت خاص خود ، به یاری مطبوعات نیاز فراوان داشت . روزنامه ها به موجب اصطلاحی که هنوز هم متداول است " ارگان انقلاب " شده بودند . این اصطلاح ، تا آنجا که به انعکاس رویدادهایی با شرکت مستقیم مردم انقلابی ، و به بازتاب مستقیم افکار و خواست های آنان مربوط میشود ، مفهومی مشخص دارد . اما از نقطه نظر سیاسی ، یعنی در رابطه با نیروهایی که نه مستقیماً در انقلاب ، بلکه در بهره گیری از آن ، یعنی در انتقال قدرت شرکت دارند ، اصطلاح " ارگان انقلاب " فوراً مفهوم " " ارگان متولیان انقلاب " را پیدا می کند . یعنی اینکه روزنامه ای که همواره نه با خود مردم ، بلکه با گروههای حاکم بر مردم سروکار داشته است ، در شرایط انقلابی نیز بیشتر در خدمت کسانی قرار می گیرد که بهر دلیل " رهبری سیاسی " توده ها را از آن خود می کنند و یا می کوشند که از آن خود کنند .

و روزنامه های دوران بختیار ، در رابطه با شخصیت های منتسب به آیت الله خمینی ، که بعدها هیات حاکم جمهوری اسلامی ایران شدند ، چنین نقشی را ایفا کردند ، یعنی کم کم ارگان " رهبران " انقلاب شدند .

با توجه به این واقعیت ، مطبوعات برای شاپور بختیار اهمیتی دو گانه داشت . از یک سو ، تسلط حکومت بختیار بر مطبوعات می توانست نیروهای مخالف او را از ابزاری که در شرایط خاص آن روزها اهمیت تبلیغاتی آن به حد یک حربه جنگی رسیده بود ، محروم کند و حریف را که هنوز موفق به تفوق بر حربه های اصلی حکومت (ارتش ، سازمانهای دولتی) نشده بود ، ضعیف و بی وسیله کند . از سوی دیگر ، بختیار که هنوز امید آن را داشت که

حکومت خود را نه بعنوان حکومتی انتقالی ، بلکه به عنوان راه حلی عملی میان رژیم منفور و مضمحل سلطنتی و رژیم هنوز ناشناخته آیت الله خمینی معرفی و مستقر کند . از مطبوعات قطع امید نکرده بود . بنابراین ، در دلیری هایش از مطبوعات ، این هر دو هدف را دنبال می کرد .

شاپور بختیار چه پیش از اعلام رسمی نخست وزیری خود و چه پس از آن تماس هایی را با گردانندگان مطبوعات برقرار کرد و کوشید که آنان را بسوی خود جلب کند . گفتنی است که در تدارک این گفتگوها نه فقط دستیاران دولت بختیار ، بلکه بعضی از شخصیت هایی نیز که پس از او ماندند و شخصیت های جمهوری اسلامی شدند ، شرکت داشتند . در یکی از مهمترین جلساتی که با حضور تنی چند از گردانندگان مطبوعات و بختیار تشکیل شد ، یکی از شخصیت های مهم بازار و وابسته به جبهه ملی ، که همواره تماس های نزدیکی با مطبوعاتیان داشته است ، کوشید تا به روزنامه نگاران بقبولاند که آیت الله خمینی از شاپور بختیار حمایت می کند و روزنامه هانیز " باید " چنین کنند . گفته میشود که مقاومت دو سه نفری از روزنامه نگاران جوان تر در برابر این ادعا ، موجب شد که جلسه به سازش میان بختیار و کارگزاران منتهی نشود . در مورد جزئیات این جلسه اطلاعات دقیق و مستندی در اختیار ما نیست . تنها در یکی از بولتن های سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ، اشاره ای صریح و مستقیم به موضوع کلی این جلسه - و نه جزئیات آن - موجود است که نقل می کنیم :

"... بختیار قبل از تصدی نخست وزیری جلسه ای در خانه خود تشکیل داد و بسیاری (۱) از روزنامه نگاران و اعضای سندیکای ما را دعوت کرد . ما این دعوت را پذیرفتیم . اما همانجا دریافتیم که حرف ها و نویدهای بختیار فقط یک ژست تبلیغاتی برای انحراف افکار روزنامه نگاران است . بختیار قبل از تصدی نخست وزیری حساب کرده بود که ارتش و رادیو و تلویزیون را بطور درست در اختیار دارد و اگر روزنامه های بزرگ را هم با خود همراه کند می تواند

(۱) بی آنکه بخواهیم با متن نوشته بولتن سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ، که مرجعی رسمی است ، مخالفت کنیم باید بگوئیم که از تحقیقات مستدل ما چنین بر نمی آید که بتوان گفت " بسیاری از روزنامه نگاران " در جلسه شرکت داشتند ، چرا که تعداد آنان ، نمی بایست بیش از حدود ۱۰ نفر بوده باشد .

به موفقیت خود امیدوار باشد. در آن جلسه فقط چند تن انگشت شمار، فریب
حیله بختیار را خوردند که بعد از پیروزی انقلاب همین عده نیز از صحنه
مطبوعات طرد شدند، اما اکثریت روزنامه نگاران، بی آنکه در دام بختیار
بیفتند، با توجه به رهنمودهای امام که از پاریس صادر میشد، ضمن اینکه بختیار
را وادار به رعایت آزادی کامل مطبوعات نمودند، اما هرگز جانب بختیار و ژست
آزادیخواهی او را نگرفتند و همچنان بصورت ارگان تمام عیار انقلاب و مردم
انقلابی بکار خود ادامه دادند....." (۱)

دلبری حکومت بختیار از مطبوعات، بنا به دلائل بسیار بدیهی تاریخی،
به جایی نرسید و او موفق به جلب حمایت روزنامه نگاران نشد. اما بفرض محال
اینکه موفق میشد که حمایت کارگزاران مطبوعاتی را جلب کند، اینان در شرایطی
نبودند که بتوانند چنین سازشی را به توده مطبوعاتی تحمیل و آن را به پیروی از
خواست حکومت بختیار وادار کنند. گذشته از جنبش عظیم ضدسلطنتی، که اثر
زحمتی بخش آن را بویژه بر مطبوعات بر شمردیم و نیازی به توضیح مفصل آن
نیست، پیروزی اعتصاب دو ماهه مطبوعات تحولات قابل ملاحظه‌ای را در
کار مطبوعاتی سبب شده بود که قدرت گرفتن توده مطبوعاتی و ضعیف و منزوی
شدن گردانندگان، از مهم‌ترین آن تحولات بود. اعتصاب دوم که نقش اساسی
آن را توده مطبوعاتی (روزنامه نگار، کارگر، کارمند) ایفا کرده بود شکل
بسیاب‌قده‌ای را میان گروه‌های مختلف این توده بدنبال آورد که بی آنکه آنان را
مستقیماً به قدرت رهبری مطبوعاتی برساند، آنان را از نیروی فشار فوق العاده‌ای
برخوردار کرد.

همزمان با اوجگیری جنبش، بسیاری از کارگزاران مطبوعاتی به اشکال مختلف
از کار کنار رفتند یا کنار زده شدند، امیر طاهری سردبیر کیهان و یار نزدیک
هویدا و حکومت او، که نقش مستقیمی در سرکوب روزنامه نگاران کیهان داشت، از
مدتها پیش خود را کنار کشیده و بی سرو صدا رفته بود، چند تن دیگر از سران
تحریریه کیهان نیز در فاصله میان ۱۷ شهریور و ۱۵ آبان ۵۷ (روز شروع

(۱) بولتن سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات. شماره ۱۲ سال
هفدهم. دوشنبه ۲۷ اسفند ۵۸

اعتصاب دوم) به سفرهای کوتاهی رفتند که ظاهراً هنوز پایان نیافته است. به گفته روزنامه نگاران، این عده که در رابطه نزدیک با سران رژیم گذشته و وابسته به آنان بودند، زودتر از بسیاری کسان دیگری که با "اموال" خود از ایران فرار کردند، متوجه وخامت وضع و لزوم اختفا شدند، دکتر مصطفی مصباح زاده همراه با دو پسر و خانواده خود، در روزهای اول اعتصاب دوم به سفر یک هفته‌ای برای "استراحت" رفت و تا این زمان هنوز باز نگشته است.

تشدید تضادهای درونی تحریریه

پس از اعتصاب دو ماهه، تضاد میان توده مطبوعاتی و آن عده از گردانندگانی که باز مانده بودند حالت حادتر و آشکارتری بخود گرفت و در بسیاری موارد مشخص که بر رویدادهای بیرون از روزنامه مربوط میشد، به برخورد انجامید. این تضاد، در نهایت فکر شورائی کردن رهبری تحریریه، و سپس شورائی کردن اداره موسسه بی صاحب مانده را پیش کشید که در باره آن سخن خواهیم گفت.

در حالیکه توده مطبوعاتی تغییراتی عمیق تر و مثبت تر در روزنامه‌های پس از اعتصاب را می خواست و بر آن پا می فشرد، موضع گردانندگان، در عین پیروی از شرایط کلی جامعه انقلابی، موضعی بسیار محافظه کارتر و سازش طلبانه تر بود. این اختلاف موضع، تضادنهانی میان گردانندگان و توده را، بخصوص در روزهای اوج قیام، هر چه حادتر و فاصله میان دو گروه را هر چه بیشتر می کرد. نخستین شماره روزنامه کیهان پس از اعتصاب اول روزنامه نگاران، (۱) در گوشه راست بالای صفحه اول خود (جای اختصاصی "خاندان جلیل سلطنت" در روزنامه های آن زمان) تیتیری دو ستونی از حرف های "شاه" و عکسی از فرح پهلوی همراه با تیتیر "زادروز تولد شهبانو" را داشت. بسیاری از روزنامه نگاران کیهان، با چاپ این عکس و تیتیرها مخالفت کرده، بعضی از آنان علناً زبان به اعتراض گشودند.

در گوشه راست بالای صفحه اول نخستین کیهان پس از اعتصاب دوم (۱) نیز تیتیر دو ستونی دیگری چاپ شد که باز - و این بار به شدت - مورد اعتراض روزنامه نگاران قرار گرفت . این تیتیر چنین بود :

برای استراحت
شاه به خارج میروند

این بار ، آنچه مورد اعتراض بود مفهوم تیتیر نبود . چرا که به خارج رفتن شاه ، گذشته از آنکه خبر بسیار خوشایندی بود ، خبر مهمی نیز بود . و شاید اگر سرو صدای پایان اعتصاب نبود ، می بایست آن را تیتیر بسیار بزرگتری - شاید تیتیر اول - کرد . اعتراض روزنامه نگاران تا اندازه ای به عبارت " برای استراحت " و بیشتر از آن به فعل " میروند " بود . در واقع ، این تیتیر کوچک دوستونی حاوی یک دروغ بسیار بزرگ و آشکار و در عین حال نشاندهنده دورویی محافظه کارانه و بزدلانه ای بود که سالها در مطبوعات حاکم بود و انتظار آن می رفت که پس از پیروزی اعتصاب بزرگ ، و با توجه به جنبش رهایی بخش مردم ، از میان رفته باشد . عبارت " برای استراحت " دروغ آشکار بود ، چرا که همه میدانستند که شاه برای استراحت به خارج نمی رود ، بلکه می رود که برگردد ، یا به عبارت درست تر " فرار می کند " . از این گذشته ، فعل " میروند " ، در این جمله کوچک ، با هیچ حساب و منطقی جور در نمی آمد . نویسنده تیتیر ، جسور از شرایط انقلابی " شاهنشاه آریامهر " را " شاه " کرده بود که طبق هر منطقی ، سوم شخص مفرد است . اما برای او فعل میروند را بکار برده بود . پنداری که از جسارت اولیه خود ترسیده و در پی پوزش خواهی برآمده باشد . و این همه ، در زمانی اتفاق می افتاد که در نظر مردم منصفانه ترین و مودبانانه ترین صورت این جمله می توانست این باشد : " شاه گور خود را گم می کند " (!) در روزهای اوج قیام مردم ، آن اختلاف " طبقاتی " خاص میان توده مطبوعاتی و گردانندگان آن ، که پیشتر از آن سخن گفتیم ، به نحوه بارزتری

مطرح میشد و برخوردهای مشخص‌تری را بدنبال می‌آورد. نویسندگان ، خبرنگاران و عکاسان روزنامه‌ها ، روزهای قیام را در کوچه و خیابان‌ها ، در کنار مردم ، و در روزهای آخر در پشت سنگرها می‌گذراندند . بعضی از آنان حتی پابای مردم مسلح شدند . این روزنامه‌نگاران و عکاسان هوای حماسه‌آمیز خیابان‌ها را بدون تحریریه روزنامه‌ها می‌بردند ، خواست آنان این بود که روزنامه‌ها این‌ها را عیناً منعکس کنند . اما محافظه‌کاری و " مصلحت‌اندیشی " گردانندگان که بیشتر درون تحریریه مستقر بودند ، و از محیط بیرون فقط صدای گلوله‌های دور دست را می‌شنیدند ، و یا در کار مذاکره و مصاحبه تلفنی با رهبران " سابق " و " حال " و " آینده " بودند ، مانع از آن میشد که روزنامه‌ها کاملاً منعکس‌کننده خواست توده مطبوعاتی باشند . و این در شرایطی بود که توده روزنامه‌نگاران نه تنها بر تحقق خواست‌های خود پا می‌فشرد ، بلکه با اتکا به حرکت مردم و جو غالب انقلابی ، مسائل بیسابقه و مقاومت برانگیزی چون شرکت خود در تصمیم‌گیری را مطرح ، و یا حتی سهم خود از قدرت را طلب میکرد و از رسیدن به چنین هدفی دور نبود .

در این زمان ، اختلاف نظر سیاسی نیز یکی دیگر از انگیزه‌های برخورد و رویارویی در میان روزنامه‌نگاران شد . در آخرین روزهای رژیم پهلوی ، هم‌زمان با سربرآوردن " حزب " ها ، سازمانها ، گروهها و گرایش‌های مشخص سیاسی ، پیروان یا هواداران اینها نیز در داخل تحریریه‌ها مشخص‌تر شدند . در حالیکه پیش از آن ، مرزبندی گرایش‌های علنی سیاسی بطورکلی و تقریبی به سه گروه " دستگاہی " ، " بی تفاوت " و " مخالف دستگاہ " محدود میشد ، اکنون روزنامه‌نگاران گرایش‌های سیاسی خود را کمابیش علنی می‌کردند و در جهت اعمال نظرهای سیاسی خود بر مطالب روزنامه می‌کوشیدند . مشخص‌ترین برخوردها در این زمینه ، بدنبال سوء استفاده‌هایی پیش‌می‌آمد که بعضی از گردانندگان تحریریه کیهان از موقعیت خود می‌کردند تا به حزب توده و وابستگان آن اهمیتی بسیار بیشتر از آنچه در خور آنهاست بدهند .

در حالیکه در میان گروه‌بندیهای داخل تحریریه کیهان ، حزب توده کمتر از هر سازمان دیگری " هوادار " داشت ، وجود یکی‌دوتن از پیروان این

حزب در بالاترین سطوح تحریریه کیهان (۱) موجب میشد که این روزنامه گرایشی شدیداً "توده‌ای" پیدا کند. بر اثر اعمال نفوذ گردانندگان "توده‌ای" کیهان بود که "افراد مسلح حزب توده" در رویدادهای بهمن ۵۷، نقشی همسنگ چریک‌های فدائی و مجاهدین یافتند! (۲) و یا اینکه سندیکای "بافندگان سوزنی" که گویا بعضی از اعضای آن توده‌ای بودند، بمانند یک سندیکای بزرگ، بارها و بارها در صفحات کیهان جایی برای انعکاس فعالیت‌های خود می‌یافت، و یا اینکه در انعکاس نظرات آقای محمود اعتمادزاده (به‌آذین) آنچنان افراط میشد که بعضی "حزب الهی" های مخالف کیهان، آن را "به‌آذین نامه" می‌خواندند.

نقش کارگران و کارمندان

در آخرین روزهای رژیم پهلوی و بویژه پس از اعتصاب دوم مطبوعات، عامل بسیار مهم و نسبتاً تازه‌ای در زندگی مطبوعاتی خودنمایانده که بر ماهیت روزنامه‌های آن روزها و آینده کلی مطبوعات اثری عظیم و بسیار بی‌سابقه داشته است و آن دخالت و اعمال فشار کارگران و کارمندان روزنامه‌ها بر کار تحریری و اعمال نظر این گروه‌ها بر شرایط کلی فعالیت مطبوعاتی است.

میدانیم که بدلیل هر چه بیشتر صنعتی شدن شیوه تولید روزنامه از یکطرف و بخاطر وجود دستگاههای عریض و طویل اداری در روزنامه‌ها از طرف دیگر، تعداد کارگران و کارمندان روزنامه‌های بزرگ تهران، چندین برابر نویسندگان و خبرنگاران آنهاست.

بطور تقریبی، در برابر نزدیک به ۱۰۰ نویسنده و خبرنگار در کیهان،

(۱) هوشنگ اسدی، معاون سردبیر، و بعدها یکی از اعضای شورای سردبیری کیهان، چند روز پس از آنکه ساواکی بودنش افشا شد، رسماً توسط اعلامیه کمیته مرکزی حزب، بعنوان ماموری که از طرف حزب در ساواک رخنه کرده، تطهیر یافت (به صفحه شش روزنامه "مردم" شماره ۱۹ - هفت خرداد ۵۸ مراجعه کنید) (۲) از میان موارد متعدد، بویژه به صفحه اول کیهان شماره ۵۶۳۵ (روز ۲۲ بهمن ۵۷ مراجعه کنید)

۴۰۰ کارمند اداری و ۷۰۰ کارگر وجود دارند. (۱) گروه بزرگ کارگران و کارمندان مطبوعات، در اعتصاب دو ماهه نقشی اساسی داشتند و با آمادگی و یاری همه جانبه آنان بود که اعتصاب ادامه یافت. کارگران مطبوعاتی بویژه در شروع اعتصاب نیز نقش عمده داشتند و بدون همدلی آنان، نویسندگان موفق نمی شدند که اعتصاب خود را ادامه دهند.

در جریان اعتصاب بزرگ، کارگران و کارکنان برای نخستین بار به نویسندگان مطبوعات نزدیک شدند. فعالیت‌های مربوط به اعتصاب و همچنین جو کلی انقلاب، کارگران و کارمندان و روزنامه‌نگاران را در صف واحد و متحدی قرار داد و رابطه تازه‌ای در میان آنان برقرار کرد. پیش از آنکه بدستور مقامات حکومت نظامی و با همدستی صاحبان روزنامه‌ها، اداره این روزنامه‌ها تعطیل شود مطبوعاتی‌های اعتصابی در سالن تحریریه روزنامه جمع می شدند و چندین ساعت روز را با هم می‌گذراندند. در این مدت، سخنرانی میشد، بیانیه‌ها و خبرهای مربوط به اعتصاب و وقایع خوانده میشد، و کارگران و کارمندان و روزنامه‌نگاران در باره مسائل مختلف گفتگو و گاه جروب‌بحث میکردند. در جریان هر دو اعتصاب مطبوعات در سال ۱۳۵۷، کارگران و کارمندان و روزنامه‌نگاران کمیته مشترکی را در هر کدام از روزنامه‌ها، برای هماهنگ کردن فعالیت‌های مربوط به اعتصاب (پخش کمک‌های مادی، نوشتن بیانیه‌ها، انتشار بولتن و...) تشکیل دادند. این کمیته‌ها نقش بسیار موثری در نزدیک کردن سه گروه و کارکنان مطبوعاتی داشت.

پیش از این دوره، رابطه میان روزنامه‌نگاران و دیگر کارکنان روزنامه بویژه کارگران آن کاملاً گسسته بود، تا آنجا که شاید بتوان گفت که بین آنان هیچگونه رابطه‌ای وجود نداشت. مهمترین دلیل این گسستگی، شیوه تقسیم کار در روزنامه است. جریان کار هر کدام از سه گروه روزنامه‌نگار، کارگر و کارمندان اداری هر روزنامه، جریانی کاملاً متفاوت و عملاً مستقل است. این سه رشته فعالیت به ندرت با هم تلاقی می‌یابد و این تلاقی فقط همکاری و مشارکت عده بسیار محدود از هر کدام از گروه‌ها را ایجاد میکند. مثلاً این امکان عملاً وجود دارد که دهها روزنامه‌نگار یک روزنامه، هرگز ضرورت و فرصت آنرا نیابند که سری به بخش‌های

(۱) به ضمیمه "شناسنامه کیهان" در پایان کتاب مراجعه کنید

فنی و اداری روزنامه خود بزنند و یا حتی ندانند که روزنامه کجا، چطور و توسط چه کسانی چاپ میشود. همچنین تقریباً تمام کارمندان اداری روزنامه، فعالیتهای را دنبال میکنند که به هیچوجه ارتباط آنان را با کارگران و یانویسندگان روزنامه ایجاب نمیکند.

عامل دیگری که به جدائی سه گروه می افزود برای شیوه تقسیم کار و بر خفقان کلی حاکم بر جامعه و مطبوعات متکی بود. از یکسو دستگاه پلیسی شاه و عمال آن در داخل موسسه مطبوعاتی، هرگونه نزدیکی کارمندان و روزنامه نگاران را که مستقیماً به کار موسسه ارتباط نداشت، کنترل میکردند. از سوی دیگر، نه کارگران و نه کارمندان جرات و امکان آنرا نمی یافتند که علناً و بخصوص بطور دستجمعی - در کار روزنامه نگاران، یعنی در آنچه آنان عرضه میکردند دخالت و اعمال نفوذ کنند.

جدائی گروههای سه گانه مطبوعاتی از یکدیگر و بخصوص جدائی میان کارگران و روزنامه نگاران، همچنین زمینه "طبقاتی" داشت. درحالیکه گاهی بعضی مراودات و حتی روابط دوستانه خانوادگی میان کارمندان و روزنامه نگاران دیده میشد، موارد روابط اعضای ایندو گروه با کارگران بسیار نادر بود.

شرایط انقلابی جامعه و بخصوص اعتصاب دوم مطبوعات، سد میان سه گروه را از میان برداشت و آنها را بسیار بهم نزدیک کرد. در جریان اعتصاب همه با هم آشنا شدند و در میان بسیاری، روابطی دوستانه پدید آمد. همچنین براساس شرایط کلی محیط، کارمندان و بویژه کارگران فرصت اعمال نظر و حتی اعمال نفوذ در کار تحریریه را یافتند و بزودی نشان دادند که از این فرصت با آگاهی و با اراده، استفاده میکنند. عبارت دیگر کارگران و کارمندان مطبوعاتی خواستار ایفای نقش هر چه مستقیم تری در انعکاس رویدادها شدند و برای تحقق این خواست، صد استفاده از نیروی فشار خود برآمدند.

بدیهی است که آن دسته از روزنامه نگاران که پیشتر مستقیم تر به کارگران و کارمندان مطبوعاتی نزدیک شدند جزو "توده" روزنامه نگاران بودند و خواستهای حرکت های مشترکی، این توده را به کارگران و کارمندان نزدیک میکرد. پس از اعتصاب، فکر شورائی کردن اداره تحریریه روزنامه کیهان، توسط همین توده مطبوعاتی مطرح شد و به میان کارگران رفت و کارگران از آن جانبداری کردند

توازن قدرت در تحریریه که بر اثر شرایط کلی محیط و نیز بدنبال تحولات خاص در درون روزنامه بهم خورده بود، مطرح کردن چنین نظریه‌ای را ممکن میساخت و وزنه سنگین حمایت کارگران، تحقق آنرا عملی میکرد.

همانگونه که انتظار میرفت، این نظریه با مقاومت گردانندگان و اعضای رده بالای تحریریه روبرو شد. و از آنجا که امکان و توان مسکوت گذاشتن آن وجود نداشت، زمینه چینی‌ها، دسته بندیها و اشکال تراشی در راه تحقق آن آغاز شد. بدنبال گردهم آیی‌های هر روزه دوران اعتصاب، گرد هم آیی در سالن ناهار خوری روزنامه کیهان همچنان متداول مانده بود. بخش اصلی جمعیت این اجتماعات را کارگران تشکیل میدادند و سخنگویان بیشتر از میان روزنامه‌نگاران جوان بودند. بحث عموماً در باره چگونگی انطباق هرچه بیشتر مطالب روزنامه با خواسته‌های مردم انقلابی و نیز شورائی کردن اداره روزنامه، و بخصوص بخش تحریری آن دور میزد. در جریان این بحثها بود که کارشکنیها و دسته‌بندیها برای جلوگیری از شورائی شدن تحریریه خود نمایاند و بحثهای مربوط به مسائل کلی روزنامه تبدیل به بحثهای شخصی و مغرضانه شد.

گردانندگان و اعضای رده بالای تحریریه، همچنین بر آن شدند که به توده تحریریه بقبولانند که شرکت آنان در شورائی برای اداره روزنامه مغایر اصول "تخصص" و "تجربه" است. و سرانجام زمانیکه هیچکدام از این شیوه‌ها موثر نشد و انتخاب شورا اجتناب ناپذیر شده بود، به دسته بندی برای حفظ نفوذ خود در شورای اداره تحریریه که "شورای سردبیری" نام گرفته بود، متوسل شدند.

انتخاب این شورا پس از چندین هفته گفتگو و چندین جلسه طولانی و متشنج همه روزنامه‌نگاران کیهان در روز ششم اسفند برگزار شد و پنج نفر به عضویت این شورا انتخاب شدند.

با انتخاب شورای سردبیری برای نخستین بار مدیریت تحریریه روزنامه کیهان شورائی و انتخابی شد. این بار برخلاف گذشته که کارگزاران و سردبیران روزنامه توسط صاحب روزنامه و گاه با اعمال نفوذ مستقیم دولت یا دولتیان انتخاب میشدند، شورای سردبیری توسط خود اعضای تحریریه انتخاب شد. با اینوصف و علیرغم آنکه انتخابی بودن مدیریت تحریریه بهر حال نقش مستقیم -

تری در تصمیم گیری را به توده روزنامه نگاران میداد ترکیب شورای سردبیری چنان بود که تغییر چندانی را بدنبال نیاورد. در واقع سه تن از پنج عضو شورا همان گردانندگان گذشته روزنامه بودند. یکی از آنان، در آخرین ماههای رژیم سلطنتی عملاً سردبیر روزنامه و دوتن دیگر معاونان او، و از دبیران پر نفوذ تحریریه بودند. یکی از این سه تن، همان کسی بود که کمی بعد ساواکی از آب درآمد و سپس اعلام شد که از طرف حزب توده به ساواک رخنه کرده بوده است. از دو تن باقیمانده یکی مترجم سرویس دور افتاده اخبار خارجی روزنامه بود که در رده بندی تحریریه موقعیتی منزوی و بدور از دسته بندیهای قدرت داشت. نفر پنجم، یکی از روزنامه نگاران تقریباً با سابقه کیهان بود که بدلیل فعالیتهای سیاسی به ده سال زندان محکوم شده بود و بیش از چند روزی نمیشد که همراه با دیگر زندانیان سیاسی کشور، آزاد شده بود. انتخاب این روزنامه نگار تازه از زندان آمده که عده کثیری از جوانان تحریریه حتی اورانمی شناختند ولی به او رای داده بودند، از طرف بسیاری از کیهانی ها حرکتی پر مفهوم تلقی شده، و نشان دهنده تمایل آشکار توده تحریری به اعمال تغییراتی اساسی در مدیریت و نیز گرایش "رادیکال" آن بود.

انتخاب شورای سردبیری، آن تغییرات بنیادی را که توده مطبوعاتی انتظار و خواست آنرا داشت بدنبال نیاورد. هرچند که اداره تحریریه را "دموکراتیک" تر کرد و به توده روزنامه نگاران نقش مستقیم تری را در تصمیم گیری در باره محتویات روزنامه داد. برای نخستین بار امضای روزنامه نگاران بی نام و نشان کیهانی حتی در پای سرمقاله های صفحه اول روزنامه نیز دیده شد و آنان مخالفت یا اعتراض خود را به بعضی مطالب روزنامه علنی و گاه دستجمعی - در جلساتی که با شرکت همه روزنامه نگاران تشکیل میشد - عنوان کردند.

توده مطبوعاتی همچنین توسط دو نماینده خود در شورای سردبیری موفق به اعمال بعضی تغییرهای جزئی (در خط مشی روزنامه، در تعدیل دستمزدها و...) شد. اما همانگونه که گفتیم این تغییرات جزئی وسطی بود و برنظام کلی موسسه تاثیری نگذاشت.

به اعتقاد بسیاری از روزنامه نگاران، عدم تحقق تحولی بنیادی در کیهان تنها ناشی از این واقعیت نبود که شورائی کردن تحریریه تغییر قابل ملاحظه ای را در

نظام کلی آن بوجود نیاورده و توازن قدرت را در آن بهم نزده بود. بلکه شرایط کلی درون و بیرون محیط روزنامه بنحوی روبه تثبیت میرفت که تغییراتی بیش از آنچه را که صورت گرفته بود اجازه نمیداد و حتی با تثبیت همین مقدار تغییرات نیز مقابله میکرد.

اعتقاد ما نیز بر این است. و اینجاست که به گمان ما نزدیکترین شباهت میان شرایط حاکم بر روزنامه کیهان و شرایط کلی حاکم بر جامعه ایرانی در فردای قیام بهمن ۵۷، که در مقدمه بدان اشاره کردیم، روشن میشود.

سیر تحولی که همزمان با آخرین نفس زدنها ی رژیم پهلوی در کار مطبوعات آغاز شد و در زمان حکومت بختیار به اوج خود رسید، بلافاصله پس از قیام بهمن ماه واستقرار دولت موقت بازرگان با نیروهای روبرو شد که با ادامه این تحول مقابله میکرد و میکوشید که این تحول را اگر نه به عقب بازگرداند دست کم بطور کامل متوقف کند و یا به مسیرهای کاملا متفاوت در جهت منافع خود بکشاند. و بدینگونه، این تحول، در نیمه راه مسیر تکامل خود متوقف و در حالت نیمه کاره خود تثبیت شد. با آنکه در مقابله با این تحول، نیروهای کاملا متفاوت، با روشها و هدفهای کاملا مغایر و گاه متضاد، دخالت داشت، اثر کلی همه آنها بر کار مطبوعاتی و سرنوشت کیهان یکی بود.

فصل چهارم

کیهان پس از قیام بهمن ۵۷

بلافاصله در فردای روزهای قیام مسلحانه ۲۱ و ۲۲ بهمن که به سقوط رژیم شاهنشاهی رسمیت داد، شرایط تازه‌ای برای وسائل ارتباط جمعی، و از جمله مطبوعات آغاز شد. حکومت آیت‌الله خمینی که از چندین روز پیش از قیام، عملاً قدرت را بدست داشت، رسماً مستقر شد و نخستین نشانه‌های استقرار آن، آغاز فعالیتهائی در جهت مهارکردن و "به راه آوردن" دستگاههای ارتباط جمعی بود.

ادعای ما این نیست که حکومت تازه به قدرت رسیده و دولت موقت مهدی بازرگان از همان فردای انقلاب توانست مطبوعات را با خواست ومشی خود منطبق کند. میدانیم که نه توانائی و نه خواست ومشی دولت موقت بازرگان، مفهومیهای مشخص ومنکی بربرنامه و سازمانبندی نبود که براساس آن و بوسیله نهادها و کادرهای از پیش آماده شده - که میدانیم حکومت بازرگان نکلی فاقد آن بود - نهادها وسازمانهای اجتماعی ودولتی تصرف، تجدیدسازمان وباطل مشی حکومت تازه منطبق شود. حکومت بازرگان بدون هیچ برنامه وحتى ایدئولوژی مشخص وبدون هیچ سازمانبندی سیاسی که در مضمحل کردن رژیم گذشته شرکت کرده و در نتیجه پایه‌های استقرار رژیمی تازه را براساس خط مشی خود، ریخته باشد، بر سر کار آمد. از اینرو این حکومت نه میدانست که دستگاههای ارتباط جمعی چگونه ماهیت وشيوه‌ای را باید داشته باشند ونه - بفرض اینکه میدانست - میتوانست چنین ماهیت وشيوه‌ای را تحمیل کند.

به گمان ما، به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی و دولت موقت مهندس بازرگان بمعنی استقرار وانسجام کامل آن ماهیتی که کمی بعد با رفراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ نام "جمهوری اسلامی ایران" را گرفت، نبود. بلکه آغاز روند این

استقرار بود و اینجا، ما سر آن نداریم که درباره اینکه چنین روندی به تکامل رسیده یا نه و جمهوری اسلامی ایران در همه جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خود انسجام یافته یا نه داوری کنیم. بحث ما چیز دیگری است. همینقدر میتوان گفت که مطبوعات، بعنوان یک نهاد اجتماعی تابع نظام سیاسی و اقتصادی کشور، خواه ناخواه پیرو روندی است که از آن سخن گفتیم، و در نتیجه نمیتوان ادعا داشت که حکومت تازه بر سر کار آمده، بلافاصله موفق به مهار کردن مطبوعات شده باشد. این امر هم به زمان و هم به انسجام حکومت تازه نیاز داشت و رویدادهای چند ماه بعد نشان داد که حکومت دستکم تا آنجا که به حیطه مطبوعات مربوط میشود توانائی تصرف موسسات مطبوعاتی و جلوگیری از بعضی مخالف خوانیهای آنها را دارد، هر چند که هنوز موفق به تعیین و تدوین جهان بینی خویش، و در نتیجه تحمیل ایدئولوژی خود بر فعالیتهای فرهنگی و در نتیجه بر مطبوعات نشده باشد. با اینهمه از همان نخستین روزموضع حکومت تازه در برابر وسایل ارتباط جمعی، با نحوه تصرف و مهار کردن سازمان رادیو تلویزیون مشخص شد. ممکن است گفته شود که در این مورد خاص، تفاوتی اساسی میان رادیو تلویزیون - که سازمانی دولتی است - و مطبوعات - که خصوصی هستند - وجود دارد. واقعیت نیز این است که رادیو تلویزیون نهادی است که هم به دلیل دولتی بودن سازمانش و هم بدلیل اهمیت عظیم "استراتژیکی" اش، طبعاً بسیار راحت تر و زودتر به تصرف هر حکومت تازه آمده درمیآید. بحث ما نه بر سر لزوم این تصرف بلکه بر چگونگی آن و نحوه استفاده ایست که بلافاصله از رادیو تلویزیون شد. در واقع، اعزام فوری صادق قطب زاده بعنوان سرپرست انتصابی امام به رادیو تلویزیون و قطع فوری هوای آزادی که فقط به مدت چند ساعت بر برنامه‌های "انقلابی" رادیو و تلویزیون دمیده بود، زنگ خطری هم برای کارکنان این دستگاهها و هم برای مطبوعات بود که دوران بسیار کوتاه آزادی بی قیمومت دستگاههای ارتباط جمعی به پایان رسیده است.

کارکنان رادیو تلویزیون ملی ایران که بیش از سه ماه بود در اعتصاب بودند و دستگاههای سخن پراکنی رژیم پهلوی را برای نظامیان و چند مزدور رها کرده بودند در بعدازظهر روز ۲۲ بهمن ۵۷ بسر کار بازگشتند. پس از قرائت اعلامیه‌ای

مبنی بر "بیطرفی ارتش شاهنشاهی" در اخبار ساعت ۲ رادیو، نیروهای نظامی مستقر در رادیو تلویزیون شروع به عقب نشینی کردند و این دستگاهها به تصرف مردم درآمد که بسیاری از آنها مسلح بودند و در جریان محاصره و فتح رادیو تلویزیون چندین کشته داده بودند. برنامه های رادیو تلویزیون عصر تازه، که منحصر به سرود و پیام های انقلابی و "جنگی" (خطاب به مردم مسلح خیابانها) بود در ساعت پنج بعد از ظهر (رادیو) و هفت بعد از ظهر (تلویزیون) آغاز شد. برنامه ها تدوین شده نبود و نظم از پیش ساخته ای را دنبال نمی کرد. اهمیت و تاثیر عظیم آنها، ناشی از آزادی مطلق شان بود. گوینده تلویزیون هنوز غبار و دود خیابان های جنگ زده را بر جامه داشت، پیام های آیت الله خمینی (توسط آقای موسوی اردبیلی)، آیت الله طالقانی (توسط خلیل رضایی)، گروهها و سازمانهای پیشرو و مارکسیست همه با هم، و در فاصله سرودهای انقلابی خوانده شد. پیام های "جنگی" مردم و گروههای مسلح را به اینسو و آنسو میدان جنگ تهران میکشاند. در جواب پیام استمداد گوینده، که ایستگاه تلویزیون را مورد حمله "گروههای ضد انقلاب" اعلام می کرد، نیمی از مردم تهران، مسلح یا دست خالی، به آن سو هجوم بردند...

اما آزادی رادیو تلویزیون چند ساعتی بیشتر نپائید. در همان صبح فردای فتح رادیو تلویزیون که کمی بعد "صدا و سیما" انقلاب اسلامی ایران " شد، اعلامیه ای از "دفتر امام خمینی" که برای جلوگیری از "زیاده روی" ! مردم انقلابی مسلح شده منتشر شده بود، حساب رادیو تلویزیون را نیز با حاکمیت هنوز از گرد راه نرسیده روشن کرد. اگر شور و حرکت عظیم مردم و نیروی سهمگین ملت سلاح بدست را در آن ساعت های سرنوشت ساز لحظه ای در خاطر مجسم کنیم، این اعلامیه نیازی به کوچکترین تفسیر نخواهد داشت (۱):

امام خمینی:

سلاح ها را تحویل ستاد نخست وزیری بدهید

بخش تبلیغاتی دفتر امام خمینی امروز نکات زیر را اعلام کرد:

(۱) به نقل از صفحه ۲ کیهان شماره ۱۰۶۳۶ - بیست و سوم بهمن ۵۷

۱- دیروز عده‌ای از افراد گارد در جریان زدوخوردها دستگیر شدند و به نخست‌وزیری آورده شدند که به علت مسائل امنیتی و موقعیت حساس چشم و دست آنها را بسته بودند و با اینکه با آنها کاملاً به شکل انسانی عمل میشد، امام خمینی دستور فرمودند که چشم آنها را باز کنند و بیش از پیش با آنها مدارا شود.

۲- برنامه‌هایی که از دیشب در رادیو تلویزیون اجرا شده بوسیله خود کارکنان اعتصابی رادیو تلویزیون بوده است. ترتیب این کار امروز داده خواهد شد و حیاتی از نخست‌وزیری برای تحویل گرفتن این دو قسمت اعزام خواهد شد.

۳- از همه افراد تقاضا میشود سلاح‌ها و ادوات جنگی را در اختیار ستاد نخست‌وزیری (محل دبیرستان رفاه) قرار دهند تا ترتیب انتقال آنها به مکان‌های مخصوص که در نقاط مختلف انتقال داده شود.

۴- آنچنان که امام دستور فرموده‌اند کلیه افراد باید از هر گونه حمله و هجوم به پادگانها و ادارات دولتی خودداری کنند و دیگر اثاثیه و سلاح‌های آنها را بیرون نیاورند.

انتصاب صادق قطب‌زاده به سرپرستی رادیو تلویزیون، تکلیف این دستگاه و کارکنان آن در قبال حکومت را کاملاً و به وضوح مشخص کرد. بویژه آنکه گذشته از نفس حرکت انتصاب در آن شرایط خاص، شخصیت خود قطب‌زاده، قلدری و منش اوباشانه و "تاکتیک" های او برای استحکام قدرتش در رادیو-تلویزیون (تصفیه‌ها، طومارها و استفاده‌های آتش‌افروزانه او از رادیو-تلویزیون) انتصاب او را پر مفهوم‌تر می‌کرد.

در جریان اعتصاب طولانی کارکنان رادیو تلویزیون، نهادی بنام "شورای موسس اتحادیه کارکنان رادیو تلویزیون" برای هماهنگ کردن کارکنان اعتصابی بوجود آمد. این شورا در جریان اعتصاب خود در روزهای واپسین رژیم پهلوی بسیار فعال بود و تماس‌های مرتبی با گروه‌ها و سازمان‌های اعتصابی، از جمله دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران برقرار کرد.

"شورای موسس اتحادیه کارکنان رادیو تلویزیون" در جریان اعتصاب فکر شورایی کردن اداره این دستگاه و همچنین استقلال آن در برابر دولت را مطرح

کرد. و با توجه به جو کلی روزهای قیام بهمن ماه، برای " شورای موسس" تقریباً بدیهی به نظر میرسید که پس از سقوط رژیم پهلوی و استقرار حکومت تازه، فکر شورایی کردن و استقلال اداره رادیو تلویزیون از طرف حکومت تازه پذیرفته شود. انتصاب صادق قطب‌زاده به سرپرستی رادیو تلویزیون، به نحوی گیج-کننده به این توهم پایان داد و دوام سرپرستی او بر رادیو تلویزیون، علیرغم عنوان گول‌زننده " موقت"، فکر شرکت کارکنان رادیو تلویزیون در اداره این دستگاه را کاملاً سرکوب کرد. در آغاز، بر موقت بودن انتصاب قطب‌زاده بارها تاکید شد، و خود او در پیامی خطاب به کارکنان اعتصابی تلویزیون، از آنان خواست که " برای مدت کوتاهی در جهت تامین آرامش کشور فعالیت کنند و با کار خود به برقراری آرامش یاری رسانند تا طرح سازماندهی جدیدی برای این مرکز حساس در راه برقراری جمهوری عدل اسلامی پایه‌ریزی شود" (۱) اما همانگونه که گفتیم نحوه انتصاب قطب‌زاده، شکی را در باره سرنوشت آینده تلویزیون و " شورای موسس" باقی نمی‌گذاشت، همانگونه که بعداً اثبات شد.

بهر تقدیر، چگونگی مهار کردن رادیو تلویزیون، از همان آغاز، برای مطبوعات نیز هشدار بود. چرا که نحوه برداشت حکومت تازه از وسایل ارتباط جمعی را نشان میداد و مشخص می‌کرد که شرایط فعالیت این وسایل در حکومت تازه چگونه خواهد بود. اما در عین حال، شرایط کلی روزهای پس از قیام بهمن ماه، درگیری گروههای حاکم در زمینه‌های بس مهم تر قدرت، و همچنین مسائل بدیهی حقوقی، اجتماعی و حیثیتی ناشی از وابستگی موسسات بزرگ مطبوعاتی به بخش خصوصی، مانع از آن می‌شد که در تصرف این موسسات روشی فوری و علنی شبیه تصرف رادیو تلویزیون دولتی بکار برده شود. از این رو، دست انداختن بر موسسات مطبوعاتی مقدمات و زمینه‌چینی مناسبی را ایجاد می‌کرد که محتاج زمان و مانورهای فرسایشی بود. این مانورها از نخستین روزهای پس از قیام علنی شد و هر چند که در آن زمان، چگونگی و جهت حرکت آن چندان مشخص نبود و گهگاه حرکت‌هایی طبیعی و خودجوش

(۱) " پیام سرپرست موقت رادیو تلویزیون"، صفحه ۶ کیهان شماره

جلوه می‌کرد، اکنون، پس از گذشت زمان لازم و پس از تحصیل نتیجه مشخص، روشن میشود که هر کدام از این مانورها حساب شده و جزئی از حرکت مشخصی بوده که دقیقاً به نتیجه پیش بینی شده نیز رسیده است.

تاکتیک مهار کردن و تصرف روزنامه‌های بزرگ، و بویژه روزنامه کیهان تاکتیکی فرسایشی بوده که با اتکا بر شرایط بیرون و درون موسسه کیهان، و با شناخت و هدایت ماهرانه تحولات درون و بیرون روزنامه کیهان در جهت هدف نهایی، یعنی تصرف روزنامه، طرح ریزی شده است. نظری به زمینه‌های داخلی و خارجی "مساله کیهان" پیش از تصرف رسمی آن، بوضوح نشان میدهد که برای این تصرف، طرحی دقیق ریخته شده، و این تصور که تصرف کیهان نتیجه اتفاقی و پیش بینی نشده اوج گیری بحرانهای داخل و خارج موسسه بوده است، بکلی باطل است.

به بررسی این زمینه‌ها و چگونگی استفاده تصرف کنندگان کیهان از آنها بپردازیم.

زمینه خارجی بحران کیهان

همزمان با قطعی شدن سقوط رژیم پهلوی و نزدیک شدن استقرار دولت موقت حکومت تازه اسلامی، نظارت بر فعالیت مطبوعاتی و "کنترل" و "کوشش در جهت منطبق کردن محتوای مطبوعات با بینش حکومت اسلامی آغاز شد. برداشت مشخص ما از مفهوم‌هایی چون "نظارت" و "کنترل مطبوعات"، که متکی بر شیوه‌های خاص دوران پهلوی است، ممکن است این سوء تفاهم را پیش آورد که حکومت تازه اسلامی، پیش و بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، دستگاه‌هایی رسمی را برای نظارت بر فعالیت‌های مطبوعاتی برپا داشته، که این وظایف را نیز رسماً و علناً اعمال کرده‌اند. واقعیت چنین نیست و حکومت اسلامی در آغاز کار خود، نهاد و سازمان مشخصی برای نظارت بر کار مطبوعات بوجود نیاورد و به گفته مطبوعاتی‌ها، وزارت اطلاعات رژیم تازه، که کمی بعد "وزارت ارشاد ملی" شد، در آغاز بکلی فاقد یک چنین نهاد و سازمانی بود و رابطه این وزارتخانه با مسئولان مطبوعاتی، از جنبه‌های علنی و مستقیم نظارت دولتی و کار مطبوعاتی، که در

زمان پهلوی مرسوم بود، عاری بوده است. حتی اکنون، یک سال و نیم پس از استقرار جمهوری اسلامی نیز، وزارت ارشادملی، در آن زمینه فعالیت سازمان یافته‌ای شبیه وزارت اطلاعات شاه‌نادر و بهمین دلیل نیز با رها مورد انتقاد علنی و خشن گروه‌های دیگری از هیات حاکم قرار می‌گیرد که آن را به مامشات با "مطبوعات ضد انقلابی" متهم می‌کنند. اینجا باید فوراً گفته شود که نبود یک دستگاه رسمی نظارت بر مطبوعات، بهیچ وجه نباید این تلقی را بدست دهد که "وزارت ارشادملی" از دخالت و نظارت غیر مستقیم در کار مطبوعات میرا بوده، و بنا به ادعاهای بارها تکرار شده مسئولان این وزارتخانه، که در تغییر نام آن از "وزارت اطلاعات" به "وزارت ارشادملی" تجلی می‌کند، تنها وظیفه "ارشاد" مطبوعات را به عهده داشته است. گذشته از این واقعیت که یک چنین نهاد اجرائی نمی‌تواند صلاحیت "ارشاد" نهادهایی عمومی چون مطبوعات را داشته باشد، کردارهای آن نیز به خوبی نشان می‌دهد که این وزارتخانه، از همان وظیفه ادعائی "ارشادی" خود نیز بکلی دور است. قانون مطبوعاتی که توسط این وزارتخانه تسلیم شورای انقلاب شد و به سرعت به تصویب رسید، قانونی به شدت ارتجاعی و خودگامه است که قیومت حقوقی دولت بر روزنامه‌ها و نشریات را مسجل و محدود کرده آزادی مطبوعات را به غایت تنگ می‌کند. این قانون به نحوی تنظیم شده که کوچکترین فعالیت مطبوعاتی را از نظارت مستقیم دولت مصون نمی‌گذارد و به حکومت این اجازه را می‌دهد که در هر مورد و در هر یک از شئون کار مطبوعاتی مستقیماً دخالت کند و "تخلفات" مطبوعاتی را خود به محاکمه بکشد و خود محکوم کند. این قانون، علیرغم همه ظاهر سازی‌های "آزاد منشانه" مسئولان وزارت ارشاد، بدون نظر خواهی از کارشناسان مطبوعاتی و بی‌اعتنا به اعتراض‌های گسترده روشنفکران و دست‌درکاران مطبوعاتی به تصویب رسید. وزارت ارشاد و مسئولان آن، همچنین در جبهه‌گیری علیه روزنامه‌های مختلفی که در خط دولت حرکت نمی‌کردند و هر کدام به نحوی "مغضوب" حکومت شدند، بی‌طرفی و آزادی خواهی ادعایی خود را بکلی فراموش کرده، و نقشی فعال و علنی را در سرکوب این روزنامه‌ها به عهده گرفتند. ناصر میناچی، وزیر "لیبرال" (!) ارشاد ملی، بارها و با لحنی آتش افروزانه، روزنامه‌آیندگان و روزنامه‌نگاران قربانی شده آن را مزدور و عامل خارجی معرفی کرد و از "اسناد"ی سخن گفت که

برای تأیید این تهمت در اختیار دارد. اکنون که بیش از یک سال از تعطیل آیندگان می‌گذرد و حکومت به‌هدف خود در تعطیل آن دست یافته، کوشش‌های روزنامه‌نگاران آیندگان برای واداشتن میناچی و وزارتخانه اوبه‌افشای اسناد به جایی نرسیده‌است. و چند تن از دبیران آیندگان که همزمان با تعطیل این روزنامه دستگیر شده بودند، پس از سه ماه بازداشت، بدون اتهامی و محاکمهای آزاد شدند و کوشش‌های آنان نیز برای دست‌یابی به "اسناد" میناچی در جهت کشف دلائل "اقامت" صد روزه‌شان در زندان دادستانی کل انقلاب در اوین بی‌ثمر مانده است. وزارت ارشاد در چند ماه گذشته، همچنین چندین روزنامه و نشریه را در تهران و شهرستانها تعطیل و یا از انتشار چندین نشریه نو پا جلوگیری کرده و در این کار، حتی مفاد همان مصوبه ارتجاعی شورای انقلاب را که هر نوع اقدام درباره مطبوعات را به حکم دادگاه موکول می‌کند، زیر پا گذاشته است.

گفتنی است که مسئولان وزارت ارشاد در توجیه موضعگیری‌های خود در برابر مطبوعات، که عموماً بر اساس قوانین موجود نیز غیر قانونی است، به یک سلسله دستاویزها متوسل می‌شوند، که تداوم استفاده، آنها را بصورت "رویه" ای قانونی و حقانی درآورده‌است مثلاً، مقامات این وزارتخانه، در مصاحبه‌های مطبوعاتی خود دائماً تکرار کرده‌اند که انگیزه آنها «توییح یا تعطیل فلان روزنامه فشار مردم بوده که با مراجعات مکرر خود از آنان می‌خواسته‌اند که به دفاع از انقلاب برخاسته، و "توطئه" های روزنامه‌مورد بحث را خنثی کنند. همچنین، خود داری حساب شده - و غیر قانونی - وزارت ارشاد از دادن امتیاز نشر روزنامه به صدها در خواست کننده، چنین توجیه می‌شود که در هیچ کشور "انقلابی" دیگر اینهمه روزنامه و مجله وجود ندارد. و کشورهای انقلابی‌ای چون کوبا و الجزایر فقط یک یا حداکثر سه روزنامه دارند. (۱)

با اینهمه، همانگونه که گفتیم، در روزهای پیش و پس از قیام بهمن ۵۷ و استقرار حکومت اسلامی، هیچ دستگاه مشخصی برای نظارت بر کار مطبوعات

(۱) بدیهی است که ما را به درستی یا نادرستی این ادعا کاری نیست. چرا که در هر صورت هیچ چیز را توجیه نمی‌کند.

وجود نداشت. پس پرسیده میشود که آن نظارت و "کنترل"ی که ما از آن سخن می‌گوئیم چگونه اعمال میشده است؟ با مختصر توجهی به نحوه القای "ایدئولوژی حاکم" و چگونگی استفاده از آن، جواب این سوال بسیار آسان میشود.

روی کار آمدن هر نظام حکومتی یک رشته از محرمان و "بکن و نکن"ها را مستقر می‌کند و یا دستکم به رشته‌ای از بکن و نکن‌ها که پیشتر نیز وجود داشته رسمیت می‌دهد و آنها را "لازم الاجرا" می‌کند. هر حاکمیت، مجموعه‌ای از قوانین و مقررات رسمی و تدوین شده و یا عرفی و ضمنی است که مرز میان تبعیت از حکومت و مخالفت با حکومت را مشخص می‌کند و معیارهای داوری در باره همخوانی فرد با نظام حکومت و یا نا همخوانی با آن را به دست می‌دهد. تعیین و تدوین این قوانین، نظارت بر اجرای آنها و واداشتن فرد به پیروی از آنها، و سرانجام تنبیه و توبیخ افرادی که از این نظم پیروی نمی‌کنند، "اعمال حاکمیت" نامیده میشود.

تا آنجائیکه به زمینه‌های ذهنی و فرهنگی مربوط میشود، "اعمال حاکمیت" هر حکومت الزاما بدین معنی نیست که دستگاهی ساخته و پرداخته شده برای این هدف، باید فوراً و در همه جا دست بکار شود که اگر نشود، حاکمیت فرهنگی حکومت اعمال نمی‌شود. حاکمیت فرهنگی هر نظام حکومتی، جزئی جدا نشدنی از حکومت است که همزمان با استقرار آن، مستقر می‌شود و بی‌درنگ رسمیت می‌یابد و احترام آن واجب است. درست از لحظه‌ای که نظام تازه‌ای به قدرت می‌رسد، مجموعه‌ای از برداشت‌ها و بینش‌ها که با این نظام هم‌هویت است و یا در باور عمومی اینچنین تلقی میشود، حاکمیت می‌یابد و بصورت فرهنگ یا "ایدئولوژی حاکم" در می‌آید. اما میدانیم که باورها و برداشت‌ها ناگهان بوجود نمی‌آید، بلکه در بطن جامعه وجود دارد و مقدم بر استقرار هر حکومتی است. بنابراین عاملی که مجموعه‌ای از این برداشت‌ها و باورها را از متن فرهنگی جامعه جدا می‌کند و به آن رسمیت و قانونیت می‌دهد، حکومتی است که این مجموعه را منطبق با منافع و مشی خویش می‌داند و یا بر عکس، خود را نماینده و مدافع منافی میدانند که بر آن برداشت‌ها متکی است. پس، آنچه در این تغییر و تحول مهم است، حکومت است و نه آن مجموعه ارزش‌های فرهنگی که

بصورت ایدئولوژی حاکم درآمده است. این ارزش‌ها از پیش‌وجود داشته، اما عامل تازه‌ای بر آنها افزوده شده که به آنها رسمیت و قانونیت می‌بخشد. و این، ناشی از رسمیت و قانونیت حکومت است و از آنجا که پیروی از حکومت یک اصل بی‌چون و چرای مدنی عنوان می‌شود، پیروی از فرهنگ و ایدئولوژی حکومت نیز بهمین گونه واجب می‌شود. بی‌آنکه الزاما دستگاہی برای تحمیل این فرهنگ برپا و عملا دست بکار شده باشد.

حکومتی که پس از زوال رژیم پهلوی بر سر کار آمد، خود را هم نماینده و هم منبعث از آن جهان بینی اسلامی معرفی کرد که در جریان جنبش ضد سلطنتی، بنا به همه دلائلی که بر شمردیم و بر خواهند شمرد، محمل فرهنگی و ذهنی و ابزار بیانی جنبش شد و "سیاستمداران" و متولیان جنبش آن را، به‌عنوان "ایدئولوژی انقلاب" و حتی عامل محرک "انقلاب" تحمیل کردند و از آن ایدئولوژی حکومت - در نتیجه ایدئولوژی حاکم - را ساختند.

اما مساله این است که "ایدئولوژی اسلامی"، چه به عنوان کلیتی مبتنی بر تعالیم دین اسلام، و چه به‌عنوان جهان بینی متکی بر پایگاه طبقاتی و دیدگاه اجتماعی - اقتصادی حکومت جمهوری اسلامی، تمامیتی مشخص و معین و تدوین شده نیست، یا دست کم در زمان مورد بحث ما، یعنی در آغاز به قدرت رسیدن حکومت آیت الله خمینی نبوده است. بارزترین مشخصه یک چنین ایدئولوژی نامعین و تدوین نشده‌ای این است که در رابطه با هر پدیده، با ابهام مواجه است و تنها می‌تواند در باره "محرمات" حکم صادر کند. یعنی از آنجا که فاقد ضابطه‌های مشخصی است که وجوه انطباق هر پدیده را با مختصات جهان بینی خود تعیین کند، تنها در مواردی می‌تواند حکم قاطع صادر کند که پدیده‌ای را مستقیما با جهان بینی خود در تضاد بداند.

فوری ترین پیامد یک چنین دیدگاهی، تعصب و حساسیت در برابر هر پدیده‌ایست که دقیقا با ضابطه‌های شناخته شده منطبق نباشد. اگر بر این موضع گیری فرهنگی حکومت جمهوری اسلامی، خصلت و خاستگاه طبقاتی هیات حاکم و حساسیت طبیعی ناشی از "تازه‌به دوران رسیدگی سیاسی" آن را اضافه کنیم، و این حقیقت را نیز بپذیریم که شرایط خاص کشور و ضعف عمومی نیروهای بدور مانده از قدرت، طبعاً به "انحصار طلبی" گروه‌های حاکم می‌انجامد، می‌توانیم

به چگونگی اعمال نظارت حکومت بر کار مطبوعات پی ببریم .

بلافاصله پس از به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، دوران کوتاه آزادی بی قیومت مطبوعات پایان یافت و فعالیت‌هایی در جهت محدود کردن آزادی مطبوعات و منطبق کردن مشی روزنامه‌ها با ایدئولوژی حاکم آغاز شد. در این راه، مشخص‌ترین و متداول‌ترین شیوه‌ای که مورد استفاده قرار می‌گرفت، اعمال فشار به روزنامه‌ها از طریق افراد و گروه‌های معترض به دفتر روزنامه‌بود. همانگونه که گفتیم، سازمانی دولتی که مستقیماً و علناً کار روزنامه‌ها را زیر نظر بگیرد و امری نهی کند بوجود نیامده‌بود. اما افراد و گروه‌هایی تقریباً هر روز به دفتر روزنامه مراجعه می‌کردند - و گاه هجوم می‌بردند - و به این یا آن مطلب روزنامه‌ها، که مغایر با مشی ایدئولوژی حاکم بود اعتراض میکردند. کثرت این مراجعات، و شیوه‌های مشابهی که برای به راه آوردن، تهدید و ارعاب و یا توبیخ روزنامه نگاران بکار برده میشد، بر اثر تداوم، بصورت رویه‌ای مشخص، با تاکتیکهای مشخص درآمد.

قصد ما به هیچ‌وجه این نیست که هر حرکت اعتراض‌آمیز نسبت به روزنامه‌های پس از قیام بهمن ماه را بخشی از اعمال فشارهای حساب شده گروه‌های حاکم علیه روزنامه‌ها عنوان کنیم. همچنین سر آن نداریم که بگوئیم که هر اعتراض فرد یا گروه مسلمان مومنی به این یا آن مطلب روزنامه‌ها، پیروی آگاهانه یا ناخودآگاه از ایدئولوژی حکومت بوده است. واقعیت این است که تغییرات سریع دوران جنبش، بهم خوردن بسیاری از ضابطه‌ها و برداشت‌های متداول و عادی شده دوران طولانی حکومت پهلوی، امکانات نامتناسب حرفه‌ای روزنامه نگاری در مقایسه با عظمت صحنه رویدادها و بسیاری دیگر از مسائل خاص آن دوران انقلابی، بسیاری اشتباه‌ها و لغزش‌های روزنامه‌ها را ممکن و بلکه اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. اختلاف گرایش‌های سیاسی نیز، که کم‌کم خود می‌نمایاند، می‌توانست انگیزه‌ای بدیهی - و حقانی - برای نارضایتی بسیاری از مردم از روزنامه‌ها و در نتیجه اعتراض آنان بدانها باشد. همچنین، این اصل را نیز که بسیاری از روزنامه نگاران منصف و منطقی بدان معترفند، یک بار و برای همیشه بپذیریم که روزنامه‌ها و روزنامه نگارانی که سالها در هوای خفقانی رژیم پهلوی زیسته و رشد کیفی ناچیزی یافته بودند، توانایی آن را نداشتند که با آن

سرعتی که از آنان خواسته میشد ، خود را با شرایط کاملا بیسابقه پیرامون خود منطبق کنند . در نتیجه ، مواردی که نارضایی مردم از روزنامه ها را برانگیزد بسیار دیده میشد ، و مراجعه گروههای مردم به روزنامه برای اعتراض به بعضی مطالب آنها کم نبود . و نکته بسیار پر مفهوم آن که ، نخستین اعتراضات اصیل مردم نسبت به روزنامه ها ، و بویژه نسبت به کیهان ، این بود که مطالب خود را در جهت مصالح دولت - یعنی دولت موقت اسلامی - سانسور می - کنند (!) و این شاید قوت قلبی برای کسانی باشد که معتقدند آگاهی مردم ، علیرغم تمام سنگینی ایدئولوژی حاکم ، راه درست خویش را می شناسد و دنبال می کند .

با قبول اصلت و حقانیت بسیاری از اعتراض ها که به روزنامه های پس از قیام بهمن ماه میشد ، به فشارهایی بردازیم که با ظاهر حقانی و با بهره گیری از نقطه ضعف های روزنامه ها که بر شمردیم ، اما با هدف مهار کردن ، به راه آوردن ، و در نهایت غضب و تصرف روزنامه ها اعمال میشد . به مثالی مشخص در این زمینه توجه کنید :

در روز چهارشنبه ۲۷ دی ۱۳۵۷ ، یعنی تقریباً یک ماه پیش از بقدرت رسیدن دولت موقت اسلامی ، و چند روز پس از پایان اعتصاب مطبوعات ، گروهی چند هزار نفری که خود را " اهالی غرب تهران " معرفی می کردند ، در برابر اداره روزنامه کیهان جمع شدند . در صفحه اول کیهان شماره ۱۰۶۱۵ (چاپ همان روز) آمده است که این گروه ، ضمن طرد خبرگزاریهای بین المللی که همه وابسته به سیا و امپریالیسم هستند ، خواستار ایجاد یک " خبرگزاری - انقلابی اسلامی " اند تا بدور از نفوذ خبرگزاریهای بین المللی در نشر اخبار بکوشد .

این ، خواستی حقانی بود که روزنامه نگاران کیهان را ، به گفته خودشان ، بسیار تحت تاثیر گذاشت . و گروه عظیم " اهالی غرب تهران " پس از اعلام این خواست و شنیدن توضیحات تایید آمیز یکی از روزنامه نگاران کیهان در این زمینه ، برگشتند و به راه خود رفتند . اما اینکه مبتکر و گرداننده اجتماع " اهالی غرب تهران " در برابر روزنامه کیهان ، شخصی بنام آقای محمد مبلغی اسلامی بوده است به این اجتماع مفهومی خاص میدهد و نشانگر آن است که هدف از

مراجعه آن گروه بزرگ به کیهان ، تنها اعلام خواست حقانی ایجاد یک خبرگزاری مستقل و غیر امپریالیستی نبوده ، بلکه این اجتماع ، بخشی از طرح بس بزرگتری را برای اعمال فشار بر موسسه کیهان ، در جهت هدفی که خواهیم گفت ، تشکیل میداده است . در واقع ، آقای محمد مبلغی اسلامی ، پس از آن بارها و با انگیزه های متفاوتی چه تنها و چه در راس گروههایی از " اهالی غرب تهران " برای اعتراض به مطالب روزنامه کیهان به محل این روزنامه مراجعه کرد و حتی یک بار برای گروهی از دانشجویان دختر و پسر که در محل کیهان متحصن شده بودند وسائل خواب و خوراک آورد . این دانشجویان مسلمان ، خواهان آن بودند که بیانیه بیست و یک صفحه ای شان مبنی بر اعتراض بر خط مشی منافقانه کیهان یک جا و در یک شماره چاپ شود (!) و پس از یک شب و یک روز تحصن در کیهان و بحث های پایان ناپذیر مسوؤلان روزنامه در باره عدم امکان چاپ بیانیه ای آنچنان دراز ، تحصن خود را شکستند و رفتند . اما " مراجعات " مکرر محمد مبلغی اسلامی برای اعمال فشار به کیهان چه مفهومی می توانست داشته باشد ؟ واقعیت این است که او ، که یکی از گردانندگان فعالیت های فرهنگی مسجد مهدی در تهران ویلا (غرب تهران) است ، یکی از نزدیکان ابوالحسن بنی صدر ، و یکی از دستیاران او در روزنامه " انقلاب اسلامی " است . نکته اینجاست که " مراجعات " مکرر مبلغی اسلامی به کیهان برای " اعتراض به خط مشی منافقانه " این روزنامه ، درست در هنگامی صورت می گرفت که فکر ایجاد روزنامه ای توسط بنی صدر قوام می یافت و مساله پیدا کردن چاپخانه ای برای این روزنامه ، می بایست هر چه زودتر و آسان تر حل شود . در همین زمان یکی از متداول ترین شعارهایی که گروههای معترض در برابر ساختمان کیهان بر زبان می آوردند این بود :

کیهان و آیندگان نابود باید گردد !

روزنامه بنی صدر ایجاد باید گردد !

همچنین ، یکی از موضوع هایی که مرتب در بحث میان گروههای معترض به کیهان و روزنامه نگاران کیهانی مطرح میشد این بود که " چرا گروههای چپی و منافق می توانند اینهمه روزنامه منتشر کنند و بنی صدر نمی تواند ؟ " در آغاز ، باور همگانی این بود که بنی صدر قصد آن دارد که بر خود

روزنامه کیهان چنگ اندازد و در راس آن قرار گیرد. خود او بارها در جواب سئوالهایی در این باره، تلویحا چنین تمایلی را تایید کرده و یا دستکم هیچگاه آن را حاشا نکرده بود. حتی یک بار، در سخنرانی پر تشنجی که بدعوت انجمن اسلامی کارکنان کیهان در محل این روزنامه ایراد کرد - و آقای مبلغی اسلامی نیز در آن حضور داشت - در جواب سئوالی گفت: "من هر وقت بخواهم می توانم به کیهان بیایم".

کمی بعد، بنا به دلایلی بیش از حد بدبهی، بنی صدر بر آن شد که روزنامه دیگری را تاسیس و کیهان را بحال خود رها کند و با گشایش حسابی بانکی به جمع آوری کمک های مردم برای این کار پرداخت. اکنون پیدا کردن چاپخانه ای برای "روزنامه بنی صدر"، که او می خواست با بیش از یک میلیون تیراژ (!) چاپ کند، مساله اصلی بود. مذاکرات بنی صدر و دستیارانش با مدیران فنی چاپخانه کیهان، بدلیل عدم انطباق شرایط این چاپخانه با توقعات بنی صدر، و شاید بدلیل اینکه کمک های مردم به حساب بانکی بنی - صدر کم کم مبلغ قابل توجهی میشد و خریدن چاپخانه ای مستقل را ممکن می کرد، بی نتیجه ماند. یکی از همکاران بنی صدر در این مذاکرات آقای محمد مبلغی اسلامی بود. که بعد ها نیز یکی از همکاران نزدیک روزنامه انقلاب اسلامی شد.

اعمال فشار بر کیهان تنها برای "کمک" به "روزنامه بنی صدر" صورت نمی گرفت. گروههای دیگری از حکومت گران و یا وابستگان به حکومت، از جمله از بازار تهران و سران قم متوجه اهمیت روزنامه کیهان شده بودند و در جهت از پای درآوردن و سپس غصب آن می کوشیدند، و همانگونه که بعدها دیده شد، سرانجام نیز این عده اخیر موفق شدند. اما علیرغم تضادها و کشمکش هایی که میان مدعیان وجود داشت، تاکتیک ها عینا یکی بود و از هر وسیله ای در راه این هدف استفاده میشد. و اگر همیشه یافتن انگیزه هایی حقانی چون "درخواست ایجاد یک خبرگزاری اسلامی" ممکن نبود بهانه های دیگری یافت می شد. همچنین، اگر "اهالی غرب تهران" هر روز نمی توانستند به روزنامه کیهان مراجعه کنند، گروههای دیگری بودند که این وظیفه را داوطلبانه - یا بادستمزدی مناسب! - انجام میدادند. این گروه اخیر، آنچنان در "مراجعه"

به کیهان ثابت قدم بودند که روزنامه نگاران کیهان کم کم قیافه های بسیاری از آنان را می شناختند و حتی با چند تن از آنان ، بدلیل تداوم برخورد ، سلام و علیک پیدا کرده بودند! (۱)

می گفتیم که بهانه های اعمال فشار بر کیهان - و روزنامه های دیگر - همواره منطقی نبود . بلکه بر عکس ، بسیاری از این بهانه ها آنچنان بیجا و تحریک آمیز بود که وجود طرح و نقشه ای در پس آنها را ، برای هر کس بدیهی می کرد .

در روز سه شنبه پانزده اسفند ۵۷ ، آیت الله خمینی در نطق بسیار تفدی در قم ، به ضعف دولت بازرگان حمله کرد و گفت که اعضای این دولت کاخ نشین شده اند و وزارتخانه ها پر از زنان لخت و برهنه است ، و زنها باید از این پس با حجاب اسلامی به وزارتخانه ها بروند

انعکاس این خبر در روزنامه ها موج مخالفت زنان را برانگیخت و تظاهراتی را بدنبال آورد که در جریان آن چند نفر زخمی شدند . بر اثر این مقاومت ، بدنبال رفع و رجوع های بعضی از شخصیت ها و از جمله آیت الله طالقانی ، مساله حجاب زنان کارمند مسکوت ماند و کم کم فراموش شد . اما بهر حال گفته آیت الله خمینی و واکنش شدید زنان ، بحرانی جدی را بوجود آورده بود . بمدت چند روز ، گروههایی در برابر روزنامه اجتماع کرده ، این روزنامه ها را مسئول بوجود آوردن "بحران چادر" عنوان کردند! حال آنکه مثلا روزنامه کیهان تیتتر بسیار کوچکی را در صفحه اول خود به گفته آیت الله خمینی اختصاص داده بود و ادعای معترضان به اینکه این روزنامه در بزرگ کردن مساله چادر دست داشته است بکلی بی اساس بود (۲)

(۱) در همه عکس هایی که روزنامه نگاران آیندگان از تظاهرات هر روزه "مردم" در برابر این روزنامه گرفته اند ، گروهی چند ده نفری با قیافه های آشنا ، همواره حضور دارند . آیندگانی ها نیز با بسیاری از این مراجعان سلام و علیک بهم زده بودند .

(۲) صفحه اول کیهان شماره ۱۰۶۵۵ - چهارشنبه ۱۶ اسفند ۵۷ . تیتتر فرعی دو ستونی : "امام خمینی : زنها باید با حجاب به وزارتخانه ها بروند ."

در صفحه اول همین شماره روزنامه کیهان، تیتیر دو ستونی دیگری بود که تا مدتها یکی از موضوع های مورد اعتراض گروههایی بود که به کیهان مراجعه می - کردند و کیهانی ها را " چپی " ، " منافق " و توطئه گر می خواندند . این تیتیر که خبر از انتصاب ظاهر احمدزاده به استانداری خراسان می داد چنین بود :

پدر احمدزاده ها استاندار خراسان شد

زیر این تیتیر و در کنار عکس استاندار تازه خراسان چنین نوشته شده بود :
ظاهر احمدزاده سالها در زندان بود و دو پسرش که چریک فدائی بوده اند شهید شده اند .

ظاهرا ، آنچه اعتراض به این تیتیر را بر می انگیخت این بود که در آن ، به این واقعیت که آقای احمدزاده پدر دو چریک فدایی بوده است بیشتر اهمیت داده میشد تا اینکه او به استانداری خراسان منصوب شده است . اما به گمان ما دلیل واقعی اعتراض گروهها به این تیتیر این بود که آشکارا از احترام و "سمپاتی" نویسنده تیتیر نسبت به " احمدزاده ها " حکایت می کرد . و این ، در آن روزها و آن شرایط ، یکی از بهترین دستاویزها برای حمله به روزنامه ها بود . شاید برای نویسنده تیتیر ، آنچه مهم بوده بیان این واقعیت بود که " ببینید روزگار چگونه تغییر کرده که مردی که سالها به عنوان خرابکار در زندان بوده و دو پسر به اصطلاح خرابکارش نیز کشته شده اند ، اکنون به اداره یکی از بزرگترین استان های کشور منصوب میشود " . و این ، از دید صرفا روزنامه نگاری انصافا خبر جالبی است . اما برای گروههایی که در جهت اثبات توطئه گری یک روزنامه - و در نتیجه توجیه سرکوب و غصب آن - می کوشند ، این تیتیر دستاویزی برای اثبات طرفداری روزنامه از احمدزاده ها ، یعنی از چریک های فدایی ، یعنی از مارکسیسم ، یعنی مخالفت با حکومت اسلامی است .
اثبات " چپ گرایی " روزنامه کیهان (۱) اصلی ترین هدف کسانی بود که

(۱) توجه داشته باشید که موضوع اصلی پژوهش ما روزنامه کیهان است . و گرنه لازم می بود که در همه موارد بحثمان در این زمینه ، از روزنامه های دیگر و بخصوص آیندگان نیز نام ببریم .

بر آن اعمال فشار می‌کردند، چرا که " چپ‌گرایی " روزنامه ای " عمومی " و " بی طرف " چون کیهان ، خود بخود به معنی " منافق " و " توطئه‌گر " بودن آن نیز هست و هر عقوبتی در باره آن ، از جمله غصب و تصرف آن بدست " دولت " را توجیه می‌کند .

بنابراین ، تقریباً تمامی اعتراض‌هایی که به کیهان میشد به این بهانه بود که این یا آن حرکت روزنامه از چپ‌گرا بودن روزنامه نگاران آن حکایت می‌کند و موید توطئه آنان برای دامن زدن به ناآرامی‌ها و تقویت دشمنان حکومت اسلامی است .

مدتها پیش از آنکه فراندوم دوازده فروردین ۵۸ به افسانه‌دولتی " یک درصدی بودن نیروهای چپ " رسمیت قانونی ببخشد ، چنین تناسبی در تظاهرات علیه روزنامه کیهان عنوان میشد . معترضان مدعی بودند که بر اساس اینکه تعداد نیروهای چپ‌گرا یک درصد کل جمعیت کشور است ، هر شماره روزنامه باید یک در صد فضای خود ، یعنی فقط چند خط (!) را به انعکاس اخبار و نظرات غیر اسلامی ، اختصاص دهد. از این رو، یکی از رایج‌ترین خرده‌هایی که به کیهانی‌ها گرفته میشد ، حضور مداوم محمود اعتمادزاده (به‌آذین) مترجم معروف ، در صفحات روزنامه بود (۱)

یکی از مشخص‌ترین موارد اتهام چپ‌گرایی روزنامه کیهان ، به خبر این روزنامه در باره اعلام تشکیل " جبهه دمکراتیک ملی " مربوط میشود . این روزنامه در شماره ۱۰۶۵۴ روز سه شنبه ۱۵ اسفند ۵۷ خود ، به تفصیل از تشکیل " جبهه دمکراتیک ملی " خبر داد که در زمان خود تحول مهمی بود و در اجتماع عظیم مردم بر مزار دکتر محمد مصدق اعلام شد . آنچه اتهام کیهان را در این مورد سنگین‌تر می‌کرد این بود که روزنامه نگاران کیهان یا بدلیل دستپاچگی و آشفتگی کار و یا بدلیل اهمیتی که برای موضوع قائل بوده اند ، خواست‌های " جبهه دمکراتیک ملی " را یک بار بصورت تیترو فرعی در صفحه اول ، یک بار بصورت متن کامل بیانیه در صفحه دوم (در کادر) و یک بار نیز

(۱) در صفحه‌های پیش‌گفته‌ایم که چرا بعضی از مخالفان کیهان آن‌را "به‌آذین‌نامه" می‌خواندند .

ضمن سخنان هدایت الله متین دفتری ، یکی از موسسان " جبهه " در صفحه سوم روزنامه خود آورده بودند . چند گروه برای اعتراض به این امر در مقابل روزنامه کیهان حضور یافتند و این ، یکی از موارد اتهامی بود که بر پرونده قطور کیهان افزوده شد .

یکی دیگر از عمده ترین اتهام هایی که به کیهان وارد میشد و موضوع تظاهرات مکرر در برابر ساختمان این روزنامه بود ، این بود که " کیهان روحیه انقلابی مردم را ضعیف و مردم را نسبت به انقلاب دلسرد می کند " . نظری به واقعیت های روز و نحوه انعکاس آنها در روزنامه کیهان نشان میدهد که اعمال غرض یا توطئه کیهان در این زمینه کاملاً بی اساس و تنها جرم این روزنامه ، به مانند همه روزنامه های آن زمان ، این بوده که منعکس کننده تصمیم ها و اقدام های حاکم بوده است . تصمیم ها و اقدام هایی که بدلیل نابجایی و نارسایی خود ، واکنش های نامساعدی را در داخل و خارج کشور بدنبال می آورده و بنابراین ، یافتن نهادی را که همه کاسه و کوزه را بتوان بز سر آن شکست ایجاب می کرده است ، و چه نهادی بهتر از روزنامه هایی که هم از قبل به توطئه گری و نفاق افکنی متهم اند و هم باید دیر یا زود بتصرف درآیند . و بنا براین ، تنها انعکاس اقدامات اعتراض انگیز دولت در روزنامه ها ، خود انگیزه تازه ای برای اعتراض به خط مش روزنامه ها ، و اعمال فشار بر آنها میشد . مورد " حجاب زنان " را گفتیم ، و اینکه اعتراض هایی که در ایران و در خارج از کشور نسبت به آن شد ، مسئولان حکومت را بر آن داشت که جنجال ناشی از آن را به گردن روزنامه ها اندازند . یک مورد مشابه ، زمانی بود که آیت الله خمینی گوشت بیخ زده را حرام اعلام کرد (۱) ، در حالیکه انبارهای کشور پر از گوشت بیخ زده بود و تامین فوری گوشت تازه ، برای دولت به هیچ وجه امکان نداشت . این بار نیز طبعاً به روزنامه ها اعتراض شد که این خبر را " بزرگ کرده اند " . موارد بیشماری چون این را میتوان بر شمرد که تنها انعکاس بی غرضانه خبرهای کشور ، که تنها حاکی از نابسامانی امور ، بی لیاقتی مسئولان و نادرستی تصمیمات و اقدامات دولت بوده اعتراض شدید روزنامه ها را بدنبال داشته است . از این نظر شاید بتوان گفت که

در مدتی که از استقرار حکومت اسلامی در ایران گذشته، هیچ چیز به اندازه بیان ساده و بی‌پیرایه واقعیت و حقیقت برای روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران ایرانی گران تمام نشده است.

در چنین شرایطی، طبیعی است که بعضی آزادی‌هایی که روزنامه‌نگاران خوشباور بخود می‌دادند نیز با واکنش سریع و خشن روبرو میشد. مقامات جمهوری اسلامی در آغاز کار، بارها اعلام کردند که گفتن نقایص و حتی انتقاد از دولت، یکی از وظایف شرعی هر کس است. و حتی آیت‌الله خمینی یک بار دستور ایجاد وزارتخانه‌ای بنام "وزارت امر بمعروف و نهی از منکر" را صادر کرد. در نخستین روزهای حکومت اسلامی، روزنامه‌نگارانی که این اصل ادعایی ایدئولوژی جمهوری اسلامی را باور کرده بودند با چند واکنش تند و بشدت مایوس‌کننده روبرو شدند. به این نمونه بارز توجه کنید:

در صفحه آخر شماره ۱۰۶۵۹ کیهان روز دوشنبه ۲۱ اسفند ۵۷، خبری از میز گردی آمده که مجله آمریکایی "تایم" برای بحث در باره مسائل منطقه خاورمیانه (ایران، مصر، پاکستان، ترکیه...) تشکیل داده است. در این میز گرد، کارشناسان آمریکایی، از جمله ریچارد هلمز، رئیس پیشین "سیا" و سفیر پیشین آمریکا در ایران شرکت داشته‌اند و یکی از این کارشناسان، بنام جیمزبیل، درباره رهبران دولت تازه‌روی کار آمده ایران اظهار نظر کرده است.

تیتیر مربوط به این خبر، که در دستون در صفحه اول روزنامه آمده چنین است:

کارشناس آمریکایی: با چند رهبر ایرانی می‌توان کنار آمد.

یک تیتیر فرعی یک ستونی نیز از کارشناس آمریکایی چنین نقل قول می‌کند:

"دکتر یزدی طرفدار آمریکاست و امیران نظام هر چه بخواهید آمریکائیت"

این تیتیر و خبر یکی از خشن‌ترین تظاهرات جلوی اداره کیهان را بدنبال آورد. معترضان مدعی بودند که روزنامه‌نگاران توطئه‌گر کیهان، با توهین کردن به دو تن از مقامات دولت منصوب امام، قصد تضعیف دولت و دلسرد کردن ملت را داشته‌اند. (۱) چند تن از معترضان کوشیدند که یکی از اعضای شورای سردبیری

(۱) چند ماه بعد، دکتر یزدی، همراه با دولت‌بازرگان، به اتهام سازش با آمریکا برکنار شد و امیران نظام، با اتهام جاسوسی برای آمریکا به زندان افتاد.

کیهان را که برای ادای توضیح بمیان گروه معترض رفته بود دستگیر کنند و به کمپته ببرند .

اعتراض ها تنها به مسائل جدی و سیاسی مربوط نمیشد . چند تکه کوچک ، که در نیمه دوم اسفند ۵۷ از هادی خرسندی ، طنز نویس اجتماعی در صفحه دوم روزنامه کیهان چاپ شد ، بازگروههای معترض را به اداره کیهان کشاند .

خرسندی ، نویسنده قدیمی "اطلاعات" که ظاهرا عذرش را از این روزنامه خواسته بودند ، به کیهان رفت ، اما بیش از چند روزنماند و بر اثر "مراجعات" گروههای معترض ، از کیهان ، و از ایران رفت . یک بار ، یکی از گروههایی که برای اعتراض به نوشته های او به کیهان رفته بود ، علنا تمایل خود را به کشتن خرسندی اعلام کرد .

مراجعه به کیهان - و طبعاً دیگر روزنامه های آن زمان - گاه حتی بدون بهانه و انگیزه شخصی صورت می گرفت . به گفته یکی از نگهبانان محوطه کیهان ، یک بار گروهی تقریباً صد نفری ، در حدود ساعت شش بعد از ظهر در برابر کیهان اجتماع کردند ، اما هنگامی که نگهبانان به آنان گفت که روزنامه نگاران کیهان در حدود ساعت یک کار خود را تمام می کنند و می روند ، تازه متوجه شدند که باید در برابر روزنامه آیندگان اجتماع می کرده اند که روزنامه نگاران شبها کار می کنند . سپس ، پس از چند لحظه مشورت بسوی آیندگان روان شدند . همچنین بارها اتفاق می افتاد که گروههای معترض ، در برابر مثلا روزنامه کیهان ، از مطالبی خرده می گرفتند که در روزنامه دیگری ، مثلا اطلاعات و عمدتاً آیندگان ، نوشته شده بود . در زمانی که روزنامه کیهان در ۸ صفحه منتشر میشد ، بارها از زبان معترضان شنیده میشد که "هر دوازده صفحه کیهان در دست کمونیست هاست" ! (در این زمان ، آیندگان عموماً در دوازده صفحه منتشر میشد)

یکی از روزنامه نگاران سابق کیهان ، که در غروب یکی از روزهای فروردین ۵۸ از برابر پارک چهار راه انقلاب - مصدق می گذشته ، شاهد گفتگوی چند نفری بوده است که بین خود ، در باره اینکه به کجا بروند جرو بحث می کرده اند . و پس از آنکه یکی از آنان بقیه را متقاعد می کند که "تظاهرات دانشگاه تمام شده" تصمیم می گیرند که "سری به کیهان بزنند" . این روزنامه نگار مدعی است که یکی

دو تن از این گروه را از آن پس در بیشتر تظاهرات گروههای معروف به "حزب
اللہی" دیده است.

اعتراض و اعمال فشار به کیهان و روزنامه های دیگر، فقط کار گروههای
ناشناس و "داوطلب" نبود. بسیاری از شخصیت های سرشناس چون فخرالدین
حجازی، حجت الاسلام فلسفی، هادی غفاری، دکتر مفتاح، دکتر بهشتی، صادق
قطب زاده و ابوالحسن بنی صدر در سخنرانی ها و نوشته های خود فعالانه در این
راه می کوشیدند. بعضی از اینان چون بهشتی، بنی صدر، مفتاح و حجازی، با
استفاده از مقام خود و شرایط موجود، بهترین جا برای حمله های آتش افروزانه
علیه روزنامه ها را داخل خود این روزنامه ها می دانستند و اغلب برای "ارشاد"
روزنامه نگاران، به محل روزنامه ها می رفتند و سخنرانی می کردند.

اعمال فشار بر روزنامه ها تنها با موعظه و تظاهرات صورت نمی گرفت، در
تهران و بخصوص شهرستانها، بارها به "کیوسک" ها و مغازه های روزنامه فروشان
حمله شد و چند بار دفترهای نمایندگان روزنامه ها - و بویژه روزنامه آیندگان -
بکلی منهدم شد. (۱) در چند شهرستان، روحانیون این یا آن روزنامه را تحریم
کردند و یا شایعه تحریم روزنامه ها، عملاً به طرد آنها از سوی بعضی از گروهها
انجامید. معروف ترین مورد، تحریم روزنامه آیندگان توسط آیت الله خمینی بود
که کارکنان آیندگان را واداشت که از ترس واکنش های مردم، خود یک بار
روزنامه خود را تعطیل کنند. پراکندن شایعه تحریم روزنامه ها نیز حربه ای برای
اعمال فشار بر آنها بود. گسترش این شایعه ها بحدی بود که، بارها خود مقامات
دولتی و روحانی آن را تکذیب کردند. (۲) میزان فشار بر روزنامه کوچک پیغام
امروز بدانجا رسید که روزنامه نگاران آن، دفتر روزنامه را تخلیه کردند و مخفی

(۱) بعنوان نمونه، به نامه سرگشاده "نویسندگان و هنرمندان پیشرو ایران"
و فهرست ضمیمه آن رجوع کنید:

آیندگان شماره ۳۳۳۶ - چهارشنبه ۲۹ فروردین ۵۸ - صفحه ۸
(۲) تنها بعنوان نمونه، به کیهان شماره ۱۰۶۵۳ دوشنبه ۱۴ اسفند ۵۷ مراجعه
کنید:

آیت الله خادمی: روزنامه ها تحریم نشده اند" - صفحه اول

شدند. رضا مرزبان، روزنامه‌نگار قدیمی و مسئول پیغام امروز، بدنبال حکم تعقیبی که برای او توسط دادستان کل انقلاب صادر شد، هنوز در اختفا بسر می‌برد.

زمینه داخلی بحران کیهان

همزمان با فشارهایی که از بیرون بر موسسه کیهان و بویژه بر روزنامه‌نگاران آن اعمال میشد بحران داخلی شدیدی نیز بر این موسسه چیره بود که نیروهای فشار بیرونی با دقت و ظرافت و با پشتکار خلل ناپذیری از آن استفاده می‌کردند و آنرا در جهت هدف نهائی خود یعنی غصب روزنامه کیهان، تقویت و هدایت می‌کردند.

زمینه اصلی بحران داخلی کیهان، مشکلات مالی قابل ملاحظه‌ای بود که از تغییر نسبتا ناگهانی شرایط کلی فعالیت مطبوعاتی ناشی میشد. این بحران مالی آنچنان عمیق بود که موسسه بسیار سودآوری چون کیهان، حتی برای پرداخت دستمزد کارکنان خود با مشکل روبرو میشد. دلایل اصلی بحران مالی کیهان اینهاست:

رکود فعالیتهای اقتصادی کشور - در آخرین ماههای جنبش ضد سلطنتی و نیز پس از بروی کار آمدن حکومت اسلامی، فعالیتهای اقتصادی کشور رکودی قابل ملاحظه داشت که اثری مستقیم بر درآمدهای موسسات مطبوعاتی میگذاشت. کاهش تولید ناشی از اعتصابها و کم کاریها، فرار سرمایه‌ها، تعطیل شدن بسیاری از موسسات وابسته دربار و وابستگان رژیم پهلوی کاهش فعالیتهای بازار، کاهش مبادلات عمومی که خاص دورانهای بحران اجتماعی است، کاهش تولید ناشی از نقل و انتقال مالکیت و بویژه مصادره موسسات صنعتی همه و همه موجب آن میشد که روزنامه‌ها از اصلی ترین و شاید تنها ممر درآمد خود یعنی آگهی های تجارتي محروم بمانند. در اواخر سال ۱۳۵۷، گاه اتفاق می‌افتاد که روزنامه کیهان در ۸ صفحه تقریبا بدون آگهی - باستثنای آگهی های تسلیت و ترحیم که به همت ارتش و نیروهای انتظامی پهلوی، رونق داشت - چاپ شود. حال آنکه در زمان پهلوی روزنامه‌ها اغلب با ۱۲ صفحه آگهی و حتی بیشتر از آن چاپ میشدند. در موقعیتهای خاصی چون ششم بهمن (سالروز " انقلاب سفید)، چهارم

آبان (زادروز "شاه") ، بیست و هشتم مرداد (سالروز کودتای ۱۳۳۲) و دیگر " جشن " هائیکه تعداد آنها هر سال بیشتر میشد ، روزنامه‌ها گاهی تا ۴۸ صفحه آگهی‌های تبریک چاپ میکردند . این آگهی‌ها که بارزترین نشانه ریخت‌وپاشهای موسسات ایرانی از خوان یغمای سالهای آخر حکومت پهلویست ، درآمدهای کلانی را نصیب موسسات مطبوعاتی میکرد . و ما اطمینان داریم که بر سر کسب این درآمدها ، توافقی ضمنی میان موسسات مطبوعاتی و موسسات تولیدی کشور وجود داشته است . " روز مادر " یکی از مشخص‌ترین نمونه‌های همدستی ضمنی نهادهای تبلیغاتی (مطبوعات) و موسسات بازرگانی برای دامن زدن به یک حرکت مصرفی بود . بر اثر القای مطبوعات ، " روز مادر " - که گویا روز تولد مادر محمد رضا پهلوی بود - کم کم بصورت روزی برای هدیه دادن به مادران درآمد ، هدیه‌هایی که تقریباً همیشه از فرآورده‌های مصرفی بود . بدیهی است که بخشی از درآمد کلان موسسات بازرگانی از " روز مادر " بصورت آگهی کالاهای مناسب برای هدیه کردن در این روز ، به صندوق موسسات مطبوعاتی واریز میشد .

رکود فعالیتهای صنعتی و اقتصادی به رکود کلی مبادلات عمومی میانجامید و این نیز ، روزنامه‌ها را از یکی از مهمترین درآمدهایشان یعنی آگهی‌های کوچک معروف به " نیازمندیها " محروم میکرد . کاهش نیازمندیها ، اثر جنبی دیگری نیز داشت و آن اینکه تیراژ روزنامه‌ها را نیز پائین میآورد و بر تکفروشی روزنامه‌ها نیز اثری نامساعد میگذاشت . چرا که میدانیم در آن زمان بخشی از خوانندگان روزنامه‌های بزرگ ، تنها برای مراجعه به نیازمندیها روزنامه میخریدند .

در اینجا ذکر نکته‌ای فرعی اما مهم ضروریست . پس از پایان اعتصاب دوم مطبوعات ، سازمان آگهی‌های روزنامه کیهان همچنان و تا مدتها پس از روی کار آمدن حکومت اسلامی به کم کاری ادامه داد . کارکنان این سازمان ، ظاهراً بسیاری از کالاها و موسسات تولید کننده آنها را ضد انقلابی میدانستند و از قبول آگهی آنها سر باز میزدند . آنان همچنین عنوان میکردند که روزنامه باید محل درج اخبار و نظرات ونه وسیله رواج کالاهای مصرفی باشد . این موضعگیری شاید در ظاهر بجا و حقانی باشد اما شواهدی حاکیست که در ادامه و هدایت کم کاری سازمان آگهیهای روزنامه کیهان ، عناصری از نیروهای فشار بیرونی و درونی روزنامه کیهان دست داشته و برای بزانو درآوردن و در نتیجه تسهیل تصرف کیهان

از این کم کاری استفاده کرده‌اند. از جمله دلایلی که این گمان ما را توجیه می‌کند یکی این است که کارکنان اعتصابی سازمان آگهی‌های روزنامه، از قبول آگهی-هائی نیز که از هر نقطه نظر "شرعی" است، بمانند آگهی‌های اجاره و کاریابی و خدمات خودداری میکردند. دیگر آنکه بسیاری از کارکنان آگهی‌های کیهان، گذشته از شرکت مستقیمی که در فساد و سواستفاده‌های مالی روزنامه در رژیم گذشته داشته‌اند، از فعالترین عناصر "انجمن اسلامی کارکنان کیهان" بودند که نقش آن بعنوان "ستون پنجم" نیروهای فشارخارجی در داخل روزنامه رابعدا خواهیم گفت. این عده همچنین بارها در جریان اعتصاب دو ماهه مطبوعات دست به کارشکنی زدند و خواهان پایان اعتصاب و از سر گرفتن فعالیتهای پر درآمد خود بودند. اما مهمتر اینکه دایره نیازمندیهای کیهان، چندین میلیون تومان به موسسه بدهکار بود و شروع کار آن می‌بایست خواه ناخواه با پرداخت این بدهی همراه باشد. بعبارت روشنتر، کارمندان دایره نیازمندیهای کیهان که مامور جمع آوری آگهیها و نیازمندیها هستند و در اینراه درصد مشخصی را بعنوان "پورسانتاز" دریافت میکنند، مدتها از پرداخت وجوه جمع آوری شده آگهی-ها به صندوق موسسه خودداری کرده، و آگهی‌هائی را که خود پول آنرا دریافت کرده بودند، در روزنامه بطور نسیه به چاپ رسانده بودند. مجموعه قیمت این آگهی‌های نسیه مبلغی نزدیک به ۲۰ میلیون تومان میشد که موسسه از دایره نیازمندیها طلبکار بود. چاپ آگهی‌های تازه‌ای که ممکن بود از طرف کارمندان نیازمندیها جمع آوری شود، در گرو پرداخت این بدهیها بود و این شاید مهم-ترین انگیزه "اعتصاب" ظاهرا میهن پرستانه و "مکتبی" نیازمندیهای کیهان باشد.

یکی دیگر از پیامدهای طبیعی جنبش ضد سلطنتی، رکود فعالیت سازمانها و موسسات دولتی، و در نتیجه قطع یا کاهش قابل ملاحظه آگهی‌های دولتی بود و میدانیم که درآمد حاصل از چاپ آگهی‌های دولتی چه نقش عمده‌ای در بیلان مالی روزنامه‌های بزرگ داشته است. جنبش ضد سلطنتی و تغییر رژیم، همچنین بسیاری از کمک‌های نهانی و مساعدت‌های مالی دولت نسبت به موسسات بزرگ مطبوعاتی را قطع کرد.

فرار دکتر مصباح زاده و از هم پاشیدگی مدیریت کیهان

در آخرین روزهای رژیم پهلوی، دکتر مصطفی مصباح زاده، سناتور انتصابی شاه، سرمایه دار و زمین خوار بزرگ و صاحب کیهان، همراه با خانواده خود از ایران گریخت. تنی چند از دستیاران او و سران کیهان نیز ناپدید شدند. بدیهی است که گریختن این عده با انتقال مقدار قابل ملاحظه‌ای از اموال و ذخیره‌های نقدی موسسه کیهان همراه بوده است. کوشش ما برای تعیین میزان سرمایه‌ای که بدینگونه از صندوق کیهان منتقل شده، بجائی نرسیده است.

از سوی دیگر بنا به سنت رایج، اداره مالی موسسه عظیم کیهان همواره با یک سلسله عملیات کمابیش غیر قانونی، بر اساس مساعدتهای متقابل، نقل و انتقالات مالی شفاهی و ثبت نشده، مبادلات پولی اعتباری و خصوصی به کمک همدستیها و سواستفاده‌های متقابل و حیل‌های مالیاتی و بانکی همراه بوده است. نخستین و طبیعی ترین نتیجه یک چنین عملیاتی در موسسه کیهان این بود که پس از فرار مصباح زاده صاحب کیهان و دستیاران او، فقط بدهی‌های آنان برای موسسه باقی ماند. میزان این بدهی بویژه باین دلیل قابل ملاحظه است که سران کیهان، عادتاً در رشته‌های متعدد دیگری چون بانکداری، خرید و فروش زمین و مستغلات دست داشته با استفاده از اعتبار کیهان سرمایه گذاری و نقل و انتقال‌هایی کرده بودند که همانگونه که گفتیم پس از فرار آنان، تنها تعهدات و بدهیهای این نوع معاملات برای موسسه کیهان باقی ماند.

بحران پرسنل

کاهش درآمدهای موسسه کیهان موجب شد که گسترش نا متناسب تشکیلات این موسسه و کثرت بیش از حد لازم کارکنان آن بصورت مسئله‌ای حاد و بحران زا مطرح شود و هزینه‌های غیر تولیدی موسسه بعدی تازه و خطرناک بیابد. در موسسه کیهان همواره ریخت و پاشهای بیش از حد لازم وجود داشته است و بدلیل روابط خاص حاکم بر موسسه و عادت‌های ویژه دکتر مصباح زاده و دیگر گردانندگان

این موسسه، افراد متعددی بدون کوچکترین نقشی در تولید روزنامه کیهان، از آن حقوق و مستمری میگرفتند. توضیح بیشتری در باره دلیل دست و دل‌بازیهای گردانندگان کیهان در این مورد، ممکن است بعضی زدوبندهای سیاسی و خصلتهای شخصی مصباح زاده و دیگران را مطرح کند که ذکر آن در شان این کتاب نیست هر چه هست این پرداختها، که پس از فرار مصباح زاده نیز ادامه داشته و شاید هنوز بعضی از آنها ادامه داشته باشد، رقم قابل ملاحظه‌ای را تشکیل میداد. "شورای عالی کارکنان موسسه کیهان" که بمدت کوتاهی پیش از غضب کیهان فعالیت میکرد و همراه با رویدادهای اردیبهشت ۵۸ این روزنامه منحل شد، در بولتن شماره اول خود خبر میدهد که "تنها با قطع حقوق، مستمری و بورس نورچشمی ها ۳۰۰ هزار تومان (در ماه) صرفه جوئی کرده است." (۱)

اما این فقط یک مورد خاص است. در حالیکه بحران "پرسنل" کیهان یک بحران جدی و عمدتاً ناشی از پایان یافتن دوره‌ای بود که موسسه کیهان با اتکا به آن رشد کرده بود. بعبارت دیگر یکی از دلایل اصلی گسترش تشکیلات کیهان، پشتگرمی و اتکای گردانندگان آن به رونق و گرمی بازاری بود که اکنون دیگر وجود نداشت.

سنگین ترین وزنه‌ای که از رژیم گذشته بر دوش کیهان مانده بود و بشدت بر هزینه‌های موسسه تحمیل میشد تشکیلات و کارکنان روزنامه رستاخیز "ارگان حزب فراگیر" شاه بود. روزنامه "رستاخیز" در موسسه کیهان چاپ میشد که با اتکا به این "سفارش" سودآور و با اعتبار، به سرمایه‌گذاری کلان و استخدام گروه‌بزرگی از کارمندان تازه دست زد. به احتمال زیاد، با اتکا به "سفارش" رستاخیز و مساعدتهای مالی علنی و پنهانی مربوط به آن بود که موسسه کیهان سیستم پیچیده و بسیار پرجزجای حروفچینی کامپیوتری "لاینترون" را به ماشین-آلات خود افزود و گروه بزرگی کارگر را برای کار با این سیستم استخدام و تربیت کرد. پس از سقوط رژیم پهلوی و تعطیل روزنامه رستاخیز، این سیستم با همه

(۱) "نامه کیهان" اولین و به احتمال زیاد آخرین بولتن شورای عالی کارکنان

موسسه کیهان سه شنبه ۱۴ فروردین ۱۳۵۸ - صفحه اول

هزینه‌ها و بدهی های خود برای کیهان باقی مانده و کارگران آن نیز بخشی از کارکنان بیکار موسسه را تشکیل می‌دهند. کاهش صفحات روزنامه کیهان و نیز تیراژ بسیار پائین روزنامه "جمهوری اسلامی" که اکنون با استفاده از تجهیزات مربوط به روزنامه رستاخیز چاپ میشود، مانع از آن میشود که سیستم لاینوترون کیهان و تجهیزات ضمیمه آن با حداقل قابل قبول ظرفیت خود کارکنند و بازده باشد. در نتیجه هزینه قابل ملاحظه نگهداری تجهیزات باقیمانده از دوران رستاخیز بر موسسه کیهان سنگینی میکند و یکی از عناصر مهم تولید بحران در داخل موسسه است.

بسیاری دیگر از فعالیتهای جنبی موسسه کیهان نیز بدلیل تغییر شرایط کاهش یافته و یابکی تعطیل شده است. در نتیجه، در حالیکه درآمدهای ناشی از این فعالیتهای قطع شده، هزینه‌های مربوط به آنها (سرمایه گذاری، پرسنل و...) باقی مانده است. روزنامه انگلیسی زبان "کیهان اینترنشنال" که در سالهای آخر رژیم شاه با تیراژ بالا و درآمد قابل ملاحظه‌ای چاپ میشد، پس از استقرار حکومت اسلامی، بر اثر کاهش تیراژ تعطیل شد. نشریه "کیهان هوائی" نیز که با هزینه‌زیاد برای خارج از کشور چاپ میشد، همین سرنوشت را یافت. نشریات دیگر کیهان (زن‌روز، کیهان بچه‌ها و کیهان ورزشی) نیز که زمانی به تأمین هزینه‌های موسسه کمک میکردند، اکنون دچار بحران‌اند و بر دوش آن سنگینی میکنند.

مسائل انسانی

پس از قیام بهمن ۵۷ و بروی کار آمدن حکومت اسلامی، یک سلسله مسائل انسانی در موسسه کیهان بمانند هر موسسه بزرگ دیگر مطرح شد که پیش از آن مطرح نبود، یعنی یا شرایط پیشین فرصت نشو و نما به این مسائل نداده بود و یا اینکه شرایط تازه، آنها را بزرگ و علنی میکرد. این مسائل از یکسو با توجه به بحران مالی موسسه، حدت می یافت و بحران را میشد و از سوی دیگر با کمک و بهره برداری نیروهای فشار درونی و بیرونی، جهت می یافت و هدایت میشد. همین مسائل انسانی موجب شد که در نهایت خود کارکنان - و بویژه کارگران -

کیهان بعنوان ابزار اصلی اجرای نقشه‌ای که برای تصرف کیهان چیده شده بود، به کار گرفته شوند.

اعتصاب دوماهه مطبوعات برای نخستین بار گروه‌های مختلف موسسه کیهان از کارگر و کارمند و روزنامه‌نگار را بهم نزدیک و همبسته کرد اگر نگوییم که آنان را برای نخستین بار با هم آشنا کرد. بر زمینه کلی شرایط و جو انقلابی آن دوران این نزدیکی و همبستگی طبیعی بود و تفاوت‌های جزئی و اساسی میان موقعیت هر یک از گروه‌های کارکنان کیهان و در نتیجه تفاوت میان منافع و موضع‌گیری‌های آنان را مسکوت می‌گذاشت. اما پس از پایان اعتصاب، شرایط تازه ای چه در محیط کار و چه در جامعه استقرار می‌یافت که از یکسو به‌لزوم "همبستگی اضطراری دوران انقلاب" پایان میداد و از سوی دیگر، مسائلی را با خود همراه می‌آورد که طبعاً به جدائی صفا و شکاف میان گروه‌های مختلف کارکنان کیهان می‌انجامید.

پس از روی کار آمدن دولت موقت بازرگان و آغاز فعالیت‌های "عادی" موسسات کشور، بحران اقتصادی کیهان کم کم خود نمایاند و در رابطه با تهدیدی که در بطن این بحران نهفته بود، تضاد منافع و موقعیت‌ها و در نتیجه شکاف میان گروه‌های مختلف کارکنان کیهان آشکار و حاد شد. اضافه بر همه مشکلات مالی که بر شمرديم، کاهش تیراژ بیسابقه کیهان، با اثر روانی فوق‌العاده‌ای که چنین پدیده‌ای طبعاً روی کارکنان یک روزنامه دارد، موجب نگرانی کارکنان و بویژه کارگران شده بود. همچنین همه شواهد حاکی از آن بود که مشکلات مالی موسسه اگر وخیم تر نشود، سبک تر از حال حاضر نخواهد شد و در بهترین شرایط، همانگونه که هست باقی خواهد ماند. نگرانی ناشی از این بیم که موسسه سقوط کند، یا گروه‌هایی بیکار شوند و یا دستمزدها کاهش یابد، مهمترین انگیزه نهانی تشدید بحران داخلی کیهان بود که فشار نیروهای درونی و بیرونی بر آن دامن میزد. این نگرانی اختلاف و تضاد "طبقاتی" کارکنان کیهان را شدید میکرد و گاه به مرحله برخورد روبرو میرسانید. تفاوت دستمزدها و موقعیت‌ها و اختلاف سطح زندگی گروه‌های مختلف بویژه میان کارگران و روزنامه‌نگاران، زمینه‌مناسبی را بوجود می‌آورد که بر اساس آن تفاوت‌های سطحی مسلکی و عقیدتی نضج میگرفت و به حد برخورد میرسید. فضای روانی درون موسسه

کیهان ، فضای کشتی توفان زده‌های بود که می بایست بار آن سبک شود و تنازعی آشتی ناپذیر برای تعیین کسانی که باید اول به دریا ریخته شوند در آن شکل میگرفت . در حالیکه از نظر طبقاتی اگر تضادی بود قاعدتا میان کارگران و کارمندان اداری موسسه کیهان بود ، یک عامل واقعی و یک عامل مجازی موجب میشد که تضاد اصلی میان کارگران و روزنامه‌نگاران جلوه کند . شناخت ایندو عامل برای شناخت بحران درونی کیهان و پی آمدهای آن اهمیتی اساسی دارد . در فصل آینده به این مسئله می پردازیم .

فصل پنجم

يك تحول حرفه‌ای تاریخی

اتکای کیهان به تکفروشی

در چند ماه آخر رژیم پهلوی و نخستین ماههای حکومت اسلامی، بدلیل شرایط خاص حاکم بر کار مطبوعاتی، روزنامه‌نگاران در تولید روزنامه بعنوان یک فراورده بازرگانی نقشی اساسی یافتند. شرایط اقتصادی دوران بحران انقلابی موجب شد که چیزی بنام آگهی تبلیغاتی تقریباً وجود نداشته باشد. بنابراین، شاید برای نخستین بار در تاریخ معاصر روزنامه‌های عمومی، تنها مرموسات مطبوعاتی تکفروشی روزنامه‌ها شد. اتکا به تکفروشی، به روزنامه‌نگاران نقشی اساسی و بیسابقه داد و شرایطی آنچنان پیش آورد که سرنوشت مالی موسسات مطبوعاتی مستقیماً به کار روزنامه‌نگاران وابسته شد. در چنین وضعیتی محتوای روزنامه‌ها نیز ناگهان نقشی اساسی یافت. اگر توجه داشته باشیم که روزنامه‌های عمومی، علی‌رغم تعارفاتی چون "رکن چهارم مشروطیت" و "زبان ملت" و... پیش از هرچیز محصولی بازرگانی هستند، و اگر شرایط کلی کار مطبوعاتی در دوران خفقان شاهنشاهی را بخاطر آوریم، اهمیت نقش اساسی تازه‌ای که تحولات قیام ضد سلطنتی بعهدہ روزنامه‌نگاران گذاشته بود بهتر مشخص می‌شود.

نظری به روزنامه‌های سالهای اخیر بخوبی نشان می‌دهد که در رابطه با آنچه روزنامه‌ها عرضه می‌کرده‌اند، کار روزنامه‌نگاران تا چه اندازه فرعی بوده است. عادتاً، بیش از دو سوم فضای هر شماره روزنامه به آگهی‌های تبلیغاتی اختصاص داشته و اخبار و مطالب روزنامه، بجز در بعضی صفحات مانند اول و دوم و آخر، بیشتر نقش چاشنی آگهی‌های تبلیغاتی را داشته‌اند. در این دوران فضائی که در روزنامه به اخبار و مطالب اختصاص داده می‌شد، تابع فضای آگهی‌ها بود و نه بر عکس. یعنی اینکه در بسیاری از صفحه‌ها مطلبی که نگاشته

می‌شد تنها برای جدا کردن آگهی‌ها از هم، یا برای تزئین صفحه و یا حتی برای پر کردن فضائی بود که آگهی‌مناسبی برای آن پیدا نشده بود. از سوی دیگر، شرایط خفقان آمیز رژیم پهلوی بخصوص در سالهای آخر، اخبار و مطالب روزنامه‌ها را بطور کلی "متاعی" کم ارزش می‌کرد که به راحتی می‌توانست تحت‌الشعاع "متاع" بس پر رونق‌تری چون آگهی‌ها قرار گیرد. این را نیز گفته‌ایم که در این زمان بخش قابل ملاحظه‌ای از خریداران روزنامه‌ها، تنها برای مراجعه به آگهی‌ها روزنامه می‌خریدند. این گروه، بی‌آنکه اکثریت عددی خریداران روزنامه را تشکیل دهند، نقش کیفی مسلطی در تعیین محتوی کلی روزنامه داشته‌اند، چرا که همانگونه که گفتیم، آنچه آنان بخاطر آن روزنامه را می‌خریدند، خود نقش اصلی را داشته و محتوای خبری و فرهنگی روزنامه، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، تابع آن بوده است.

نتیجه بدیهی چنین شرایطی این بود که روزنامه‌نگار در تولید روزنامه بعنوان فراورده نقش ثانوی و گاه حتی قابل اغماض داشت (۱) با توجه به این سابقه است که اهمیت یافتن محتوای خبری و نوشتاری روزنامه‌ها در سرنوشت مالی موسسات مطبوعاتی، و در نتیجه اهمیت اساسی یافتن کار روزنامه‌نگاران را

(۱) در گرماگرم ماجرای چه‌گوارا یک روز سناتور عباس مسعودی، صاحب‌روزنامه اطلاعات، در یکی از راهروهای این موسسه دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی، مسوول آن موقع مقالات روزنامه را میبیند و از او بخاطر آنچه دربارهٔ چه‌گوارا در روزنامه نوشته میشود گله میکند. مسعودی میگوید که مسوولان دولت هویدا از "اطلاعات" راضی نیستند و از حاج سید جوادی میخواهد که از خیر این نوع مقالات بگذرد. در برابر مقاومت حاج سید جوادی، مسعودی جمله‌ای را به او میگوید که بهتر از دهها مقاله میتواند گویای ارزشی باشد که گردانندگان روزنامه‌های بزرگ برای کار روزنامه‌نگاری قائل بوده‌اند. او میگوید: "ای آقا، اینقدر سخت نگیرید، این روزنامه‌ای که ما بدست مردم میدهیم برای این است که بقال چقال‌ها تویش پنیر بیچند و به مشتری بدهند". بگفته کارگری که خود شاهد این گفتگو بوده حاج سید جوادی از فردای آنروز همکاریش را با اطلاعات قطع میکند.

می‌توان تحولی بسیار مهم و "تاریخی" - در محدوده کار مطبوعاتی - تلقی کرد . حال ، اگر پذیرفته باشیم که زمینه اصلی بحران داخلی کیهان مسائل و مشکلات مالی این موسسه بوده و محرک برخوردها و تضادهای علنی و نهانی درون کیهان نیز نگرانی ها و خواسته‌های گروه‌های مختلف کارکنان موسسه بوده است ، به سهولت درمی‌یابیم که چرا این تضادها و برخوردها عمدتاً متوجه هیات تحریریه روزنامه می‌شده که در ماهیت "فراورده" تولیدی موسسه ، و در نتیجه در تعیین چگونگی شرایط مالی آن نقش اساسی داشته است . از طرف دیگر ، هدف همه حملاتی نیز که از بیرون به روزنامه می‌شد ، باز هیات تحریریه روزنامه بود و همه اعمال فشارها ، حتی آنهایی که صرفاً تصرف مالی روزنامه را هدف داشت ، با دستاویز محتوای روزنامه بود و در نتیجه تنها و تنها متوجه روزنامه‌نگاران می‌شد .

همانگونه که بارها گفته‌ایم ، میان فشارهای بیرونی و درونی ، هماهنگی بسیار نزدیکی وجود داشت که نیروی بسیار بزرگتر از توان تحریریه کیهان را بوجود می‌آورد که به نوبه خود ، موجب می‌شد که موضع هیات تحریریه هرچه تدافعی‌تر و آسیب پذیرتر شود . قصداً این نیست که بگوئیم تمام فشارهای درونی کیهان ، با همدستی نیروهای فشار بیرونی و در اجرای طرحهایی که در بیرون برای کیهان ریخته شده بود ، وارد می‌شده است . اما ادعای ما این است که نیروهای درونی کیهان ، که بنا به شرایط برشمرده هرچه بیشتر در جهت تضاد و برخورد با هیات تحریریه روزنامه شکل می‌گرفت ، توسط نیروهای بیرون از کیهان تحریک و تقویت می‌شد و جهت می‌یافت . چنین اعمال نفوذی بر نیروهای درونی کیهان ، هم ضمنی و هم علنی بوده است که این هر دو مورد را کمی بعد بیشتر می‌شکافیم .

بنا بر آنچه بر شمردیم و بنا بر اهمیت خاصی که مطالب روزنامه‌ها در دوران بحرانی و پرهیجان قیام پیدا کرده بود و روزنامه را "متاعی" مهم و بسیار مورد توجه می‌کرد ، تمامی بار مسئولیت موفقیت یا عدم موفقیت روزنامه‌ها ، تقریباً بطور انحصاری بر دوش روزنامه‌نگاران قرار گرفت . هر نوع نگرانی درباره وضع حال و آینده موسسه ، هر نوع خواست صنفی و گروهی (سود ویژه ، اضافه دستمزد و...) فوراً ارتباطی مستقیم با رونق کار روزنامه ، یعنی با چگونگی کار

روزنامه‌نگاران می‌یافت. حتی تامین اعتبار لازم برای پرداخت تعهدات قدیمی روزنامه نیز که موعد آنها سر می‌رسید خواهی خواهی رابطه‌ای با کار روزنامه - نگاران پیدا می‌کرد. بنابراین، هیات تحریریه روزنامه که تا کمی پیش از آن نقش نسبتاً ساده‌ای در تقسیم کار تولید روزنامه داشت ناگهان با مسئولیتی بسیار عظیم‌تر از حد توانائی خود روبرو می‌شد، و در عین حال که در تقسیم کار موقعیت و "مقامی" چندان بیشتر از کارگران موسسه نداشت و از نقطه نظر صنفی جزو "زحمتکشان" موسسه می‌توانست به حساب آید، با انتظارات، توقعات و فشارهای روبرو می‌شد که تا پیش از آن، خاص کارفرما یا مدیریت موسسه بود. اکنون، عقب افتادن پرداخت سود ویژه کارگران کیهان در پایان سال ۱۳۵۷، به کار هیات تحریریه روزنامه ارتباط داده می‌شد. ۳۰ درصد اضافه دستمزدی که مدت‌ها پیشتر با سناتور مصباح‌زاده درباره آن توافق شده بود، و بدلائل مختلف پرداخت نشده بود، به چگونگی کار هیات تحریریه موکول شد. و برای ما، بی‌آنکه نیازی به ارائه سند مشخصی باشد، کاملاً روشن است که مدیریت مالی و فنی روزنامه کیهان، که مشی نسبتاً مستقل تحریریه را برای منافع خود مضر می‌دید و خواهان سارشی با هیات حاکمه تازه بود، به تقویت یک چنین برداشتی کمک می‌کرد. بویژه از آن جهت که مدیریت کیهان، که عمدتاً از دستیاران و بستگان نزدیک سناتور مصباح‌زاده تشکیل می‌شد، با این خطر مواجه بود که در هر لحظه، هم بعنوان همدست مصباح‌زاده و هم بعنوان مسئول نابسامانی‌های مالی موسسه، مورد بازخواست قرار گیرد. بنابراین، منافع آن از هر نقطه نظر ایجاب می‌کرد که مسئولیت‌های خویش را به گردن کسان دیگری اندازد که اتفاقاً، شرایط کلی، چنین احاله مسئولیتی را ممکن می‌کرد. کمی بعد مفصل‌تر خواهیم گفت که چگونه گروه‌های فشار داخلی و بویژه "انجمن اسلامی کارکنان کیهان" برای مهار کردن تحریریه کیهان از مساعدتهای پیدا و نهان مدیران موسسه استفاده می‌کردند.

گفتیم که گذشته از عامل داخلی مهمی که در بالا برشمردیم، یک عامل مجازی نیز موجب می‌شد که تضادی حاد و فزاینده میان کارگران و کارمندان کیهان از یکسو، و روزنامه‌نگاران آن از سوی دیگر، بوجود آید و مورد استفاده گروه‌های فشار داخلی و خارجی روزنامه قرار گیرد. این عامل مجازی، دقیقاً با

آن عامل واقعی که برشمردیم، یعنی با متمرکز شدن بار مسئولیت روزنامه بر دوش روزنامه‌نگاران در رابطه بود.

گفتیم که مسئولیت بی‌سابقه روزنامه‌نگاران در سرنوشت مالی روزنامه از آنجا ناشی می‌شد که تنها ممر درآمد آن، تکفروشی بود. اتکای یک‌روزنامه‌به‌تکفروشی، مساله تیراژ روزنامه را، که به‌رحال همیشه یکی از مسائل طبیعی هر روزنامه‌است با بعدی تازه مطرح می‌کند. در حالیکه در شرایط عادی تیراژ تنها یکی از شاخص‌های تعیین موفقیت روزنامه است و در درآمد روزنامه نقشی غیرمستقیم - و گاه ناچیز - دارد، در شرایطی که اتکای روزنامه به تکفروشی است، تیراژ مساله‌های حیاتی می‌شود که پائین و بالا رفتن‌های آن، اثر روانی مستقیمی بر کارکنان روزنامه دارد.

در حالت عادی، یعنی در شرایطی که روزنامه بر درآمد آگهی‌های تبلیغاتی متکی است، و یا دستکم آگهی‌های تبلیغاتی بخش عمده درآمد آن را تولید می‌کند، تیراژ روزنامه نقش مستقیمی در درآمد روزنامه ندارد و حتی در موارد خاصی که صفحات روزنامه زیاد باشد، افزایش تیراژ عاملی زیان‌آور می‌شود. علت این است که هزینه تولید یک شماره روزنامه معمولی با تعداد صفحات متعارف، اگر بیشتر از مبلغی نباشد که به توزیع‌کنندگان فروخته می‌شود، کمابیش با آن مساویست. بنابراین، تکفروشی روزنامه تقریباً چیزی عاید موسسه مطبوعاتی نمی‌کند و فقط درآمد حاصل از آگهی‌ها است که سود موسسه را تشکیل می‌دهد. در اینحال، تیراژ یک روزنامه تنها این اهمیت را دارد که در نرخ آگهی‌ها تاثیر می‌گذارد. یعنی اینکه موسسه مطبوعاتی، با اتکا به افزایش تیراژ خود، می‌تواند نرخ گرانتری را برای هر سطر آگهی، نسبت به روزنامه دیگری که تیراژ پائین‌تری دارد، طلب کند. و از آنجا که در کشور ما، هم تعداد روزنامه‌ها و هم زمینه آگهی همواره محدود بوده است، تیراژ روزنامه نیز که به‌همین دلایل نشیب و فراز چندانی نداشته، نمی‌توانسته است نقش حادی در تعیین شرایط مالی روزنامه‌های بزرگ ایفا کند. و همانگونه که گفتیم، حتی در بعضی شرایط

خاص، افزایش تیراژ روزنامه، اثری زیانبخش بر درآمد روزنامه‌ها داشته است. توضیح این حالت، که ظاهراً غیر منطقی به نظر می‌رسد، بسیار ساده است: درج آگهی در هر روزنامه، نرخ ثابتی دارد که بی‌توجه به فراز و نشیب‌های جزئی تیراژ روزنامه، و در رابطه با میانگین کلی تیراژ آن تعیین می‌شود. در حالی که روزنامه آگهی زیادی داشته باشد که چاپ صفحات بیشتری را ایجاب کند، و یا در شرایط خاصی که افزایش غیرعادی تیراژ پیش‌آید، هزینه کاغذ و مرکب که سنگین‌ترین هزینه هر روزنامه بزرگ است، به نسبت افزایش می‌یابد، در حالیکه درآمد حاصل از آگهی‌ها ثابت است. بنابراین، بموجب منطق صرفاً بازرگانی، یک چنین افزایش تیراژی کاملاً زیان‌آور است و به قیمت مصرف کاغذ و مرکب اضافی تمام می‌شود که مشتری - چه خریدار روزنامه و چه آگهی دهنده - دیناری بیشتر برای آن نمی‌پردازد. بموجب همین ملاحظات، در بعضی از روزهای دوران پهلوی چون "ششم بهمن" و "چهارم آبان"، که روزنامه‌ها با دهها صفحه تبریک موسسات بازرگانی و صنعتی خطاب به "شاهنشاه" همراه می‌شد، مدیران موسسات بزرگ مطبوعاتی از تیراژ خود به مقدار قابل ملاحظه‌ای می‌کاستند. این کاهش تیراژ، که می‌تواند نوعی کلاهبرداری کلان به حساب آید، بسیار محرمانه و سری انجام می‌شد تا کمتر کسانی از آن خبردار شوند.

با این توضیح بسیار ساده لوحانه می‌بود اگر کسی می‌پنداشت که کمیاب شدن روزنامه‌ها در روزهای "جشن شاهانه" ناشی از استقبال شادمانه مردم و ولع آنان برای خواندن آگهی‌های تبریک بوده است!

ولی در مورد روزنامه‌ای که درآمد آن به تکفروشی متکی است، مساله تیراژ اهمیت اساسی پیدا می‌کند. هر نسخه روزنامه که به فروش می‌رسد - و یا برعکس نافروخته می‌ماند! - در تعیین درآمد روزنامه سهمی دارد. "کنتور" ماشین چاپ، که تعداد روزنامه‌های چاپ شده را مشخص می‌کند، حساسترین دستگاه روزنامه می‌شود، دائماً زیر نظر است و ارقامی که نشان می‌دهد به دقت و با نگرانی ثبت می‌شود. چنین روزنامه‌ای، در هر صورت روزنامه‌ای بحران زده است، بحرانی که از خصلت دوگانه تیراژ ناشی می‌شود: از یکسو روزنامه باید برای افزایش تیراژ خود بکوشد تا هزینه‌های خود را تحمل کند، از سوی دیگر، افزایش تیراژ، بدلیل نبودن درآمد آگهی‌ها، هزینه روزنامه را بالا می‌برد. بدینگونه

خطر بدام افتادن در این دور و تسلسل چاره ناپذیر همواره بر سر راه روزنامه وجود دارد و تنها ایجاد توازنی حساس میان میزان تیراژ، تعداد صفحه‌ها، مهار کردن هزینه‌ها، کاهش سوخت و سوز و دیگر تدبیرهای ظریفی که مشخصه همه آنها صرفه‌جویی و قناعت است، می‌تواند این خطر را دور نگهدارد، در انتظار شرایطی که روزنامه درآمدهای دیگری بجز تکفروشی (آگهی‌ها، کمکهای دولتی، کمکهای "حزبی" ...) بیابد. اما در شرایطی که همچنان تکفروشی ممر درآمد باشد، و بموجب آن توازن حساسی که گفتیم افزایش در تیراژ مجاز باشد، همواره این مساله بحران‌زا باقی می‌ماند که در شرایط عادی، تیراژ هر روزنامه رقم نسبتاً ثابتی را تشکیل می‌دهد که از نزدیک با شرایط کلی اجتماعی در رابطه است. چرا که ظرفیت "روزنامه‌خوانی" هر جامعه، ظرفیت معینی است که بجز در موارد کاملاً استثنائی، ثابت و محدود می‌ماند و هرگز دیده نشده‌است که روزنامه‌ای در شرایط عادی، و در فاصله زمانی متعارف، شاهد افزایشی قابل ملاحظه در تیراژ خود باشد.

سقوط تیراژ یک میلیونی

اکنون، با این مقدمات، به آن عامل مجازی که از آن سخن می‌گفتیم باز گردیم: در دوره مورد بحث ما، یعنی در زمانی که "سرنوشت روزنامه کیهان در دست هیات تحریریه آن بود"، ظواهر امر از سقوط عظیم و مرگبار تیراژ کیهان حکایت می‌کرد و این واقعیت، با کمک نیروهای فشار خارجی، بصورت قاطع‌ترین حربه‌ها درآمده بود که از آن برای اعمال فشار به تحریریه کیهان، در جهت مهار کردن روزنامه و یا تصرف آن، استفاده می‌شد. اما سقوط تیراژ کیهان، با همه قطعیت انکار ناپذیری که در ظاهر داشت، پدیده‌ای کاملاً مجازی بود و استفاده از آن بعنوان حربه‌ای برای افتناع دیگران و توجیه آنچه می‌شد، جز ریاکاری چیز دیگری نمی‌توانست باشد.

سقوط تیراژ کیهان، آنگونه که عنوان می‌شد و بشدت مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت، ادعایی مجازی بود، چون مبنای سنجش آن مجازی بود. در محاسبه میزان سقوط تیراژ کیهان حداکثری مبنا قرار می‌گرفت که در شرایط نادر تاریخی و تنها سه چهار بار تحقق یافته بود. در رابطه با رویدادهای جنبش عظیم ضد سلطنتی، سه چهار بار تیراژ کیهان به بالای یک میلیون نسخه در روز رسید که

هرگز تا پیش از آن روزها سابقه نداشت و بدون شک ، تا زمانی که دوباره رویدادهائی با آن اهمیت و در شرایطی آنچنان استثنائی اتفاق نیفتد ، دوباره دیده نخواهد شد . برای نخستین بار در تاریخ روزنامه‌نگاری ایران ، تیراژ یک شماره روزنامه (چاپ دوم‌کیهان شماره ۱۰۵۵۱ روز سه شنبه ۷ شهریور ۵۷) به بالای یک میلیون (در حدود یک میلیون و چهل هزار نسخه) رسید . در صفحه اول این شماره کیهان ، برای نخستین بار پس از سالها عکسی از آیت‌الله خمینی چاپ شده بود و خبر از مذاکراتی برای " بازگشت حضرت آیت‌الله العظمی خمینی " داده می‌شد ، خبری که بعداً توسط دولت شاه تکذیب شد . (صفحه ۱۲۹۰-۱۲۹۰)

دو سه شماره از کیهان در روزهای بلافاصله پس از بیست و دو بهمن ۵۷ نیز در تیراژ بالای یک میلیون نسخه چاپ شد که یکی از آنها ، به گفته مسئولان سابق کیهان ، یک میلیون و صد و بیست و هزار نسخه بود . شماره‌های کیهان در روزهای ۲۰ ، ۲۱ و ۲۲ بهمن نیز می‌توانست بالقوه تیراژی در همین حدود داشته باشد ، اما مشکلات توزیع در آن روزهای جنگ‌زده ، مانع شد . (در همین زمان روزنامه‌های اطلاعات و آیندگان نیز به نسبت‌هائی کمتر ، اما بهر حال بسیار قابل ملاحظه ، تیراژهای بیسابقه یافتند) در آخرین روزهای رژیم روبه تلاشی پهلوی و نخستین روزهای پر رویداد حکومت اسلامی ، تیراژ کیهان همچنان بالا و به یک میلیون نزدیک بود ولی کم‌کم از آن کاسته می‌شد تا در زمان اوج بحران‌هائی که از آن سخن می‌گوئیم ، یعنی در اواسط اردیبهشت ۵۸ به پیرامون پانصد هزار نسخه در روز رسید . (۱)

(۱) بموجب گزارشی که در روز ۲۵ اسفند ۵۷ ، توسط هوشنگ صداقت ، سرپرست رتاتیو کیهان ، به " شورای عالی کارکنان کیهان " تسلیم شده ، تیراژ کیهان در سه هفته اول اسفند ماه ، به شرح زیر بوده است :

نسخه ۸۶۷۴۰۰۰ - ۵۷/۱۲/۷	نسخه ۹۸۶۵۰۰ - ۵۷/۱۲/۱
نسخه ۸۵۲۲۵۰ - ۵۷/۱۲/۸	نسخه ۹۱۳۹۰۰ - ۵۷/۱۲/۲
نسخه ۸۵۲۷۰۰ - ۵۷/۱۲/۹	نسخه ۹۴۰۵۰۰ - ۵۷/۱۲/۳
نسخه ۸۵۳۰۰۰ - ۵۷/۱۲/۱۰	نسخه ۹۱۴۰۰۰ - ۵۷/۱۲/۵
	نسخه ۹۱۶۰۰۰ - ۵۷/۱۲/۶



اما مبنایی که برای نشان دادن سقوط تیراژ کیهان عنوان میشد و چون حربه ای برنده بکار میرفت نه تنها هیچکدام از ارقام منطقی تر همان روزهای استثنایی قیام ضد سلطنتی نبود، بلکه از همان سه چهار رقم "تاریخی" بالای یک میلیون نیز بالاتر بود. عبارت دیگر، نه تنها تیراژی مثلا ۶۰۰ یا ۷۰۰ هزاری، که دستکم چند روزی تداوم داشته باشد، مینا قرار نمی گرفت، بلکه همان تیراژ یک میلیون و خرده‌های نیز، برای اینکه سر راست تر شود و اقتناع کننده‌تر باشد، بصورت یک میلیون و دویست هزار در می‌آمد و مبنای مقایسه میشد! مجازی بودن این مبنای مقایسه بخصوص زمانی چشمگیر می شود که بدانیم که پیش از شروع قیام ضد سلطنتی، میانگین "خوب" تیراژ کیهان ۲۵۰ هزار نسخه در روز بوده است و اکنون نیز که یک سال از جل (!) بحران کیهان گذشته و تصرف کنندگان کیهان بر سرنوشت آن مسلط شده اند، تیراژ این روزنامه همین میانگین را دارد. (۱)

همین جا بطور گذارا به یک مساله بسیار مهم اشاره کنیم که بازگشت تیراژ روزنامه ای چون کیهان به میانگین ۲۵۰ هزاری خود در دوران پیش از قیام ضد سلطنتی نباید بعنوان "عادی شدن" وضع کیهان و ثبات یافتن آن تلقی شود. چرا که تفاوت مشخص شرایط پس از قیام در مقایسه با پیش از آن، ایجاب می‌کند که روزنامه های بزرگ، تیراژ بسیار بالاتری نسبت به گذشته داشته باشند و در نتیجه تساوی تیراژ کیهان یا هر روزنامه دیگر در این دو مرحله، بدین معنی است که تیراژ این روزنامه ها واقعا سقوط کرده و آنها محبوبیتی را که باید،

(۱) پس از انتصاب ابراهیم یزدی به سرپرستی روزنامه کیهان، بمقدار قابل ملاحظه‌ای از همین تیراژ نیز کاسته شد. که میزان این کاهش، تنها در تهران و حومه آن، پنجاه هزار نسخه در روز بود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل	۵۷/۱۲/۱۶ - ۷۴۹۰۰۰ نسخه
۵۷/۱۲/۱۲ - ۸۰۶۱۵۰ نسخه	۵۷/۱۲/۱۷ - ۶۷۹۹۰۰ نسخه
۵۷/۱۲/۱۳ - ۷۱۲۷۰۰ نسخه	۵۷/۱۲/۱۹ - ۷۳۰۶۰۰ نسخه
۵۷/۱۲/۱۴ - ۷۳۲۲۵۰ نسخه	۵۷/۱۲/۲۰ - ۷۵۴۹۰۰ نسخه
۵۷/۱۲/۱۵ - ۷۵۰۲۰۰ نسخه	۵۷/۱۲/۲۱ - ۷۲۳۷۰۰ نسخه

ندارند. در توضیح این گفته خود بطور بسیار خلاصه بگوئیم که بر اثر تحولات عمیق ناشی از قیام ضد سلطنتی و تغییر رژیم، که یکی از پدیدارترین نشانه‌های آن وسعت قابل ملاحظه آگاهی توده‌ها و بخصوص قشرهای عظیمی از مردم (کارگران، دانش‌آموزان، کارمندان...) است، میزان کتاب خوانی و روزنامه خوانی به‌نحو بسیار چشمگیری افزایش یافته و از این گذشته، تلاطمی که پس از تغییر رژیم، تقریباً هر روز در زندگی اجتماعی کشور وجود داشته، به روزنامه‌ها اهمیتی بیسابقه می‌دهد که می‌تواند تیراژ آنها را بالقوه بسیار بالا برد. و اگر روزنامه‌ای، اکنون نیز تیراژ دوران پهلوی خود را داشته باشد، دقیقاً به این معنی است که بسیاری از تیراژ بالقوه خود را از دست داده است.

تزلزل سیاسی روزنامه کیهان

نکته دیگری که باید بر آن تأکید شود این است که مجموعه آنچه در بالا گفته‌ایم نباید این تصور را بدست دهد که ما نویسندگان کیهان را در سقوط تیراژ کیهان پس از روزهای قیام بهمن ۵۷ بیگناه می‌دانیم و همه تقصیر را بعهد فشارهای داخلی و خارجی می‌گذاریم. برعکس، ما معتقدیم که کاهش تیراژ کیهان، البته نه در مقایسه با "یک میلیون و دویست هزار" (!) بلکه در مقایسه با مبنایی که به گفته خیرگان مطبوعات می‌توانسته چیزی فرا تر از پانصد هزار نسخه باشد، روزنامه نگاران کیهان نیز مقصر بوده‌اند. نگاهی حتی سطحی به شماره‌های این دوره کیهان، بوضوح نشان می‌دهد که این روزنامه در برابر مسائل و رویدادهای کشور بشدت سردرگم بوده و هرگز نتوانسته است خط مشخصی را برای خود تعیین کند که بر مبنای آن، هر کدام از مسائل و رویدادها را با ضوابطی دقیق محک بزند و داوری خود در باره آنها را به خواننده منتقل کند، و می‌دانیم که در روزهای پس از قیام بهمن ماه - و تاکنون نیز - توقع توده‌های خواننده از روزنامه‌ها، و حتی روزنامه‌های صرفاً خبری بوده است که در برابر مسائل و رویدادها خطی مشخص و موضعی دقیق داشته باشند تا خواننده بتواند با یاری این خط مشخص، به نوبه خود در باره هر آنچه در روزنامه منعکس می‌شود داوری و نتیجه‌گیری کند. تزلزل موضعگیری روزنامه کیهان، که از عدم آگاهی دقیق روزنامه

نگاران آن از مسایل و جریانهای اجتماعی حکایت می‌کند، موجب می‌شد که این روزنامه نتواند هیچکدام از گروههای خواننده خود را اقناع کند. به عبارت دیگر، عدم شناخت دقیق جریانهای اجتماعی فوراً این نتیجه را با خود داشت که روزنامه نگاران کیهان، خوانندگان خود را نیز به درستی نشناسند. حال آنکه می‌دانیم که شناخت دقیق خوانندگان، در نتیجه انطباق محتوای روزنامه با خواست‌ها و آرمانهای اکثریت آنان، از مهم‌ترین ویدیهی‌ترین وظایف روزنامه نگاران، و یکی از "ابزار"های کار روزنامه‌نگاری است. چنین شناختی بویژه پس از قیام بهمن ۵۷ حیاتی بود.

پس از سقوط رژیم پهلوی و علنی شدن گرایشهای سیاسی، برداشتهای سیاسی یکی از مهم‌ترین معیارهای داوری مطبوعات شد، حال آنکه پیش از آن، به دلیل شرایط خاص زمان "شاه" و بخاطر محدودیت تعداد روزنامه‌ها، چنین نبود. پس از قیام بهمن ماه، مطالب هر روزنامه پیش از هر چیز با محک برداشتهای سیاسی داوری میشد. در نتیجه، هر روزنامه در میان گروههای مشخصی که آن روزنامه را به دیدگاه خویش نزدیک تر می‌یافتند، طرفدار می‌یافت. برای هر روزنامه، تشخیص اینکه اکثریت گروههای خواننده آن، کمابیش دارای چه گرایش سیاسی و یا موضعگیری اجتماعی هستند، امری حیاتی بود. صفحات کیهان در دوره مورد نظر ما نشان میدهد که در این باره، تشخیص گردانندگان کیهان درست نبوده و یا اگر بپذیریم که روزنامه بزرگی چون کیهان، طبعا گروههای ناهمگونی از خوانندگان را داشته است، تحریریه کیهان موفق نشده ترکیب ظریف و موزونی را بیابد که حداقل رضایت همه این گروهها را تأمین کند.

این یکی از چند موضوعی است که در گفتگوهای ما با روزنامه نگاران کیهان، بیش از موضوعات دیگر مورد بحث‌های طولانی و پرشور قرار گرفته است. تقریباً همه روزنامه نگاران مورد بحث ما، این واقعیت را که روزنامه آنان نمی‌توانسته گروههای خواننده خود را اقناع کند می‌پذیرند، اما در توجیه آن، دلائل متفاوتی را می‌آورند که همه قابل بررسی دقیق است، اکثر این روزنامه نگاران معتقدند که مشکل آنان، از عدم شناخت خوانندگان خود ناشی نمی‌شده، چرا که آنان مدعی شناخت نسبتاً دقیق خوانندگان خود هستند. به گفته آنان

مشکل اصلی این بوده است که شرایط خاص آن دوران - چه بیرونی و چه درونی - مانع از آن می‌شد که این شناخت، در عمل دقیقاً بکار آید. به چند دلیل عمده این ناکامی پیردازیم:

در شرایط تازه ای که پس از سقوط رژیم پهلوی بر جامعه ایرانی حاکم شده بود، کار مطبوعاتی نیز شرایط درونی تازه ای را ایجاب می‌کرد که می‌بایست با دقت و آگاهی بوجود آورده شود. بسیاری از برداشته‌ها و شیوه‌های کار مطبوعاتی می‌بایست مورد تجدید نظر اساسی قرار گیرد و بینش و کردار تازه ای، مطابق با شرایط تغییر یافته، بجای آنها بنشینند. این تجدید نظر نه تنها در شیوه کار، بلکه حتی در باره خود افراد نیز می‌بایست انجام شود، و از همین رو، تصفیه تحریریه روزنامه‌ها از افراد فاسد، وابسته، و همکار رژیم پهلوی، یکی از اولین و مهم‌ترین خواست‌های توده‌های مطبوعاتی شد. روزنامه‌نگاران کیهان هرگز موفق به انجام چنین تجدید نظری، چه سطحی و چه عمقی نشدند و همانگو نه که گفتیم، حتی شورایی کردن اداره تحریریه نیز در عمل، تغییر چندانی در شیوه کار روزنامه بوجود نیاورد. بعضی روزنامه‌نگاران کیهان، دلیل عدم موفقیت خود در اجرای این تغییرات را سرعت غیر منتظره رویدادها و گرفتاریهای روزنامه در رابطه با این رویدادها می‌دانند.

از این گذشته، کار روزانه مطبوعاتی در شرایط تازه نیز دقت و ظرافتی فوق العاده را ایجاب می‌کرد، اما فشار شدیدی که بر تحریریه کیهان وارد میشد، مانع از آن بود که روزنامه‌نگاران فرصتی کافی برای بکار بردن این دقت و ظرافت داشته باشند. روزنامه‌نگارانی که تا چند ماه پیش در شرایطی خفقانی و رخوت آور فعالیت کرده و هرگز با پرسشی از سوی خوانندگان خود مواجه نشده بودند، اکنون می‌بایست کلمه به کلمه و خط به خط مطالب روزنامه خود را سبک و سنگین کنند و در باره آن جوابگو باشند. و بخصوص با اوج گرفتن بحران روزنامه، هر جمله ای که نوشته میشد می‌توانست دستاویزی برای گروههای فشار، و تظاهرات رنج آور مقابل اداره روزنامه باشد. این فشارها از یک سو رفق و فرصت هر گونه بررسی و تصحیح حرکت تحریریه را از آن می‌گرفت و از سوی دیگر آن را در یک حالت تدافعی قرار میداد که فعالیت آن را فقط به دفع حملات و گذراندن وقت محدود می‌کرد. در نتیجه لغزش‌ها و نارسایی‌هایی را موجب

میشد که بنوبه خود فشارهای تازه‌ای را بدنبال می‌آورد و این دور تسلسل رنج آور فلج‌کننده بدینگونه ادامه می‌یافت. به گفته بعضی از گردانندگان کیهان در این دوره، اعمال فشار به روزنامه در بعضی روزها بحدی می‌رسید که به چاپ رساندن روزنامه در آن روز، خود بصورت مهم‌ترین هدف، و استراتژی هیات تحریریه در می‌آمد و در چنین شرایطی بدیهی بود که تحریریه موفق به بررسی مواضع خود، و تطبیق روزنامه با خواست اکثریت خوانندگان خود نشود. یکی از اعضای شورای سر دبیری کیهان در آن روزها تعریف می‌کند که تنها در یکی دو ساعت اولیه بامداد موفق میشده که مقداری کار کند و سپس با نزدیک شدن ساعت ۸ و نیم یا ۹ اضطراب و غلیانی درونی، فکر او را از کاربازمی‌انداخته است. چرا که کم‌کم همه حواس و اعصاب او در انتظار درد آور لحظه‌ای فرو می‌رفته که نخستین نوای تظاهر کنندگان، که همیشه با فریاد شعار به روزنامه می‌آمدند، از دور بگوش برسد.

یکی دیگر از اساسی‌ترین مسائلی که تزلزل جهت‌گیری روزنامه کیهان و عدم انطباق محتوای آن با خواست اکثریت خوانندگان آن را بوجود می‌آورد، تفاوت آشتی‌ناپذیر میان گرایش سیاسی گروه‌های فشار، و گرایش سیاسی اکثریت خوانندگان کیهان بود. این تفاوت، هر چه بیشتر به تزلزل کیهان و در نتیجه نارضایی همه گروه‌ها از آن منتهی میشد و دور و تسلسل تازه‌ای از فشار و بحران را بوجود می‌آورد. در حالیکه نیروهای فشار هر چه بیشتر برای "اسلامی کردن" روزنامه می‌کوشیدند و هجوم می‌آوردند، اکثریت قاطع خوانندگان روزنامه را گروه‌هایی تشکیل میدادند که مشخص‌ترین وجه مشترک آنها "لائیک بودن" همه آنها بود. یعنی کسانی که دستکم در داوری در باره محتوای یک روزنامه به مذهب - و در این مورد خاص به "ایدئولوژی حاکم" - مراجعه نمی‌کنند. این نکته نیز گفته شود که "لائیک" بعنوان مفهوم مخالف "مذهبی"، طیف گسترده‌ای را شامل میشود که شناخت اجزای آن در رابطه با قشرهای روزنامه‌خوان، و بخصوص خواننده کیهان، اهمیت دارد. در این طیف، مهم‌ترین گروه‌های روزنامه‌خوان ایرانی را قشرهای متوسط شهری، کارمندان، دانش‌آموزان و دانشجویان، روشنفکران، فرهنگیان، بازرگانان، کسبه و کارگران تشکیل میدهند. اگر گرایش‌ها و موضعگیری صرفاً سیاسی این گروه‌ها را در نظر بگیریم، بزرگترین گروه‌های

خواننده روزنامه ها و بخصوص کیهان (پیش از تصرف آن) در بخش "چپ" این طیف قرار می‌گیرند، بخشی که علیرغم هر نوع برداشت مذهبی که داشته یا نداشته باشد، برای داوری در باره مسائل و رویدادها، و در نتیجه برای داوری در باره یک روزنامه، از ضوابط جهان بینی مذهبی استفاده نمی‌کند.

بدینگونه، نیروهای فشاری که محرک و محمل آنها مذهبی بود، برای تحمیل جهت گیری "مذهبی" بر روزنامه می‌کوشیدند، در حالیکه مخاطب اصلی روزنامه گروههای "غیرمذهبی" بود. و تزلزل محتوا و در نتیجه سقوط تیراژ کیهان از آنجا ناشی میشد که خود را مجبور می‌یافت که بین دو ماهیت کاملاً آشتی ناپذیر، موازنه برقرار کند. یعنی از یک سو با فشارهایی کنار آید که آن را از پایگاه اصلی خود، یعنی خوانندگان غیرمذهبی دور می‌کرد. و از سوی دیگر، بر این پایگاه متکی بماند، در حالیکه کنار آمدنش با آن فشارها، این پایگاه را از او دور می‌کرد و سطح اتکایش را متزلزل می‌ساخت. به عبارت بسیار ساده‌تر، فشارهایی که با اتکا به ایدئولوژی حاکم و توسط گروههای حکومت‌گر بر روزنامه کیهان وارد میشد، توسط گروهها و به نام توده‌های "انقلابی و مسلمانی" وارد میشد که روزنامه خوان نبودند. ادعای ظاهری این عوامل فشار این بود که روزنامه باید "ارگان" توده‌های "مسلمان" مردم و منعکس کننده نقطه نظرهای آنها باشد، در حالیکه این "توده‌های مسلمان" متاسفانه کوچکترین گروه خوانندگان روزنامه‌ها را تشکیل میدهند.

(بدیهی است که نقل مفاهیمی چون "ارگان مردم" و "توده‌های مسلمان" از طرف ما بدان معنی نیست که ما نیز برای آنها، همان معنایی را می‌پذیریم که عنوان کنندگان آنها، در جهت اعمال خواست‌های خود، بدانها میدهند. در آغاز کتاب توضیح دادیم که چگونه هیات‌های حاکم می‌توانند خود را متولی و قیم توده‌های مردم کنند و با استفاده از باورهای مردم، مدعی نمایندگی و سخن‌گویی آنها باشند. برای گروههای فشار کیهان نیز، که به نام "توده‌های خواننده کیهان" خواستار تحمیل مشی خود بر روزنامه بوده‌اند، همین حکم صادق است، به ویژه که این گروهها، خود از وابستگان هیات حاکم بوده‌اند)

یکی از بدیهی‌ترین نتیجه‌های اعمال فشار بر کیهان این بود که هر حرکت تحریریه کیهان برای کنار آمدن و یا تسلیم شدن در برابر این فشارها، از تیراژ

آن کم میکرد! حال آنکه قاطع ترین حربہ نیروهای فشار این بود که تیراژ روزنامه کیهان، بدلیل عدم پیروی از خط مردم، کاهش می یابد، یعنی "سقوط تیراژ کیهان نشان عدم علاقه توده های مسلمان به روزنامه است، پس اسلامی شدن روزنامه بر این علاقه در نتیجه بر تیراژ روزنامه می افزاید و مسائل مالی موسسه را شفا می بخشد". فوری ترین و قابل لمس ترین نتیجه فشارهایی که با این استدلال وارد میشد و بر موضع گیری انفعالی روزنامه کیهان اثر می گذاشت این بود که از گروههای "غیر مذهبی" خواننده روزنامه کاسته میشد، بی آنکه خوانندگان "اسلامی" تازه ای برای آن پیدا شود.

مشخص ترین و گویا ترین واکنشی که در برابر روزنامه کیهان نشان داده شد و با وضوحی خیره کننده موضوع مورد بحث ما را روشن می کند، مربوط به زمانی میشود که یکی از "اسلامی" ترین حرکات رونامه کیهان، یعنی "اعلام موضع اسلامی" تحریریه آن، در فاصله سه چهار روز در حدود ۲۰۰ هزار از تیراژ روزنامه کم کرد. یکی از نخستین وسیله های فشار بر روزنامه کیهان، و یکی از متداول ترین آنها، این بود که کیهان "باید موضع خود را مشخص کند". این وسیله، در اوائل حکومت اسلامی در باره همه روزنامه های دیگر نیز بکار برده میشد و بهانه ظاهری آن این بود که "مردم باید تکلیف خود را با هر کدام از روزنامه ها بدانند و مشخص شود که در برابر هر کدام از آنها چه موضعی باید داشته باشند".

در آغاز کار برای بسیاری از کسانی که هنوز با شیوه های خاص حکومت اسلامی و وابستگان آن در مهار کردن آرا و عقاید آشنایی نداشتند، اهمیت "اعلام مواضع" روزنامه ها روشن نبود و پافشاری بر روی آن بیهوده و غیر منطقی بنظر میرسید. تصور این کسان چنین بود که "موضع" هر روزنامه، موضعی بسیار روشن و شناخته شده است که از سطر به سطر روزنامه برمی آید و نیازی نیست که روزنامه ای مبادرت به شناساندن موضع خود کند، حتی اگر پذیرفته باشیم که چنین کاری، در یک یا دو سر مقاله - آنگونه که مدعیان میخواستند و پافشاری می کردند - ممکن است، از این گذشته، همچنین تصور میشد که صرف "اعلام مواضع" مساله ای را برای کسی حل نمی کند و نمی تواند تعهدآور باشد، همچنانکه بدلیل خصلت کار روزنامه نگاری و تغییرپذیری دائمی و سریع جریانها و رویدادهای اجتماعی، برای کسی توقع آور نیز نمی تواند باشد. اما همانگونه که گفتیم، همه این تصورات از

آنجا ناشی میشد که شیوه‌های خاص نظارت هیات حاکم تازه بر عقاید هنوز برای همگان روشن نشده بود و "منطق" دستگاهها و نیروهای مهار کننده فعالیت های فکری و اجتماعی شکل مشخص کنونی خود را نداشت. در منطق نیروهای فشار مطبوعات - و بطور کلی در منطق نظارتی ایدئولوژی حاکم - "اعلام مواضع"، نوع امروزی و بسیار پیچیده تر "شهادتین" بود، پیچیده از این نظر که شهادت دهنده را نه تنها نسبت به کردار آینده خود، بلکه همچنین نسبت به آنچه در گذشته کرده بود متعهد می کرد. گردن نهادن به تعهدی با "عطف به ماسبق" بود. تنها اعلام اعتقاد به حقانیت ضوابطی که کردار آینده را مهار می کند نبود، بلکه همچنین اعتراف به گناه بودن کردارهای گذشته بود که اکنون، بر اساس حقانیت ضوابط تازه پذیرفته شده، گناه به حساب می آمد. ب موجب این منطق، روزنامه‌های که خود را مثلا "مارکسیست" معرفی می کردند تنها در آینده نمی توانست هیچ خبر یا مقاله‌ای بنویسد که حاکی از دفاع آن از یک امر مربوط به مذهب باشد، بلکه خبرها و مقاله‌های "مذهبی" گذشته آن نیز "منافقانه" و - از این بدتر - "توطئه گرانه" تلقی میشد. این وضع بخصوص زمانی پر مخاطره و بغرنج میشد که یک روزنامه بزرگ خبری، خود را "اسلامی"، "ارگان انقلاب اسلامی" و یا "ارگان توده های مسلمان" معرفی کند. چراکه از یک سو، محتوای یک روزنامه بزرگ خبری تقریباً در هیچ قالب مشخص و از پیش تعیین شده‌ای نمی گنجد، و از سوی دیگر مفاهیمی شبیه "ارگان انقلاب اسلامی" آنچنان گنگ و مبهم است که هیچ ضابطه دقیقی برای تشخیص انطباق یا عدم انطباق پدیده ها با آن، متصور نیست. نخستین نتیجه ایجاد یک چنین مجموعه گنگ و بی ضابطه‌ای، در شرایط کنونی، این است که همه حرکات و کردارهای روزنامه‌ای که خود را "ارگان انقلاب اسلامی" معرفی کرده است، در نظر همان کسانی که این "اعتراف" را از او گرفته اند، مشکوک بنظر رسد! و کیهان، سرانجام در برابر فشارهای بیرونی و درونی به زانو در آمد و این "اعتراف" را کرد. در ۳۰ مقاله که در صفحات اول شماره های ۱۰۶۶۴، ۱۰۶۶۵ و ۱۰۶۶۶ روزهای ۲۷، ۲۸، ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ بچاپ رسید، روزنامه کیهان خود را "ارگان انقلاب اسلامی" و "مدافع مواضع اسلام، استقلال ایران و آزادیهای عمومی" معرفی کرد.

اما بنا به دلائلی که بر شمردیم، این "اعلام مواضع" نه تنها از فشارهایی که

بر کیهان وارد میشد نکاست ، بلکه بر شدت و "حقانیت" این فشارها افزود . اما مساله تنها این نبود . "اسلامی" شدن کیهان پیامد مهم و قابل پیش بینی دیگری را نیز داشت که همان کاهش در حدود ۲۰۰ هزار نسخه از تیراژ آن بود . سرعت این کاهش تیراژ شکی باقی نمی گذاشت که گروههای بزرگی از خوانندگان کیهان ، اکنون دیگر از آن قطع امید کرده اند و پیش بینی می کنند که تسلیم روزنامه در برابر نیروهای فشار ، که با سرو صدای بسیار و در سر مقاله های اعلام مواضع ، با اطلاع همگان رسیده و رسمیت یافته ، آغاز چرخش کیهان در جهتی باشد که بدان تحمیل شده است . پیش بینی ای که کاملا درست بود . "اعلام مواضع" کیهان نخستین سند تسلیم کیهان به نیروهایی بود که بر آن فاتح شده بودند ، بنابر این نشانه پذیرش خط مشی ای از طرف روزنامه کیهان بود که با خواست ها و موضعگیری گروه بزرگی از خوانندگان نمی خواند . عقب نشینی ناگهانی اینهمه از خوانندگان کیهان در یک زمان ، نشانه عظمت خطای تاکتیکی ای بود که تحریریه کیهان با "اعلام مواضع" خود مرتکب شده بود ، و این بهانه بعضی از گردانندگان آن زمان کیهان ، که در برابر عظمت فشارها جز این کاری نمیشد کرد ، چیزی از سنگینی بار مسئولیت تحریریه ، در ارتکاب این خطا نمی کاهد .

سزدرگمی سیاسی روزنامه نگاران

و سرانجام ، عامل دیگری که بر تزلزل موضع گیری کیهان می افزود و مانع از آن میشد که این روزنامه بتواند خود را با خواست های اکثریت خوانندگان خود منطبق کند ، تفاوت دیدگاههای سیاسی روزنامه نگاران کیهان بود . تحریریه کیهان بنا به دلائلی موجه یا غیر موجه که پیشتر بر شمرده شد ، هرگز فرصت آن را نیافت که در داخل خود به خط مشی سیاسی مشترکی دست یابد که تکلیف مجموعه تحریریه را با مسائل و رویدادها روشن کند . این فرصت هرگز پیش نیامد ، یا پیش آورده نشده که گروههای مختلف روزنامه نگاران کیهان ، در نشست ها و تبادل نظرهایی به یک "توافق حداقل" در باره دیدگاههای مشترک خود دست یابند و بتوانند خط مشی سیاسی مشترکی را تعیین و تدوین کنند که محتوای روزنامه ، بر اساس آن بتواند در باره هر مساله و رویداد ، موضعی را در پیش گیرد که موضع

مورد توافق همه گوه‌های تحریریه باشد. چنین موضع‌گیری مشترکی در آن زمان حیاتی بود، چون به تزلزل کیهان پایان می‌داد و می‌توانست برای روزنامه طرفداران ثابت قدمی را جمع‌آوری کند که موضع‌گیری کیهان را از آن خود نیز بدانند، تکیه بر یک چنین گروهی از خوانندگان "وفادار" سطح اتکای محکمی را نصیب روزنامه می‌کرد که با پشتگرمی آن، می‌توانست در برابر نیروهای فشار مقاومت کند و از حالت تدافعی بدرآید. بدلیل نداشتن همین پایگاه محکم است که آرزوی آن روز های تحریریه کیهان، که در کنار گروه‌های مهاجم گروه‌هایی نیز برای اعلام حمایت از کیهان در برابر آن دست به تظاهرات بزنند، هرگز تحقق نیافت. در حالیکه اعمال فشار بر کیهان مساله‌ای شناخته شده بود و گاه در صفحات خود روزنامه نیز انعکاس می‌یافت، هیچ گروهی از خوانندگان کیهان، روزنامه را آنچنان از آن خویش نمی‌دانست که در مقابل اعمال فشارها، به واکنش برخیزد و از روزنامه، اعلام حمایت کند.

تفاوت دیدگاه‌های سیاسی روزنامه‌نگاران کیهان، بویژه از این نظر برای روزنامه زیان آور بود که به نحو ناشیانه و تحریک‌آمیزی در صفحات روزنامه انعکاس می‌یافت. بی‌آنکه بخواهیم در صداقت گرایش‌های سیاسی اکثریت روزنامه‌نگاران کیهان شک‌کنیم، ناگزیر از بیان این واقعیت ناخوشایندیم که این گرایش‌های سیاسی از عمق و انسجام لازم برای یک روزنامه‌نگار برخوردار نبوده است. و اگر روزنامه‌نگاران کیهان در رد گفته‌ها مدعی باشند که جهان‌بینی سیاسی آنان دارای این عمق و انسجام لازم برای یک روزنامه‌نگار بوده است، دستکم این را باید از ما بپذیرند که در کاربرد این جهان‌بینی، یعنی در استفاده از ضوابط و دیدگاه‌های جهان‌بینی خود در تجزیه و تحلیل و در نتیجه‌گیری از مسایل و رویدادها، و بطور خلاصه در بیان دیدگاه‌های سیاسی خود بشدت ناشیانه - و گاه کودکانه - عمل کرده‌اند.

بهر تقدیر، چه روزنامه‌نگاران کیهان را خوش‌آید و چه نه، ما ناگزیر از گفتن این حقیقتیم که صرف ارائه ناشیانه دیدگاه‌های سیاسی تحریریه کیهان، تأیید این ادعای ماست که گرایش‌های سیاسی افراد آن عمیق و "علمی" نبوده است. اما در عوض، این حق را فوراً به تحریریه کیهان می‌دهیم که در این زمینه، ناشی و سطحی بوده باشد. شرایط کار مطبوعاتی در دوران اخیر رژیم پهلوی، بهترین

شرایط برای عمق دادن به شناخت ها و گرایش های سیاسی روزنامه نگاران نبود! از این گذشته، حتی اگر روزنامه نگار با توشه سنگین از جهان بینی سیاسی علمی، به محیط روزنامه نگاری کشور پا می گذاشت، باز شرایط خفقتی و "رستاخیزی" رژیم پهلوی بهترین شرایط برای بکار بستن و مبادله این توشه نمی بود. با این مقدمه، برای ما طبیعی بنظر میرسد که روزنامه نگاران کیهان - و روزنامه نگاران بطور اعم - شناختی سطحی از جهان بینی سیاسی علمی داشته باشند، و طبعاً در به کار بستن این جهان بینی نیز ناشیانه عمل کرده باشند. و کافی است لحظه ای به دوران "بحران" کیهان ببینیم تا بپذیریم که عمل ناشیانه، تاچه حد می توانسته تحریک آمیز، و در نتیجه تعرض انگیز باشد.

مطالعه روزنامه کیهان در آن روزها، مثالهای بسیاری از این ناشیگری سیاسی را ارائه می کند که ذکر آنها ما را از هدف اصلی مان دور می کند. موردی در باره خبر انتصاب طاهر احمدزاده، "پدر احمدزاده ها" به فرمانداری خراسان را پیش از این آورده ایم. موارد بسیاری از این قبیل رامی توان بر شمرد که شناخت سطحی از یک جریان سیاسی، و در نتیجه پیروی ناشیانه از آن، نه تنها به شناساندن آن جریان و جلب مردم بسوی آن کمکی نمی کند، بلکه بر عکس مقاومت بر می انگیزد و حتی بر جریان مورد نظر ضربه می زند. یکی از معروفترین این موارد، جانبداری ناشیانه روزنامه کیهان از نقش سازمان چریکهای فدایی خلق در رویدادهای شهر گنبد بود که بی آنکه کمکی به شناساندن ریشه های واقعی ماجرا بکند، تعرض وسیعی علیه روزنامه را بدنبال آورد.

ناشی گری سیاسی کیهان تنها در رابطه با "چپ" نبوده است. بلکه سطحی بودن بینش سیاسی تحریریه این روزنامه، در رابطه با همه جریانهای سیاسی و بخصوص جریانهای حکومت گر، بسیار روشن است. عدم شناخت دقیق و علمی روزنامه کیهان از جریانهای حاکم، در نتیجه موضعگیری نادرست آن در باره آنها آنچنان بدیهی است که ما را از هر گونه توضیحی بی نیاز می کند. تنها بعنوان یک مثال مشخص، خواننده را به همان سر مقاله های "اعلام مواضع" روزنامه رجعت می دهیم، در حالیکه با اعتقاد ما، صفحه به صفحه همه شماره های روزنامه کیهان می تواند شاهدی بر ادعای ما باشد. بدلیل همین جهان بینی سطحی، و عدم شناخت دقیق و علمی هیأت حاکم است که روزنامه نگاران کیهان،

در حالتی که بهیچوجه نمیشد آنان را به وابستگی به هیات حاکم و "کارگزاری" حکومت اسلامی متهم کرد، باز مثل گذشته ها و علیرغم تمایلات استقلال طلبانه خود، دنباله‌روی حکومت شدند.

در زمینه گرایش های سیاسی روزنامه نگاران کیهان وبازتاب این گرایش در صفحات روزنامه مکان خاصی را باید به طرفداران حزب توده داد که حضورشان در تحریریه و بویژه اعمال نفوذشان بر محتوای روزنامه، یکی از عوامل قابل ملاحظه تشدید بحران کیهان بوده است. موقعیت خاص افراد طرفدار حزب توده در تحریریه کیهان، و موضعگیری توأم با حساسیت و بدبینی تقریباً تمامی نیروهای سیاسی دیگر در برابر این حزب، موجب میشد که بسیاری از گروههای خوانندگان کیهان دچار این شک‌حقانی شوند که این روزنامه، گرایش "توده" ای دارد، این شک، که در موارد متعددی تبدیل به یقین میشد، در پایین آوردن تدریجی تیراژ روزنامه و کاهش محبوبیت آن از یکسو، و در افزایش حمله ها و اعتراضها به روزنامه از سوی دیگر، بسیار موثر بوده است. علیرغم این واقعیت که طرفداران حزب توده، کوچکترین گروه‌بندی سیاسی درون تحریریه این روزنامه را تشکیل میداده‌اند، توضیح اینکه چرا گرایش "توده" ای کیهان آنچنان آشکار و تحریک آمیز بوده است، به دو دلیل عمده بسیار آسان است: نخست آنکه دوتن از روزنامه‌نگاران کیهان که گرایش ویا وابستگی "توده" ای داشتند، در بالاترین سطح سلسله مراتب تحریریه، به عنوان سردبیر و یکی از معاونان سردبیر (و بعدها بعنوان دو عضو شورای سردبیری) قرار داشتند و به نحو قاطع و تقریباً مقاومت ناپذیری بر کار روزنامه اعمال نفوذ می‌کردند. بهمت این دو بود که مثلاً در روزهای اوج قیام ضد سلطنتی، نورالدین کیانوری و دیگر رهبران حزب تازه سر بر آورده توده، بسیار بیشتر از مجموع رهبران همه "گروهک" های دیگر و سازمانهای سیاسی، اظهار نظرهای خود را در صفحات کیهان منعکس یافتند. و یا همانگونه که پیشتر نیز گفتیم، بعضی کسان به کیهان لقب "به‌آذین‌نامه" دادند.

دلیل دوم نحوه اعمال نفوذ "توده" ایهای کیهان بود. درحالیکه دیگر گرایش های سیاسی "لائیک" در صفحات کیهان بازتابی کمابیش طبیعی، اغلب غیر مستقیم، و در اکثر موارد ضمنی و ناخودآگاه داشت، در مورد حزب توده، چنین بازتابی کاملاً حساب شده و وزیرکانه و با هدف بهره برداری های بعدی

صورت می‌گرفت. در حالیکه در مورد دیگر گرایش‌ها و سازمانهای سیاسی، آنچه در روزنامه می‌آمد بیشتر حالت نوعی "اعتراف به هواداری" اغلب ناخودآگاه نویسنده و خبرنگار از گرایش یا سازمان سیاسی معینی بود، در مورد حزب توده این امر به صورت تبلیغ و "تحمیل" این حزب درمی‌آمد که در بسیاری موارد حتی با تحریف مطالب و یا جهت دادن به آنها صورت می‌گرفت. در چندین مورد، و بخصوص در جریان روزهای پرتحرک پیش و پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷، از صفحات روزنامه کیهان بوضوح چنین برمی‌آید که کوششی حساب شده در کار است تا برای حزب تازه از راه رسیده توده، نقشی بسیار مهم در رویدادهای آن روزها آفریده شود، و این حزب و رهبران آن، بهر قیمتی که شده وزنه‌ای همسنگ دیگر شخصیت‌ها و سازمانهای سیاسی آن روزها بیابند. میزان و چگونگی اعمال نفوذ طرفداران حزب توده بر محتوای روزنامه کیهان، آنچنان بود که گروه کوچک توده اینها را کیهان از طرف مخالفان خود لقب "ستون پنجم" رایافته بود. این لقب، بویژه با توجه به شخصیت و عملکرد یکی از مهم‌ترین گردانندگان این گروه، که کمی بعد بعنوان نخستین "ساواکی" — توده‌ای "از طرف کمیته مرکزی حزب رسمیت یافت، مفهوم پیدا می‌کند. به گفته بعضی از روزنامه‌نگاران کیهان، همین شخص، از درون روزنامه، در کمک به حرکت‌های مربوط به "اسلامی کردن" کیهان — به آن معنایی که بر شمردیم — نقش نسبتاً فعالی داشته است. نزدیکی و همکاری این شخص با بعضی از شخصیت‌های روحانی، و بویژه بعضی از موسسان "حزب جمهوری اسلامی" برای همگان شناخته شده بود.

فصل ششم

انجمن اسلامی کیهان

تلاقی نیروهای فشار داخلی و خارجی

در حالیکه فشار خارجی به روزنامه کیهان اوج می‌گرفت و کم‌کم حالت مداوم تعرضی سازمان یافته را پیدا می‌کرد، و فشارهای داخلی گسترش می‌یافت و شکل می‌گرفت، تشکیل "انجمن اسلامی کارکنان کیهان" اعلام شد. و بدینگونه، آن مرکزیتی که می‌بایست محل تلاقی نیروهای فشار بیرونی و درونی باشد و ضربه نهائی برای درهم شکستن آخرین مقاومت روزنامه را فرود آورد، بوجود آمد.

"انجمن اسلامی کارکنان کیهان"، که از نخستین "انجمن" های اسلامی سازمانهای ملی و دولتی بود، در روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ۵۷ تشکیل خود را رسماً اعلام کرد. (۱) این انجمن بلافاصله پس از اعلام تشکیل خود، نقش رهبری و سازماندهی حرکت‌های درونی گروه‌های مختلف کارکنان کیهان علیه هیأت تحریریه را بعهده گرفت و همچنین، هدایت‌کننده علنی حملاتی شد که از بیرون به روزنامه - یا به عبارت درست‌تر به تحریریه - می‌شد.

نام "اسلامی" این انجمن و کثرت کارکنان و کارگرانی که بدون عضو شدن در انجمن، از شعارها و موضع‌گیری‌های آن پیروی می‌کردند، ممکن است این تصور را بدست دهد که انجمن اسلامی کارکنان کیهان کانونی برای فعالیت‌های تبلیغی و ارشادی بوده و انگیزه اصلی آن نیز شناختن و شناساندن ایدئولوژی تازه به قدرت رسیده "اسلامی" بوده است.

اما فعالیت‌های انجمن و بخصوص گردانندگان آن، که از همان آغاز به رهبری حمله‌ها و هدایت نیروهای فشار علیه تحریریه کیهان محدود شد، نشان می‌دهد

(۱) بیانیه تشکیل "انجمن اسلامی کارکنان کیهان"، صفحه ۸ کیهان شماره

۱۰۶۵۵ - ۱۶ اسفند ۵۷

که هدف اصلی تشکیل این انجمن چه بوده است. در این زمینه، نقش انجمن آن چنان بدیهی بود که پس از مدتی کوتاه شکی بجا نماند که رهبری حمله‌ها به تحریریه تنها بعنوان یکی از وظایفی که در سر راه انجمن قرار گرفته باشند بود که خود انگیزه و علت تشکیل آن بود. اکنون، پس از گذشت بیش از یکسال از تشکیل این انجمن و دیگر انجمن‌های اسلامی موسسات و کارخانه‌های خصوصی و دولتی، نقش این انجمن‌ها بعنوان ابزارهای اجرائی هیات حاکم یا بعضی از جناح‌های هیات حاکم، شناخته‌شده‌تر از آن است که نیازی به توضیح و تفسیر داشته باشد. رویدادهای سالی که گذشت بخوبی نشان می‌دهد که علیرغم همه آنچه ممکن است ادعا شود، "انجمن‌های اسلامی" بصورت نوعی تازه و بدوی از "کانون‌ها"، "اتحادیه‌ها" و "سندیکاها" فرمایشی درآمده‌اند و بخصوص نقش آنها بعنوان کارگزار و "ستون پنجم" حزب جمهوری اسلامی تقریباً برای همه روشن است. (۱)

در واقع، نظری حتی سطحی بر بیانیه اعلام تشکیل انجمن اسلامی کیهان، که تنها بخش‌هایی از آن در شماره یاد شده کیهان چاپ شده، بخوبی از هدف اصلی این انجمن خیر می‌دهد، بی‌آنکه لفاظی‌های بسیار سطحی و "مکتبی" بتواند چیزی را بیپوشاند. از سطر به سطر این بیانیه دو صفحه‌ای، که با آیه "ن والقلم و ما یسطرون" آغاز می‌شود و خطاب به خواهران و برادران (کیهانی) است، قصد انجمن به مبارزه با "عوامل نفاق افکن و فرصت طلب"، "قلم بمزد‌های انقلابی نما" و "بلندگوهای تبلیغاتی از هر دسته و گروه" پیداست. این بیانیه در خط‌کلی خود می‌کوشد با القای شباهتی میان "اقلیت فرصت‌طلب و انقلابی‌نمای

(۱) نخستین خبر درباره تشکیل یک "انجمن اسلامی" به "انجمن اسلامی معلمان" مربوط می‌شود که در صفحه ۸ کیهان شماره ۱۰۶۳۰ - ۱۶ بهمن ۵۷ چاپ شده است. در این خبر انجمن نامبرده تشکیل جلسه خود در محل "کانون توحید" - میدان کندی خیابان پرچم - را اعلام می‌کند. این "کانون توحید" همان جائی است که هیات موسس حزب جمهوری اسلامی در روز اول اسفند ۵۷ تشکیل حزب را اعلام کرد. این نیز گفتنی است که در همین زمان‌ها نام میدان کندی به میدان توحید تغییر یافت.

روزنامه‌نگاران کیهان با "فرصت‌طلبانی" که زیر ماسک انقلابی، "نهضت جنگل" و "جنبش مرحوم دکتر مصدق" را به شکست کشاندند، "خواهران و برادران کیهانی را به وحدت در زیر لوای انجمن اسلامی فراخواند تا آنان را از "نعمت همبستگی" برخوردار سازد و بیاری آنان، "قلم بمزدان انقلابی نما" را از "خانه کوچکمان کیهان" طرد کند.

به چند پاراگراف از این بیانیه توجه کنید :

"وطن عزیزمان ایران همیشه از بیماری خود خواهیها و همچنین از وجود فرصت‌طلبان دوره دیده رنج برده است و در طول تاریخ، جنبش‌های اصیل ما را (نهضت جنگل) عده‌ای فرصت طلب با مخفی شدن زیر ماسک انقلابی که برای همه ملت مسلمان ایران شناخته شده‌اند و همان گروه‌های صحنه‌ساز حرفه ای بین‌المللی می‌باشند از مسیر اصلی منحرف ساخته‌اند."

"ما می‌خواهیم که خانه کوچکمان کیهان هم که از گزند فرصت‌طلبان بدور نبوده است از نعمت "همبستگی" برخوردار باشد، همبستگی میان خود و در نتیجه با ملت مسلمان خویش، ما ندای رهبرانقلاب ایران را که فرمود "مطبوعات خود را اصلاح کنید" شنیدیم و به آن مانند همیشه پاسخ مثبت می‌دهیم برآنیم که به ملت مسلمان که همیشه حامی ما بوده است بگوئیم درکنار تو هستیم و فرصت طلبان و قلم بمزدان انقلابی نما از ما نیستند و بیاری تو طردشان خواهیم کرد"

"بیائید بعد از شناخت حقوق انسانی‌مان درصدد احقاق حق خویش برآئیم تا فریب بلندگوهای تبلیغاتی را از هردسته و گروه که باشند نخوریم. ما زحمتکشان مطبوعات نخواهیم گذاشت همانگونه که استثمار شدید وسیله عقده‌گشائی و جاه‌طلبی اقلیت دیگری هم درآئیم."

"انجمن اسلامی کارکنان کیهان درصدد است تا با مشارکت همه کارکنان صدیق و معتقد و مسلمان موسسه اعم از کارگر و کارمند و اداری و تحریری بمنظور اجرای اهداف مقدسش به فعالیت بپردازد."

بیانیه اعلام تشکیل "انجمن اسلامی کارکنان کیهان" را بیست و یک نفر امضا کرده‌اند. موقعیت و سابقه اکثریت قاطع این "اعضای موسس"، با وضوحی بی‌نیاز از تفسیر نشان می‌دهد که اگر انگیزه اولیه این عده در تشکیل "انجمن"، همان ایفای نقش "ستون پنجم" و بهره‌برداری از پیامدهای آن نباشد، در

بهترین و مشروعترین حالت خود، نوعی خالص از فرصت‌طلبی کاسبکارانه و نان به نرخ روز خوری است. با شناختی که کارکنان کیهان از سوابق و موقعیت این اکثریت قاطع بدست می‌دهند، نرم‌ترین قضاوتی که درباره آنان می‌توان کرد این است که تازه اسلام آوردگانی هستند که بسرعت خود را با جریان "ایدئولوژی" حاکم همگام کرده و به دقت جهت "باد" را تشخیص داده‌اند. از این رو، مشروعترین انگیزه آنان می‌تواند همراه شدن با جریان حاکم، و پیدا کردن جایی برای خود در صفوف کارگزاران حکومت تازه از راه رسیده باشد، با تمام "مزایا" و تسهیلاتی که این خدمت می‌تواند ببار آورد. بویژه اگر توجه داشته باشیم که بر اساس همه شرایط موجود پیوستن به "ایدئولوژی حاکم" تا چه اندازه ساده و بی‌زحمت بوده است و چگونه با گذاشتن ریشی و گه‌گاه نمازگزاردنی — بخصوص در ملاء عام — ممکن می‌شده است. و شاید همین سهولت پیوستن به "ایدئولوژی حاکم" یعنی ایدئولوژی متکی بر باورهای کهن مذهبی، مهمترین دلیل اقبال انجمن اسلامی کیهان، و دیگر انجمن‌های اسلامی در نخستین روزهای تشکیل آنها باشد.

از بیست و یک عضو موسس انجمن اسلامی کارکنان کیهان، ۹ نفر کارمند بخش آگهیها و وصول آگهی‌ها بوده‌اند. این عده بزرگترین و فعالترین گروه شغلی هیات موسس را تشکیل می‌دهند، چند تن از گردانندگان اصلی و نیز سخنگوی انجمن از این گروه بوده‌اند. این گروه صرفاً در مسائل مالی روزنامه دخالت داشته و چند تن از آنان، از همان "پورسانتاژ" بگیرهائی بوده‌اند که سهمی از بدهی‌های دایره آگهی‌ها به صندوق کیهان، و در نتیجه بخشی از رهبری "اعتصاب" دایره نیازمندیهای کیهان، که قبلاً درباره آن به تفصیل سخن گفتیم، بعهده آنان بوده است. بدیهی است که هم از نقطه نظر "طبقاتی" هم از نقطه نظر مسئولیتهای ناشی از تقسیم کار و شرکت در نظام تولید روزنامه، هم از نظر تجربی و تخصصی، و بخصوص از نظر میزان محبوبیت در میان گروههای دیگر و بویژه کارگران، این عده کمتر از هر گروه دیگری از کارکنان کیهان "صلاحیت" رهبری جنبشی برای تغییر محتوا و تغییر نظام داخلی روزنامه را داشته‌اند. بهمین دلیل، نقش قاطع رهبری آنان در انجمن اسلامی را می‌توان دلیل دیگری بر کارگزار بودن انجمن و وابستگی آن به گروههای قدرتمند خواستار

غصب کیهان دانست .

گذشته از ۹ نفر بالا ، ۴ نفر دیگر از موسسان انجمن اسلامی کیهان نیز جزء کارمندان اداری موسسه بوده‌اند . نقش این عده ، چه در فعالیتهای انجمن اسلامی و چه در تقسیم کار روزنامه ، به اندازه گروه پیشین مشخص نبوده است ، اما بهر حال ، در تمایز با دو گروه عمده و مشخص "کارگر" و "روزنامه‌نگار" ، جزء گروه "کارمندان" روزنامه به حساب آمده و در نتیجه ، به نمایندگان این گروه در هیات موسس انجمن اسلامی اکثریتی قاطع می‌داده‌اند .

از ۷ کارگر عضو هیات موسس انجمن اسلامی ، سه نفر "سرپرست" یا "مسئول قسمت" و چهار نفر دیگر ، کارگر عادی هستند (۱) ، سرپرست‌ها هم بدلیل تخصص و هم بدلیل سابقه کار خود دستمزدهای بالائی با میانگین ۱۲ تا ۱۵ هزار تومان دارند و معمولا ، و بخصوص در مورد خاص سرپرستان مورد نظر ما ، در بیشتر از یک جا کار می‌کنند .

یکی از کارگران "عادی" عضو هیات موسس انجمن اسلامی ، که بر روی ماشین حروف چینی "انتر تایپ" کار می‌کند ، یکی از گردانندگان اصلی انجمن اسلامی بوده‌است و سابقه بسیار پر مفهومی دارد . این کارگر با سابقه ، به گفته همه کارکنان کیهانی که او را می‌شناسند ، همواره به همکاری و داشتن روابط ویژه با دکتر مصطفی مصباح‌زاده ، صاحب کیهان معروف بوده و در نتیجه در محیط کار خود نیز موقعیتی ویژه و استثنائی داشته است ، در ماههای آخر رژیم پهلوی و بویژه در جریان اعتصاب دوماهه مطبوعات ، به خانه علی امینی ، نخست‌وزیر اسبق شاه رفت و آمد داشته و در این دوره ، علنا و در مجامع کارگران اعتصابی ، آنان را به پشتیبانی از "راه‌حل امینی" ، که در هفته‌های آخر رژیم شاه برای به کرسی نشاندن آن فعالیتی همه جانبه می‌شد ، دعوت می‌کرده است .
و سرانجام ، تنها عضو روزنامه‌نگار "هیات موسس" انجمن اسلامی کارکنان

(۱) توجه داشته باشید که استفاده از عنوان کارگر "عادی" در اینجا ، صرفا برای بیان تمایزی از نقطه نظر سلسله مراتب است و در رابطه با "سرپرست" یا "سرکارگر" مفهوم پیدا می‌کند . در نتیجه ، نباید "کارگر عادی" چاپخانه ، با مفهوم عمومی کارگر عادی یا کارگر ساده بی‌تخصص اشتباه شود .

کیهان، یکی از دبیران تحریریه و فرزند امام جماعت مسجد خمینی (مسجد شاه سابق) بوده است. اما عضویت او در انجمن اسلامی چند روزی بیشتر نپائید. بعضی از اعضای جوان تحریریه کیهان، بعنوان واکنشی در برابر تعرض انجمن اسلامی و برای "افشاگری" درباره اعضای موسس آن، فتوکپی یک مقاله سراسر تمجید این نویسنده از امیر عباس هویدا را در موسسه کیهان پخش کردند. برای ما معلوم نیست که پس از پخش این "افشاگری"، روزنامه - نگار مورد بحث ما خود استعفا کرده و یا توسط دیگر اعضای انجمن اسلامی کنار گذاشته شده است.

منطق انجمن اسلامی

اعلام تشکیل انجمن اسلامی کارکنان کیهان در روز ۱۱۶ سفند ۵۷ بهیچ وجه بدان معنا نیست که فعالیتهای این انجمن نیز از همین روز آغاز شده است. حتی اگر بپذیریم که اعلام تشکیل انجمن بلافاصله پس از تشکیل آن صورت گرفته، در هر حال فعالیت افراد انجمن در سازماندهی حمله علیه تحریریه یا دست کم در تدارک زمینه های آن، از مدتها پیش وجود داشته و نشانه های مشخصی از آن، به مدتها پیش از اعلام تشکیل انجمن بر می گردد. نحوه فعالیت منظم بعضی از این اعضا و به خصوص ارتباط دقیق این فعالیتهای کلی انجمن اسلامی پس از تشکیل آن، این اطمینان را به دست میدهد که دست کم نطفه انجمن اسلامی مدتها پیش از اعلام تشکیل آن تکوین یافته بوده و گردانندگان آن، احتمالا منتظر زمان مناسبی برای علنی کردن آن بوده اند. مشخص ترین دلیل برای اثبات این مدعا، پرونده های است که انجمن اسلامی، مدتها پس از اعلام تشکیل خود، برای نشان دادن "توطئه" های هیات تحریریه ارائه نمیکرده و بر اساس آن، اعضای شورای سردبیری کیهان را به جلسات توضیحی دوستانه ای که چیزی از محاکمات تفتیش عقاید کم نداشته، میکشاند است. محتوای این "پرونده" به مدتها پیش از اعلام تشکیل انجمن اسلامی مربوط میشده است. یکی از اعضای شورای سردبیری کیهان در آن زمان، مطمئن است که پرونده سازی برای تحریریه کیهان از مدتها پیش، بطور کمابیش سازمان یافته

ادامه داشته است. او تعریف می‌کند که در جریان اعتصاب دوماهه مطبوعات، یعنی هفته‌ها پیش از اعلام تشکیل انجمن اسلامی، یکی از کارمندان کیهان که بعدها از اعضای موسس انجمن شد و برای روزنامه‌نگار مورد بحث ما کاملاً ناشناخته بوده است، چند سوال ظاهراً ساده از او در باره شوروی می‌کند، سوال هایی که صرفاً برای افزودن بر معلومات عمومی سوال کننده جلوه می‌کرده و روزنامه‌نگار مورد سوال نیز جوابهایی دقیقاً در همین حد، یعنی بدون کوچکترین برداشت وجهت گیری سیاسی مشخصی، به آنها داده است. مدت‌ها بعد، در جریان نشست های پایان ناپذیر اعضای شورای سردبیری کیهان با نمایندگان معترض "انجمن اسلامی"، آن جوابها بعنوان سند گرایش "کمونیستی" روزنامه نگار برای او با دقت و امانت کامل باز گو شده است! به گفته این روزنامه نگار، برای شناخت منطق حاکم بر این جلسات "تفتیش عقاید" کافیتست تنها به این نکته توجه شود که اعضای انجمن اسلامی، برای اثبات گرایش کمونیستی او، به یک گرایش مثلاً طرفدار شوروی که ممکن است تصور شود که جوابهای او منعکس بوده است، اتکا نداشته‌اند، چرا که اولاً وجود چنین گرایش در او، که مخالف شوروی است، محال بوده و ثانياً، سوال‌ها به زمینه هایی مربوط نمیشده که هر نوع گرایشی، چه طرفدار و چه مخالف شوروی را مطرح کند. آنچه اعضای انجمن را به وجود گرایش کمونیستی در روزنامه‌نگار "متهم" مطمئن می‌کرده، تنها و تنها آگاهی او به مسائل مورد سوال، و توانایی او در پاسخ دادن به آنها^{بوده} است! همین روزنامه نگار می‌گوید که انجمن اسلامی بی‌حجاب بودن همسر او را دلیلی برای عدم وفاداری او به "انقلاب اسلامی" و در نتیجه توطئه‌گری او در روزنامه کیهان می‌دانسته است.

"انجمن اسلامی" برای اثبات کمونیست بودن و در نتیجه توطئه‌گری یکی دیگر از اعضای شورای سردبیری روزنامه، تنها این واقعیت را که او در زمان شاه زندانی سیاسی بوده کافی دانسته بود، آنچنان کافی که دیگر نیازی ندیده بود که هیچ "سند" دیگری مربوط به توطئه‌گریهای احتمالی او در "پرونده" بگنجانند. این روزنامه‌نگار، تنها چند هفته پیش، همراه با صدها زندانی دیگر از زندان رهایی یافته و مورد استقبال بسیار پرشورو دوستانه همه کیهانی‌ها قرار گرفته بود.

تا پیش از اعلام رسمی تشکیل انجمن اسلامی، فعالیت اعضای آن تنها به پرونده‌سازی محدود نبوده است. نقش چند تن از اعضای انجمن در اعمال فشار های فردی یا گروهی بر روزنامه‌نگاران، و هدایت گروه‌های معترض بیرونی علیه تحریریه، کاملاً علنی و شناخته شده بود. کارگر حرفه‌چینی که از او سخن گفتیم، مستقیماً در مطالبی که برای چیده شدن فرستاده میشد، اعمال نظر میکرد، بعضی غلط‌های پر مفهوم چاپی، که در این دوره اغلب در روزنامه، و بخصوص در صفحه اول آن دیده‌میشد، بدون شک کار او بوده است. همین کارگر، که گاه از چیدن بعضی خبرها و مطالب خودداری می‌کرد و بعضی مطالب چیده‌شده، توسط او معدوم میشد. هم او، بارها به مسئولان تحریریه مراجعه می‌کرده و در باره چیدن یا نچیدن و یا تغییر و تبدیل مطالبی که برای چیدن فرستاده میشده، و به عبارت ساده‌تر برای سانسور کردن آنها، با روزنامه‌نگاران چک و چانه می‌زده است. این کارگر همچنین چاپ چندین مقاله و خبر را به تحریریه روزنامه تحمیل کرده بود. چند تن از کارمندان اداری که بعدها از اعضای موسس انجمن اسلامی شدند، نقش بسیار فعالی در هدایت گروه‌ها و افراد معترض بیرونی بسوی تحریریه روزنامه و اعضای آن داشتند. دو تن از اینان، در این کار آنچنان ثابت قدم و کوشا بودند که کم‌کم بصورت ماء‌مور رابط معترضان با تحریریه و "راهنما"ی افراد غریبه به بخش تحریری مؤسسه در آمده بودند. همه کسانی که به مطلبی از روزنامه اعتراض داشتند، یا خواستار تکذیب خبری از روزنامه بودند، یا خواستار چاپ بیانیه‌ای در طرد "منافقان" و "ضد انقلاب" بودند و یا "توطئه‌گریهای روزنامه‌نگاران انقلابی نما را بشدت محکوم می‌کردند" با راهنمایی این افراد به تحریریه روزنامه می‌رفتند و با مسوؤلان روزنامه دست‌بدمی شدند! حضور این عده در تحریریه روزنامه، که تنها و تنها برای اعتراض یا هدایت اعتراض مراجعان بوده روز بروز بیشتر تداوم می‌یافته و اثر روانی بسیار رنج‌آوری را همراه داشته است.

نقش این افراد در رابطه با گروه‌های معترض، بسیار تحریک‌آمیز تر و پر مفهوم تر بود. افرادی از بخش اداری کیهان، که بعد ها از گردانندگان انجمن اسلامی شدند، به هنگام مراجعه گروه‌های معترض به روزنامه، به میان آنان رفته و با سخنرانی‌های خود، جمعیتی را که خود به اندازه کافی تحریک شده بود

علیه روزنامه نگاران کیهان می شوراندند. سخنان این افراد، در جری کردن گروههای معترض، در مطمئن ساختن آنان از وجود هسته ای توطئه گر در مؤسسه کیهان بسیار مؤثر بوده و نقش تبلیغاتی قاطعی داشته است. چرا که این احساس را به معترضان میداده که خود کارکنان کیهان نیز از محتوای روزنامه بشدت ناراضی بوده اند و تنها "اقلیتی انقلابی نما" مسوول همه خیانت های روزنامه کیهان به انقلاب اسلامی بوده است. "به گفته روزنامه نگاران کیهانی، یکی از موضوع های اصلی که کارمندان این روزنامه، در سخنان خود برای معترضان اغلب بران تاءکید می کرده اند، این بوده که "اقلیت تحریریه کیهان، بقیه کارکنان روزنامه را استثمار می کند!" این گفته، بویژه از زبان کارمندان پورسانتاژ بگیر کیهان، حاوی طنز تلخی است که در ضمن، بار دیگر منطق کلی حاکم بر انجمن اسلامی را روشن می کند.

در مراجعات مکرر گروههای معترض به روزنامه کیهان، همواره یکی دوتن از کارمندان روزنامه که بعد ها از گردانندگان اصلی انجمن اسلامی شدند، بطور مرتب نقش استقبال کننده گروهها را ایفا می کردند و برای آنان سخن می گفتند. بسیاری از گروهها نیز، پس از استقرار در برابر کیهان و پیش از بیان اعتراض و تسلیم خواست خود، به سراغ یکی از چند کارمند مورد بحث می رفتند تا از آنان بعنوان رابط استفاده کنند. با توجه به این واقعیت، به راحتی می توان پنداشت که این کارکنان رابط، بطور اتفاقی و تنها بدلیل استمرار مراجعه گروهها، شناخته شده نبوده اند و به احتمال زیاد، با فرستندگان گروههای معترض رابطه نزدیک و حتی همدستی داشته اند. تشکیل انجمن اسلامی، همدستی علنی این انجمن با نیروهای فشار، و همکاری بسیار نزدیک انجمن اسلامی با غاصبان کیهان پس از تسخیر آن، موید این ادعای ماست.

گذشته از همه عوامل اساسی، یک عامل ساده مکانی نیز بر اهمیت نقش کارکنان اداری روزنامه کیهان در هدایت حملات بسوی تحریریه روزنامه می افزوده است. بخش های اداری روزنامه کیهان، بلافاصله متصل به در ورودی این مؤسسه است. حال آنکه قسمت تحریری و چاپخانه آن، توسط یک حیاط بسیار عریض و راهروهایی طولانی، از در ورودی مؤسسه دور می ماند. گروهها و افراد معترض، به محض مراجعه به روزنامه، "در اختیار" کارمندان و

اعضای انجمن اسلامی قرار می گرفتند ، و در این راه ، از یاری بعضی از نگهبانان مدخل مؤسسه ، که موضع خصمانه آشکاری علیه تحریریه در پیش گرفته بودند ، بر خوردار میشدند . انجمن اسلامی کیهان ، بمحض تشکیل خود - و شاید حتی پیش از آنها - اتاقی در فاصله بسیار نزدیک به در ورودی روزنامه را در اختیار گرفت و آن را دفتر خود کرد . برای بعضی از روزنامه نگاران کیهان ، همین امر برای اثبات همدستی مدیران مؤسسه کیهان با انجمن اسلامی کافیست و نشان میدهد که مدیریت روزنامه که بدلائل متعدد خواستار براه آوردن تحریریه بوده ، از فعالیت های انجمن اسلامی پشتیبانی می کرده است . "انجمن اسلامی کارکنان کیهان" بلافاصله پس از تشکیل خود ، به رهبری و مدیریت همه نیروهای فشار علیه تحریریه روزنامه پرداخت ، و در این کار آنچنان رسالت و رسمیتی را برای خود قائل بود که همانگونه که گفتیم شکی باقی نمی گذاشت که هدف اصلی تشکیل آن ، همین بوده است .

رسالتی که در آغاز ، از نظر روزنامه نگاران کیهان پنهان بود و به گفته بسیاری از آنان ، همین امر موجب آن شد که تحریریه روزنامه نتواند به موقع تاکتیک هایی برای مقابله با انجمن اسلامی و یا دست کم پس زدن تعرض های نیرومند آن ، اتخاذ کند .

همانگونه که گفتیم ، در آن زمان انجمن های اسلامی و نقش مشخص آنها بعنوان بازوی اجرایی بعضی جناحهای هیئات حاکم در درون مؤسسات ، هنوز پدیده های ناشناخته بود . روزنامه نگاران کیهان می گویند که هنگام اعلام تشکیل انجمن اسلامی ، با توجه به جو روزنامه و سابقه بعضی از اعضای مؤسس انجمن در اعمال فشار به تحریریه ، تنها چنین تصور کرده بوده اند که انجمن اسلامی کانونی داخلی و مستقل برای گردهم آوردن کارکنان روزنامه ، و البته اعمال فشار بر تحریریه بوده است . اما از امکان رابطه نزدیک و همدستی این انجمن با محافل بیرون از روزنامه ، و بخصوص با یکی از قدرتمندترین جناحهای هیئات حاکم ، غافل بوده اند . و همین نا آگاهی مانع از آن شده بود که به تاکتیک مناسبی برای مقابله با انجمن متوسل شوند . به عبارت دیگر ، نا آگاهی روزنامه نگاران کیهان از نیروی واقعی نهفته در پس انجمن اسلامی ، و عدم وقوف بر ابعاد حقیقی کوه یخی که انجمن اسلامی تنها بخش قابل رؤیت آن بود ، موجب

شد که روزنامه نگاران در مقابله با انجمن، به همان تاکتیک های محدود و موضعی که برای مقابله با یک کانون کوچک داخلی و "درون گروهی" کافیسست بسنده کنند. درست به همین دلیل نخستین مقابله تحریریه کیهان با انجمن اسلامی یا شکست و پس نشستن تحریریه مواجه شد و موازنه قوا در درون مو سسه را نیز برای همیشه به نفع انجمن اسلامی بر هم زد. در واقع، در حالیکه شاید انجمن اسلامی در باره چگونگی و جزئیات تصرف کیهان با غاصبان آینده روزنامه توافق کرده و تشکیل انجمن را برای هدایت عملیاتی نهایی اعلام می کرد، مسئولان تحریریه کیهان برای چاپ نکردن بیانیه تشکیل انجمن مقاومت می کردند. و همانگونه که در صفحه ۸ کیهان روز ۱۶ اسفند ۵۷ دیده میشود، به خیال خود موفق شده اند که تنها بخش هایی از بیانیه را چاپ کنند، حال آنکه گردانندگان انجمن اسلامی چاپ تمامی آن را می خواسته اند.

اعمال فشار انجمن اسلامی بر تحریریه کیهان، از همان آغاز از موضع قدرت شروع شد. در حالیکه اعتراض های هر روزه گروه های فشار، این بار تحت رهبری آشکارانجمن اسلامی ادامه می یافت، نمایندگان انجمن هر روز در تحریریه روزنامه حضور می یافتند و با اتکا به "پرونده" ای که گرد آوری کرده بودند مسوولان تحریریه را به جلسات طولانی گفت و شنود، که در حقیقت محاکمه و اولتیماتوم بود، می کشاندند. نخستین جلسه انجمن اسلامی با روزنامه نگاران فضایی از خیر خواهی و چاره اندیشی داشت که در آن، از روزنامه نگاران خواسته میشد که "خود را با خواستهای ملت مسلمان منطبق کنند و از سقوط تیراژ روزنامه عبرت بگیرند و نگذارند که این مو سسه که نان هزاران نفر را تامین می کند چون آواری بر سر همه خراب شود و بکشند که چراغ این مو سسه روشن بماند". اما فضای حاکم بر این جلسات، از همان دومین نشست، به فضای دادگاهی که حکم آن از پیش تعیین شده بود، تغییر یافت. علنا از بعضی از مسوولان تحریریه دعوت میشد که از کار کناره بگیرند و یا روزنامه را ترک کنند. در گپ زدن های کارکنان روزنامه در راهروها و "ناهارخوری"، به صدای بلند از قصد انجمن به اخراج بعضی از روزنامه نگاران سخن گفته میشد. حتی نام بعضی از مسوولان تحریریه در اختیار گروه های معترض قرار می گرفت که سپس بصورت شعار "مرگ بر فلانی!" در می آمد و جماعت معترض در برابر در ورودی کیهان

آن را فریاد می کشید!

از طرف دیگر جلسات انجمن اسلامی با سوءان تحریریه کیهان، پس از هر کدام از تظاهرات گروههای معترض در برابر روزنامه، نیرو و "رسمیت" بیشتری می یافت. دیگر حتی مراجعه به "پرونده" لازم نمیشد، چرا که همان تظاهرات بخودی خود نشان دهنده خطاهای تحریریه و حقانیت خواست های انجمن اسلامی بود. در بعضی از جلسات، نمایندگان گروههای معترض نیز، در کنار نمایندگان انجمن اسلامی حضور می یافتند و انجمن اسلامی، منعکس کننده و پشتیبان خواست نماینده گروه معترض میشد!

نقش مدیریت موعسه کیهان

در یکی از مهمترین این نشست ها، که آن را می توان اجلاس سران روزنامه کیهان نامید، مدیران همه بخش های موعسه و نمایندگان کارفرمای فراری نیز شرکت داشتند و در آن، رسماً از دو عضو شورای سر دبیری کیهان خواسته شد که کناره گیری کنند. این دو عضو، با اتکا به انتخابی بودن خود گفتند که تنها هیأت تحریریه روزنامه که آنان را انتخاب کرده، صلاحیت برکنار کردن آنان را دارد. تنها نتیجه قابل لمس این اجلاس این بود که همکاری بسیار نزدیک نمایندگان کارفرما با انجمن اسلامی را مشخص و علنی کرد. این همکاری رسمیت یافته بود و بطور مرتب بروز می کرد. با اینحال، گفتنی است که جلسات انجمن اسلامی با روزنامه نگاران، به ندرت با حضور مدیریت روزنامه تشکیل میشد، و مدیران روزنامه، برای احتراز از آن که پشتیبانی آنان از انجمن اسلامی زننده به چشم بخورد، ترجیح میدادند که بطور موازی با فعالیت های انجمن اسلامی، بر تحریریه اعمال فشار کنند. تنها با یدیدادآوری کرد که بسیاری از جلسات انجمن اسلامی با سوءان تحریریه، بدنبال جلسه انجمن با مدیران روزنامه تشکیل میشد و گزار شها بسامانی های مالی روزنامه، که توسط نمایندگان کارفرما در اختیار انجمن اسلامی گذاشته میشد، وزنه تازه ای را بر نیروی فشار انجمن اسلامی می افزود. شاید نیازی به گفتن نداشته باشد که ثابت ترین نماینده انجمن اسلامی در همه این جلسات، همان کارگری بوده است که روابط

ویژه‌اش با کارفرمای کیهان و نمایندگان او را، همه می شناسند. مساعدت مدیران کیهان با انجمن اسلامی بخصوص زمانی جلوه کرده که شورای عالی کیهان که برای کاهش هزینه های مؤسسه بررسی‌هایی را شروع کرده بود بر آن شد که از نزدیک دفترها و حساب خرج و دخل مؤسسه را بررسی کند. این اقدام شورای عالی بلافاصله واکنش‌هایی آشکار و پنهانی علیه تحریریه روزنامه را، که در این دوره منحصر از طریق انجمن اسلامی اعمال میشد، بدنبال آورد. فکر تشکیل شورایی از نمایندگان سه گروه روزنامه نگار، کارگر و کارمند، فکری تقریباً قدیمی بود که نطفه آن در جریان نخستین اعتصاب روزنامه‌ها در حکومت شریف امامی بسته شد. در این زمان، یک کمیته هماهنگی فعالیت‌های اعتصاب انتخاب شد که هر کدام از سه گروه نامبرده، نمایندگان خود را برای تشکیل آن انتخاب کرده بودند. کمیته مشابهی با اعضای بیشتر و وظایفی مشخص‌تر در جریان اعتصاب دوم مطبوعات تشکیل شد که نقش مؤثرتری در هماهنگ کردن فعالیت‌های کارکنان اعتصابی داشت. بویژه کمیته کارکنان کیهان، بسیار فعال بود و هم او بود که در تدارک بولتن و خبرنامه‌های مطبوعات اعتصابی، تهیه بیانیه‌ها، و بر پا کردن تظاهرات نقش سازماندهی داشت. با پایان گرفتن اعتصاب دو ماهه مطبوعات، این کمیته‌ها طبعاً منحل شد، اما تجربه موفق آنها بدون شک در مطرح کردن فکر تشکیل شورایی عالی از نمایندگان سه گروه بزرگ کارکنان کیهان اثری قابل ملاحظه داشته است.

فکر تشکیل چنین شورایی بویژه زمانی قوت گرفت که طولانی شدن غیبت دکتر مصطفی مصباح زاده، و یقین به اینکه او از کشور فرار کرده است، مسأله مالکیت و مدیریت عالی مؤسسه را مطرح کرد. بدینگونه، شورایی که در آغاز بعنوان مرجعی مشورتی با هدف نظارت بر عملکرد کلی مؤسسه تصور میشد، کم کم بصورت شورایی مطرح شد که مستقیماً در اداره مؤسسه نظارت داشته باشد. شورایی که در اواخر اسفند ۱۳۵۷ در مؤسسه کیهان تشکیل شد به هیچ وجه در شرایطی نبود که هنوز بتواند خواست خود مبنی بر نظارت مستقیم بر عملکرد مؤسسه و فعالیت‌های مالی آن را مطرح کند، اما بهرحال، این خطر بالقوه که روزی چنین خواستی را عنوان کند، یکی از نخستین دلایل مخالفت مدیریت روزنامه با آن بوده است. مخالفتی که، با توجه به شرایطی که بر-

شمرديم ، بويژه متوجه نمايندگان تحريبيه روزنامه ميشد كه در بطن شورا ، فعال تر و نسبت به مديريت مستقل تر بودند .

شورای عالی کارکنان کیهان ، که در گرماگرم شرایط بحرانی روزنامه بوجود آمده بود ، بدلیل همین بحران پایدار نماند و همزمان با غصب کیهان منحل شد . این شورا که پنج نماینده هر کدام از سه گروه "کارگر" ، "روزنامه نگار" "کارمند" را در خود داشت ، در آخرین روزهای عمر خود بر آن شد که در جهت کاهش هزینه های مو سسه اقدام کند . همانگونه که پیشتر گفته ایم ، بحران مالی مو سسه و

گسترده گي بی تناسب "پرسنل" کیهان ، کاهش قابل ملاحظه ای در هزینه ها و دستمزدها و حتی در تعداد پرسنل مو سسه را مطرح کرده بوده شورای عالی کیهان ، در جستجو برای یافتن راهی برای کاهش هزینه های نالازم ، بررسی دفتر های مو سسه را لازم دید و بر آن شد که مديريت روزنامه را به توضیح حساب های خود فرا خواند . نخستین نتیجه بررسی های شورای عالی قطع بعضی

حقوق هائی بود که توسط مدیران روزنامه به "نور چشمی" ها پرداخت می شد (۱) اما این تنها یک اقدام ساده و کم زحمت بود . اقدام اساسی تری در جهت کاهش هزینه های کلی روزنامه ، تعمیق در حسابهای اصلی موسسه ، و در نتیجه برخورد مستقیمی با مسولان اداره روزنامه را ایجاب می کرد . مقاومت و مقابله بدیهی مديريت موسسه با "دخالته شورای عالی کارکنان کیهان در این زمینه ، بدون شک مهمترین انگیزه مديريت در کوشش برای متلاشی کردن شورا بوده است (۲) و در این راه ، انجمن اسلامی که چند تن از کارگران عضو شورای عالی ، از اعضای

(۱) "نامه کیهان" - بولتن شورای عالی کارکنان مو سسه کیهان - سه شنبه ۱۴

فروردین ۱۳۵۸

(۲) به این مطلب کوچک و بسیار گویا از صفحه اول "نامه کیهان" توجه کنید : "آنانی که با تشکیل شوراها و حسابرسی های دقیق ، منافعشان به خطر افتاده است ، از هر سو در تکو و تاب اند که کلوخ اندازی کنند . به همین منظور دائم بر این نکته تاکید می کنند که شوراها مامور اخراج کارکنان هستند و مدام در تلاشند که عواملی را علیه بازسازی و پاکسازی کیهان تحریک و بسیج کنند . دست ها کوتاه ! کیهان بیدار است و قاطعانه در جهت حفظ منافع زحمتکشان خود می کوشد "

موثر آن بودند، نمی‌توانسته به همکاری دعوت نشود و یا از مساعدت پنهان و آشکار مدیریت برخوردار نباشد. اینکه چرا مقابله با شورای عالی کیهان نیز فوراً به مقابله با تحریریه روزنامه تبدیل می‌شده، با توجه به همه آنچه تاکنون گفته‌ایم روشن می‌شود. انباشته شدن باره‌مه مسئولیت‌ها - و بویژه مسئولیت همه نابسامانی‌های موسسه - بر دوش روزنامه‌نگاران، بدون شک موجب می‌شده که نمایندگان آنان در شورای عالی کیهان، در جستجو برای چاره‌یابی، و در نتیجه در دخالت در عملکرد مدیریت موسسه، بیش از دیگران ذینفع باشند. همین امر موجب فعالیت بیشتر آنان در این زمینه می‌شده، تا جائیکه بصورت گردانندگان شورای عالی، و تحریک‌کنندگان آن - از دید مدیریت - جلوه می‌کرده‌اند.

در مقابله با این فعالیت نمایندگان تحریریه کیهان، مدیریت روزنامه طبعاً می‌توانسته از همکاری و مساعدت انجمن اسلامی بهره‌جوید، چرا که این انجمن، که مهمترین هدف آن در آن زمان "سرکوب" هیات تحریریه بوده، خواه‌ناخواه "مؤتلف طبیعی" مدیریت موسسه کیهان جلوه می‌کرده است. این نکته را نیز باید گفت که با نیروی فشار قابل ملاحظه‌ای که انجمن اسلامی می‌یافت، شاید مدیریت کیهان جز همراهی و همکاری با آن کار دیگری نمی‌توانست کرد. این مسئله نیز قابل بررسی است که شاید مدیریت قدیمی کیهان، با شناخت نیروهای واقعی نهفته در پس انجمن اسلامی، مصلحت در آن می‌دید که برای حفظ موقعیت خود، و یا دستکم دریافت سهم هرچه بیشتری در زمان "تقسیم غنائم" کیهان، با انجمن اسلامی، یعنی بازوی اجرائی غاصبان آینده موسسه، سازش کند. این، ادعا یا حدس و گمان نیست. آنچه بعدها بر کیهان گذشت، و بخصوص رابطه نزدیک گردانندگان کیهان غصبی با صاحب پیشین آن، وجود سازشاتی میان گردانندگان قدیم و جدید کیهان را بسیار محتمل می‌کند. در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت.

اعتصاب

فعالیت انجمن اسلامی کارکنان کیهان، به "استقبال" از نیروهای فشاربیرونی و اعمال فشار مستقیم بر تحریریه از طریق مذاکره محدود نماند. در گرماگرم این

تلاش‌های "دیپلماتیک" انجمن، در حالیکه تعرض جبهه "خارجی" علیه کیهان همچنان سنگین و مداوم بود. جبهه‌ای داخلی نیز برای حمله به تحریریه روزنامه گشوده شد. گشایش این جبهه، تحت فرماندهی آشکار و مستقیم انجمن اسلامی، آخرین مقاومت‌های هیات تحریریه را به پایان برد و با اضمحلال آن، دروازه‌های کیهان را بر روی نیروهای فاتح گشود.

این جبهه داخلی شاید نیرومندتر از بقیه نبود. اما بدون شک مقاومت ناپذیر بود. از داخل، و تقریباً بدون هیچ زحمتی، تحریریه را خلع سلاح می‌کرد. و با توجه به شرایط محیط و از پادرافتادگی تحریریه، جز تسلیم در برابر آن راه دیگری نمی‌ماند. تعرض این جبهه، که بصورت اعتصاب‌های موضعی (یا داخلی) صورت می‌گرفت، در زمان و در شرایطی اتفاق می‌افتاد که دیگر جایی برای مذاکره و تلاش‌های "دیپلماتیک" نیز نمانده بود. واقعیت این است که اعتصاب کارگران چاپخانه علیه روزنامه‌نگاران، پدیده‌ای آنچنان تازه و بی‌سابقه بود که تحریریه کیهان برای مقابله با آن، و یا حتی سازش با آن کوچکترین تجربه و تاکتیک و حربه‌ای نداشت.

نخستین اعتصاب‌های موضعی کارگران چاپخانه کیهان بفاصله کمی پس از اعلام تشکیل انجمن اسلامی آغاز شد. گروه‌هایی از بخش حروف‌چینی و ماشین‌خانه کیهان دست‌از کار کشیدند و برای اعتراض به مشی تحریریه روزنامه، در محوطه موسسه اجتماع می‌کردند. همانگونه که گفته شد، این گروه‌ها، بی‌آنکه اکثریت عددی قاطعی داشته باشند، در بخش‌هایی از تولید روزنامه شرکت داشتند که نقشی حیاتی داشت. به گفته کارکنان کیهان، یکی از کارگران این بخش‌ها، که سرپرست ماشین "روتاتیو" و یکی از اعضای موسس انجمن اسلامی بود، به تنهایی قادر بود که با لمس یک کلید برق تولید روزنامه را بکلی قطع کند. یک کارگر دیگر از موسسان انجمن اسلامی نیز در همین بخش کار می‌کرد. یکی دیگر از کارگران عضو هیات موسس انجمن اسلامی، همان کارگر وابسته به کارفرمای سابق بود که همراه با دو عضو موسس دیگر در بخش حروف‌چینی روزنامه کار می‌کرد و یکی از فعالترین گردانندگان اعتصاب‌های این بخش و دیگر قسمت‌های کارگری بوده است. دوتن دیگر از کارگران عضو هیات موسس انجمن از بخش تصحیح و غلطگیری روزنامه بوده‌اند که از مهمترین بخش‌های تولید

روزنامه است. حضور کارگرانی با این موقعیت‌های حساس شغلی در میان موسسان انجمن اسلامی، فوراً این سؤال را مطرح می‌کند که آیا عضویت آنان در انجمن صرفاً داوطلبانه یا اتفاقی بوده است؟ یا اینکه دقیقاً بدلیل موقعیت‌های شغلی خود، و با توجه به استفاده‌ای که بعدها می‌بایست از آنان می‌شده، و شد، بسوی انجمن اسلامی جلب شده بوده‌اند؟ بویژه آنکه، گذشته از یک استثناء، اینان تنها کارگران موسس انجمن اسلامی بودند.

مسئله دیگری که وجود نقشه‌های قبلی برای استفاده از نیروی بعضی گروه‌های کارگری را بسیار محتمل می‌کند، انتقال حروف چینی روزنامه کیهان از بخش "لاینو ترون" به بخش قدیمی "انتر تایپ" بوده است. همزمان با آغاز بحران کیهان، مدیران این روزنامه کار حروف چینی آن را که بخش عمده آن با سیستم "لاینو ترون" موسسه انجام می‌شد، به بخش "انتر تایپ" منتقل کردند و بدینگونه گروهی از کارگران با سابقه و جا افتاده کیهان، که تقریباً بکلی بی‌کار بودند، دوباره نقش اصلی را در حروف چینی روزنامه به‌عهده گرفتند. مدیریت روزنامه، علت این انتقال را، کمبود مواد اولیه دستگاه‌های "لاینو ترون" (فیلم، کاغذ، مواد شیمیایی) اعلام کرد. و این واقعیت نیز که گروهی بزرگ از کارگران قدیمی موسسه بی‌کار بودند و ماشین‌های "انتر تایپ" تقریباً هیچ مشکلی در زمینه مواد اولیه نداشت، این انتقال را قابل توجیه می‌کرد (۱). اما بگفته بسیاری از کارکنان کیهان، کمبود مواد اولیه بهانه‌ای غیر واقعی بیش نبوده و انتقال حروف چینی روزنامه از بخش "لاینو ترون" به "انتر تایپ" دقیقاً یک "انگیزه سیاسی داخلی" داشته است. این حرکت که پیش از اعلام تشکیل انجمن اسلامی انجام گرفت، با آنکه ارتباط مستقیمی با زمینه‌های فعالیت انجمن اسلامی نداشته و

(۱) ماده ۶ اولیه ماشین‌های حروف چینی انتر تایپ، سرب است که بصورت شمش در دیگ ماشین قرار می‌گیرد و بصورت سطرهای چیده شده درمی‌آید. دستگاه‌های مدرن و کامپیوتری لاینوترون، از شیوه‌های الکترونی بر مبنای اصول عکاسی استفاده می‌کند و مواد اولیه مورد نیاز آن فیلم، فراورده‌های شیمیایی و کاغذ است. در این شیوه، سطرهای چیده شده بر روی کاغذ حساس نقش می‌بندد که سپس مستقیماً کلیشه می‌شود.

مستقیماً به اعمال فشارهای بیرونی به موسسه مربوط نمی‌شده، در هر حال شدت مورد استفاده انجمن اسلامی قرار گرفته و برای آن بسیار مفید بوده است.

به عبارت دیگر، این اقدام مدیریت موسسه‌کیهان، که در جهت تغییر توازن داخلی بخش‌های کارگری به نفع مدیریت بوده، خواه ناخواه نمی‌توانسته برای انجمن اسلامی، که به اهرم پر قدرتی در بطن گروه‌های کارگری نیاز داشته، موثر نباشد. اما اهمیت این انتقال، که ظاهراً مقوله‌ای صرفاً فنی و داخلی است در چیست؟ کارگران بخش انتر تایپ کیهان، کارگرانی قدیمی، با سابقه‌ای طولانی، و با درآمدهایی نسبتاً بالا هستند که از وضعیت رفاهی مناسبی برخوردارند. کارگران بخش لاینوترون، که اکثر آنان دخترانی میان ۲۰ تا ۳۰ ساله هستند، سابقه کار بسیار کمتر و حقوق پایینی دارند. تفاوت شرایط سنی، موقعیت حرفه‌ای و صنفی و گرایش‌های سیاسی میان این دو گروه کارگر، دستکم در زمینه خاص موسسه کیهان، بسیار پر مفهوم است و اثر تعیین‌کننده‌ای بر سیاست‌های مدیریت روزنامه دارد. اثری که بویژه در شرایط بحرانی مورد نظر ما، بسیار بیشتر میشود.

پیش از هر چیز، کارگران بخش انتر تایپ، بدلیل شرایط سنی و موقعیت شغلی که بر سالها کار و تلاش در موسسه کیهان متکی است، کارگرانی "جا افتاده" و "میانرو" هستند که علائقی قدیمی و حقانی آنان را به سرنوشت موسسه - و طبعاً سرنوشت مالی آن - وابسته میکند. این دسته کارگران، نسبت به هر گونه فراز و نشیب شرایط موسسه حساس‌تر و در قبول شرایطی که هدف آن حراست موسسه از خطرهای واقعی - یا مجازی - باشد آماده‌ترند. بر اساس همه انگیزه‌های حقانی حفظ موقعیت حرفه‌ای و ادامه رفاه‌نسبی پس از سالها تلاش و کار، این گروه از کارگران در برابر سیاست‌های کارفرما، انعطاف بیشتری نشان میدهند و تفاهم و سازش با آنان آسان‌تر است. در مقابل، کارگران جوان بخش لاینوترون، که سابقه کار بعضی از آنان در زمان مورد بحث ما از یکی دو سال بیشتر نبوده و وابستگی ریشه‌داری نسبت به موسسه ندارند، بسیار "تندرو" ترند و آمادگی بیشتری برای مقابله با سیاست‌های مدیریت و حتی برخورد با آن را دارند. شرایط سنی، و به ویژه تخصص آنان در رشته‌ای که بسیار تازه‌تر و پیر خریدارتر است، آنان را از استقلال عمل بیشتری برخوردار می‌کند و به آنان، در برابر خطرهایی که ممکن

است میان‌روی و سازش‌پذیری را توجیه‌کند، مصونیت بسیار بیشتری می‌دهد. این دسته از کارگران، در رابطه با مدیریت انعطاف کمتری نشان می‌دهند و تفاهم با آنان بسی مشکل‌تر است. (۱)

(۱) در اینجا ذکر نکته‌ای که ظاهراً در مقوله "بازیه‌های زمانه" می‌گنجد، اما در واقع دارای مفهومی دقیق است، ضروریست: به گفته بسیاری از کارکنان شاید یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های مدیریت کیهان در استخدام همین کارگران جوان بخش "لاینو ترون"، اعمال نفوذ در توازن گروه‌های کاری مؤسسه برای تضعیف موقعیت کارگران بخش "انترتایپ" و ایجاد نیرویی تازه برای مقابله با خواست‌های این گروه همبسته کارگران قدیمی و هوشیار کیهان بوده است. عبارت دیگر، مدیریت کیهان در آن زمان، با استخدام کارگران جوان لاینوترون، همان حرکتی را علیه کارگران "انترتایپ" می‌کرد که در زمان مورد بحث ما، مشابه آن را علیه کارگران لاینوترون و بوسیله انتقال کار آنان به بخش "انترتایپ" انجام میداد.

بهنگام استقرار سیستم مدرن لاینوترون در کیهان، منطقی‌تر از هر کار این می‌بود که همان کارگران قدیمی انترتایپ برای کار با این سیستم تربیت شوند. تربیتی که با توجه به تجربه آنان، بیش از یک هفته کار نمی‌برد. اما مدیریت کیهان، بی‌اعتنا به این که بسیاری از کارگران قدیمی بیکار می‌شدند، کارگران تازه‌ای را که تقریباً همه آنان دختر بودند، برای بخش لاینوترون استخدام و تربیت کرد. اینان با حقوق‌های بسیار پایین (کمتر از ۲ هزار تومان) استخدام شدند. از این گذشته، انتخاب دختران کارگر، در منطق کارفرمایان ایرانی مفهومی خاص دارد: تصور کلی این است که کارگران زن رام‌تر و سربزیر ترند - تصویری که با توجه به شرایط کلی اجتماعی، تا اندازه‌ای واقعیت دارد، اما در مورد کارگران تحصیل‌کرده و متخصص لاینوترون کیهان درست از آب در نیامد. از طرف دیگر، کارگران زن، به دلایل مختلف خانوادگی اغلب به مدت طولانی به کار ادامه نمی‌دهند. در نتیجه هم‌برکنار کردن و بازخرید سنوات خدمت آنان برای کارفرما ارزان‌تر تمام می‌شود و هم استخدام کارگران تازه‌ای بجای آنان با صرفه است!

از یک نقطه نظر صرفاً صنفی نیز، گرایش کارفرما بسوی گروه کارگران با سابقه کاملاً قابل توجیه است. در زمان مورد بحث ما، در شرایطی که بحران موسسه، اخراج گروههایی از کارکنان موسسه را همیشه مطرح نگه میداشته، اخراج کارگران جوان و کم سابقه بسیار ساده‌تر بوده و مشکلات و هزینه‌های بسیار کمتری را همراه می‌آورده است. این واقعیت، از یک زاویه دید دیگر، این مفهوم را نیز در بر داشته که در صورت بروز هر گونه اختلال انسانی در موسسه (حرکت‌های اعتراضی، اعتصاب...) کارفرما با سهولت و آسیب کمتری می‌توانسته به حربه‌نهایی "اخراج" متوسل شود. به ویژه آنکه بموجب همه دلایل قابل پیش‌بینی، بخش عمده اینگونه اختلال‌ها، می‌توانسته ناشی از همان گروه کارگران جوانی باشد که اخراج آنان به صرفه نزدیک‌تر بوده است! به اعتقاد ما، در شرایط خاص مورد بحث ما، این یکی از انگیزه‌های اصلی مدیریت روزنامه‌کیهان در انتقال حروفچینی روزنامه به بخش سر‌بزیر ترانتر تایپ بوده است.

مجموعه همه ملاحظات بالا، تفاوت‌گرایش‌های سیاسی دو گروه کارگرنامبرده را نیز مشخص می‌کند که شاید نیازی به توضیح بیشتری نداشته باشد. تنها ذکر این نکته کافیست که کارگران بخش "لایپوترون" کیهان، گرایشی نسبت به انجمن اسلامی نشان نداده و هیچگاه در اعتصاب‌های تحت‌فرماندهی آن شرکت نکردند. در حادثه‌ترین شرایط و در زمانی که اعتصاب کارگران انتر تایپ و ماشین‌خانه، کار روزنامه را عملاً تعطیل می‌کرد، کارگران لایپوترون، تنها به تماشای گروه‌های اعتصاب‌گر می‌ایستادند. درک این که چرا آنان نقش فعال‌تری به عهده نگرفته و در برابر همکاران خود به‌کوشش‌های توجیهی دست نزده و به دفاع از روزنامه نگاران برنخاسته‌اند، با توجه به جو حاکم بر موسسه بسیار آسان است. حمایت این کارگران از تحریریه، تنها بصورت خصوصی عنوان می‌شده و نتوانسته بود که حالتی جمعی و سازمان‌یافته بیابد.

هر یک از اعتصاب‌های گروه‌های کارگری کیهان، بلافاصله بخش‌هایی از کارمندان اداری، بویژه کارمندان دایره آگهی‌ها و "وصول" روزنامه‌را به حیاط موسسه می‌کشاند. اغلب نیز اتفاق می‌افتاد که در آغاز، کارمندان گرداننده انجمن اسلامی و یاران آنان در حیاط روزنامه جمع می‌شدند و بلافاصله، کارگران به آنان می‌پیوستند. سازماندهی این اعتصاب‌های موضعی تحت نظر و هدایت انجمن

اسلامی آنچنان علنی بود که چندبار، بلافاصله پس از شروع اعتصاب، بلندگوهائی توسط کارمندان گرداننده انجمن اسلامی در حیاط مؤسسه نصب شد تا بیانات "مکتبی" سخنگو و دیگر اعضای انجمن اسلامی را به گوش همه کارکنان مؤسسه بزرگ کیهان - و به احتمال زیاد به گوش ساکنان و کسبه اطراف مؤسسه و گروههای اعتراض‌گری که ممکن بود در راه باشند! - برساند.

این اعتصابها عمدتاً فرسایشی و انگیزه آنها اعتراض به خط مشی کلی روزنامه بود. در حالیکه در نخستین اعتصابها، مطلب یا حرکت خاصی از تحریریه مورد اعتراض قرار می‌گرفت و یا حمایت از گروههای معترض بیرونی انگیزه آن بود، انگیزه اعتصابهای بعدی اعتراض به خط مشی کلی روزنامه، و در نتیجه اعمال فشار برای برکناری گردانندگان تحریریه شد. این اعتصابها تنها یکی دو ساعت ادامه می‌یافت و با ضرب‌الاجلی که هنوز تاریخ مشخصی نداشت پایان می‌گرفت.

اعمال فشار برای انحلال شورای سردبیری

اما از اوایل اردیبهشت ۵۸، خواست مشخصی از سوی انجمن اسلامی و کارگران پیرو آن مطرح شد که انحلال شورای سردبیری، و ادامه کار تحریریه زیر نظارت سردبیر بود. انجمن اسلامی خواستار تابعیت تحریریه کیهان از سردبیر پیشین روزنامه بود که در انتخابات شورای سردبیری، بعنوان یکی از پنج عضو آن برگزیده شده ولی از آن پس، به بهانه‌های نامشخص کناره گرفته و خانه‌نشین شده بود. این روزنامه‌نگار، که یکی از گردانندگان اصلی روزنامه در سالهای اخیر، و سردبیر روزنامه در ماههای پیش از انتخاب شورای سردبیری بود، در عین حال که خود را طرفدار شورائی کردن اداره تحریریه اعلام کرده بود در عمل مخالف آن بود و رهبری گروههای محافظه‌کار مخالف فکر انتخاب شورای سردبیری را بعهده داشت. این جبهه مخالف، که از چند روزنامه‌نگار طرفدار حزب توده، گروهی از روزنامه‌نگاران قدیمی و "جا افتاده" و نیز گروه روزنامه‌نگاران "دستگاهی" سابق تشکیل میشد، بدلیل شرایط موجود و جو انقلابی نمی‌توانست فکر شورایی کردن سردبیری روزنامه را مستقیماً و علناً طرد کند. بلکه با عنوان کردن بهانه‌های مصلحت‌جویانه و با اتکا به اقتدار روزنامه‌نگار مورد بحث ما، در

پیرامون او گرد آمده انتخاب شورائی را مطرح می‌کرد که در عمل می‌بایست تنها نقش دستیاران سردبیر مقتدر را، که ظاهراً فقط عنوان "عضو ارشد شورای سردبیری" را داشت، ایفا کند. با توجه به دسته‌بندیها و اعمال فشارهای این جبهه مخالف شورای واقعی سردبیری، "شورا"ی مورد نظر آنان مطلقاً تغییری را در نظم قدیمی تحریریه بوجود نمی‌آورد، چرا که اعضای دیگر شورا که توسط این جبهه نامزد می‌شدند، دقیقاً همان معاونان پیشین سردبیر بودند. در نتیجه، انتخابی کردن آنان، که قبلاً انتصابی بودند، جز یک حرکت دمکراتیک مجازی و گول زننده نبود، حرکتی که تنها هدف آن آرام کردن توده‌های تحریری و رسمیت تازه بخشیدن به همان نظم قدیمی بود.

این تاکتیک جبهه محافظه‌کار موفق نشد، و توده تحریری توانست انتخاب شورائی دموکراتیک، با پنج عضو دارای اختیارات مساوی را بقبولاند. همچنین، نامزدهائی از میان اعضای ساده تحریری، که انتخاب آنان نظم قدیمی مدیریت تحریریه را بکلی تغییر می‌داد و تاکتیک جبهه محافظه‌کار را بکلی ناکام می‌کرد، برای عضویت شورای سردبیری معرفی شدند، تنها "سازش" توده تحریری این بود که در جریان بحث‌ها و کشمکش‌های طولانی مربوط به انتخابات و تدارک آن، بطور ضمنی پذیرفتند که روزنامه‌نگار مورد بحث ما، بدلیل تجربیات خود در سردبیری و رابطه با دیگر بخشهای موسسه، بیش از دیگران صلاحیت ایفای نقش عضو ارشد شورا (به معنی واقعی آن، یعنی تنها هماهنگ‌کننده فعالیت‌های شورا) را دارد.

نتیجه انتخابات شورای سردبیری کیهان، برای جناح مخالف غافلگیر کننده و بویژه برای رهبری آن، یعنی روزنامه‌نگار مورد بحث ما، بشدت خردکننده بود و شکستی غیر قابل پیش‌بینی به حساب می‌آمد. نه تنها دو روزنامه‌نگار ساده و خارج از دسته‌بندیهای قدرت به شورا راه یافته بودند، بلکه علیرغم همه پیش‌بینی‌های ممکن، عضو "ارشد" شورا و سردبیر مقتدر سابق، با بیست رای کمتر از نفر اول انتخابات برگزیده شده بود.

این شکست عبرت آموز "سیاسی" و این واقعیت که با انتخاب دو عضو "عادی"، شورای سردبیری بمعنای واقعی شورا بود و تقسیم قدرت را ایجاب می‌کرد، "عضو ارشد" شورا را به کناره‌گیری عملی و خانه نشینی کشاند، که بهانه ظاهری آن

خستگی و بیماری بود .

با اینحال ، رابطه "عضو ارشد" با تحریریه روزنامه ، و بویژه با معاونان سابق سردبیر و اعضای کنونی شورای سردبیری قطع نشد و گهگاه بصورت "رهنمود" ها و اعمال نفوذهای مشخص جلوه کرد . آنچه بسیار محتمل بنظر می رسد این است که اعضای انجمن اسلامی نیز ، در مدت غیبت عضو ارشد شورای سردبیری به او مراجعه و خواسته های خود را با او در میان گذاشته باشند ، مراجعاتی که با شروع اردیبهشت ماه و شکل گرفتن علنی مخالفت انجمن با شورای سردبیری ، خود علنی و اعلام شد . سرانجام ، از قحوای گفتار اعضای انجمن اسلامی چنین برمی آمد که "عضو ارشد" شورا از خواست انجمن جانبداری کرده و دستکم ، با آن کوچکترین مخالفتی نشان نداده است . نخستین نتیجه علنی مراجعات اعضای انجمن اسلامی به "عضو ارشد" این بود که او سرانجام ترک عزلت گفت و در نیمه دوم اردیبهشت ماه به روزنامه بازگشت و بکار مشغول شد .

بازگشت عضو ارشد ، به اعمال فشار انجمن اسلامی و اعتصاب های موضعی کارگران چاپخانه پایان نداد . اعتراض ها همچنان ادامه داشت و پافشاری انجمن و پیروان آن برای انحلال شورای سردبیری ، و مرکزیت یافتن اداره تحریریه در دست "عضو ارشد" شکل مشخص تر و جادتری گرفت . حضور "عضو ارشد" در تحریریه ، این فشارها را متبلورتر می کرد و به آن حقانیتی بی آایش می داد . منحل کردن شورای سردبیری با حرکتی تند و خشن ، و سپس به خانه "عضو ارشد" رفتن و او را با سلام و صلوات به روزنامه آوردن ، ظاهری بس ناخوشایند می داشت که ادعاهای آزادیگی "مکتبی" انجمن اسلامی را مخدوش می کرد و با "بیطرفی" خیرخواهانه "عضو ارشد" که با زحمت تبلیغ می شد و به اشکال پذیرفته می شد ، مغایر بود . همچنین ، لازم بود که انحلال شورای سردبیری ، تنها بعنوان نتیجه طبیعی اعمال فشار حقانی کارکنان روزنامه قلمداد شود و نه نتیجه مذاکره ها و سازش هایی که در بیرون از روزنامه ، و در خانه عضو ارشد ، انجام شده است . حضور "عضو ارشد" در روزنامه و اشتغال او بکار ، بخصوص این فایده بزرگ را داشت که مقایسه ای را میان محتوای روزنامه ای که با حضور او تهیه شده بود ، با روزنامه ای که در غیبت او تهیه می شد ، ممکن می کرد . تفاوت های میان این دو روزنامه - چه مجازی و چه حقیقی - بهترین

وسيله تبليغاتی بود که هر نوع تغيير و تحولی، حتی انحلال شورای سردبیری را حقانی و طبیعی جلوه می داد. در صبح فردای روزی که "عضو ارشد" دوباره به روزنامه بازگشت، رئیس رانندگان روزنامه کیهان و یکی از تندروترین و خشن ترین گردانندگان انجمن اسلامی، در تحریریه حضور یافت و با لحنی هیجان زده خطاب به عضو ارشد گفت: "به لطف خدا، هنوز شما برگشته صد هزار تا به تیراژ اضافه شده و دیروز مردم بزای خریدن روزنامه صف بسته بودند!" به گفته کسانی که این جمله را دقیقاً نقل می کنند، گذشته از اینکه چنین افزایش تیراژی در عمل غیر ممکن است، و حتی اگر می بود، در آن ساعت روز و دانستن آن کاملاً محال بود (۱)، نخستین روز حضور "عضو ارشد" در روزنامه به سلام و علیک و گپ زدن های معمولی پس از غیبتی طولانی گذشته بود و او در تهیه روزنامه دخالتی نکرده بود. از این گفته گرداننده انجمن اسلامی بوضوح برمی آید که حضور عضو ارشد در تحریریه، حتی اگر متکی به هیچ زمینه و توافق قبلی نبوده باشد، چه نقش ابزاری مهمی برای تحقق هدف انجمن اسلامی داشته است. اما استفاده طولانی از این ابزار لازم نشد. "ماجرای آیندگان" و واکنش تحریریه کیهان در برابر آن، نیازی برای استفاده از ابزارهای "تاکتیکی" باقی نگذاشت و انجمن اسلامی و گروههای فشار را به تعرض مستقیم و "حل نهایی" مسأله کیهان کشاند.

"ماجرای آیندگان"

روزنامه آیندگان، در شماره ۳۳۵۳ روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ۵۸ خود، بخشها بی از مصاحبه آیت الله خمینی با اریک رولو، نویسنده روزنامه الوموند را چاپ کرد. در تیتراژ اول روزنامه که به همین مصاحبه مربوط میشد از آیت الله

(۱) دانستن اینکه تیراژ واقعی یک شماره روزنامه چقدر بوده، یعنی چند نسخه از آن بفروش رسیده، تا زودتر از ۲۴ ساعت پس از انتشار آن ممکن نیست. حداقل چنین مدتی لازم است تا میزان فروش شهرستانها گزارش شود و "برگشتی" های تهران و حومه آن به روزنامه برگردد.

خمینی (در رابطه با عاملان قتل حجت الاسلام مرتضی مطهری) چنین نقل قول شده بود: «چپ گرایان در این جنایات هیچ دخالتی نداشته اند.»^۱ یک تیتتر فرعی نیز چنین می گفت :

عمال امریکا در جریان این ترورها خود را در پشت سازمان مذهبی دروغین "فرقان" پنهان کرده اند.

به فاصله چند ساعت ،اطلاعیه ای از سوی "دفتر امام" منتشر شد که "حاکمی از تکدر خاطر امام از چگونگی درج مطلب مصاحبه (با لوموند) در آئندگان بود" و در آن اظهار شده بود که "امام این روزنامه را از این پس هرگز نمی خواند." (۱)^۱ این اطلاعیه ،در سر تاسر روزهای پنج شنبه و جمعه ، در هر کدام از بخش های خبری رادیو تلویزیون با لحنی تند و آتش افروزانه خوانده شد و سلسله ای از تفسیرهای توفانی را نیز همراه آورد. در این حال ،حمله به نمایندگی های آئندگان در شهرستانها و فروشندگان این روزنامه در تهران نیز ،که کم کم بصورت عادی در آمده بود ،افزایش یافت و نگران کننده شد .

با توجه به این واقعیت که متن مصاحبه لوموند با آیت الله خمینی ،به دقت توسط خبرگزاری رسمی "پارس" ترجمه شده ،و آئندگان نیز دقیقاً متن این خبرگزاری را نقل کرده و تیتتر اول خود را از جملات آن برگزیده بود ،و با توجه به اینکه هیچ مرجع رسمی ،و حتی "دفتر امام" متن مصاحبه لوموند و ترجمه خبرگزاری پارس از آن را تکذیب نکرد ،چنین واکنشی از سوی دفتر امام ،و سپس رادیو تلویزیون و دیگر نیروهای از پیش منتظر و گوش بزرنگ ،سؤال بر انگیز بود .

واقعیت این است که بر پا کننده توفانی که موجودیت آئندگان را تهدید می کرد مصاحبه آیت الله خمینی با لوموند و "چگونگی درج مطلب مصاحبه در آئندگان" نبود ،بلکه مطلب دیگری بود که در صفحه ۱۴ همین شماره روزنامه ،با عنوان "گزارش آئندگان در باره ماهیت گروه فرقان" چاپ شده بود. در این گزارش که تقریباً تمامی یک صفحه روزنامه را اشغال کرده بود (۲)^۲ روزنامه نگاران

(۱) کیهان شماره ۱۰۷۰۴ شنبه ۲۲ اردیبهشت ۵۸ - صفحه ۲

(۲) تنها مطلب دیگر این صفحه ،چند خبر از شهرستانها با این تیتتر بود: "در محیط ارباب و وحشت ،انجام وظیفه روزنامه نگاری مقدور نیست"

آیندگان کوشیده بودند که موضعگیری و انگیزه‌های "گروه فرقان" را که، خود را عامل قتل حجت الاسلام مرتضی مطهری عنوان کرده بود، بشناسانند. این گزارش، منحصر بر جزوه‌ها و اعلامیه‌هایی متکی بود که خود گروه، در بسته‌ای زیر اتومبیلی در خیابانی پنهان کرده، و روزنامه نگاران آیندگان را با یک تماس تلفنی به سراغ آن فرستاده بود. این گزارش دقیق و تحلیلی انگیزه "ضد روحانیت" گروه فرقان را مشخص می‌کرد و همچنین، برای نخستین بار و به صراحت، از بعضی اختلاف نظرهای اساسی میان گروه‌های مختلف روحانیت، که در گذشته نیز بازتاب‌هایی داشت و بر آن سرپوش نهاده شده بود، پرده بر می‌داشت. به احتمال نزدیک به یقین، همین نکته آخر موجب شده بود که صبر گروه‌های قدرتمند روحانی و غیر روحانی در برابر "جسارت" های آیندگان لبریز شود، و سر انجام این نتیجه گرفته شود که این روزنامه واقعا پارا از گلیم خود فراتر گذاشته است. برای احتراز از پرگویی، و تنها برای ارائه نمونه‌ای از آنچه در گزارش آیندگان آمده بود، دو تیترو فرعی و یک جمله آن را، که متعلق به دکتر علی شریعتی است نقل می‌کنیم:

● فرقان به "اسلام بدون روحانیت" گرایش دارد.

● ترور سرلشکر قرنی بی ارتباط به اختلاف آیت الله میلانی و دکتر شریعتی بنظر نمیرسد.

"گورویج یهودی ماتریالیست کمونیست بخاطر مبارزاتش با فاشیسم هیتلر و دیکتاتوری استالین و طرفداری از مردم الجزایر، از میلانی به تشیع نزدیکتر است."

(دکتر شریعتی - مخاطب‌های آشنا)

با توفانی که بپا خاسته بود، ادامه کار آیندگان غیر ممکن بنظر میرسید. آنچه بویژه در معرض تهدید بود، نمایندگیها و فروشندگان روزنامه بودند که از مدتها پیش آزار میشدند. در روز شنبه ۲۲ اردیبهشت، شماره ۳۳۵۴ آیندگان در چهار صفحه، با سه صفحه کاملا سفید و تنها مقاله‌ای در صفحه اول، با عنوان "آیا انتشار آیندگان باید ادامه یابد؟" منتشر شد. این روزنامه، که با تیراژ کاملا بیسابقه بالای پانصد هزار نسخه چاپ شده بود، بطور تقریبا مخفیانه در تهران و چند شهر دیگر پخش شد. در تنها مقاله آن، گفته میشد که "در وضعی که پیش آمده ادامه کار ممکن نیست. تاروشن شدن موضع دولت در برابر اصل آزادی

مطبوعات و بیان ... این روزنامه در شکل همیشگی منتشر نخواهد شد .

روزنامه نگاران کیهان ، فضای وسیعی از شماره ۱۰۷۰۴ شنبه ۲۲ اردیبهشت

روزنامه خود را به انعکاس خبر انتشار روزنامه سفید آیندگان ، و شروع تعطیل آن اختصاص دادند . آنچه حرکت روزنامه نگاران کیهانی را جسورانه و بسیار پر مفهوم می کرد ، سر مقاله ای در صفحه اول در انتقاد از آتش افروزیهای رادیو تلویزیون علیه مطبوعات ، و بویژه نقل تمام و کمال تنها مقاله آیندگان سفید در صفحه دوم روزنامه بود . این حرکت تحریریه کیهان ، که توفانی دیگر را علیه این روزنامه و عمدتا از داخل موءسسسه بر پا کرد ، خود ریشه در توفانی داشت که صبح همان روز ، در بطن هیات تحریریه بپا شده بود . چند سطر در پایان سر مقاله همین شماره کیهان ، که در میان پرانتز آمده ، تا اندازه ای از این توفان داخلی خبر میدهد . خلاصه مضمون این چند سطر این است : " (در شماره امروز کیهان مصاحبه ای با صادق قطب زاده چاپ شده ... که چند روز پیش انجام شده بود ... متاءسفیم از اینکه چاپ آن ممکن است اینگونه تعبیر شود که ما حملات ایشان را ... تاءیبید کرده ایم . دستکم برای تسلی خاطر خود که ممکن است با چاپ این مصاحبه به ضعف و تسلیم طلبی متهم شویم ، این امید را در دل می پرورانیم که رادیو تلویزیون از این حرکت ما پیروی کند و مسائل شخصی را با مصالح عالی کشور مرتبط نسازد) "

در واقع ، در صفحه ۱۲ همین شماره کیهان ، بخش اول مصاحبه ای طولانی از صادق قطب زاده چاپ شده است . این صفحه ، طبق معمول در روز پنج شنبه یعنی پیش از بالا گرفتن حمله های رادیو تلویزیون علیه آیندگان ، برای چاپ فرستاده شده بود ، و کوششی برای حذف آن در روز جمعه ، بدلائیل فنی ، ناموفق ماند . پس از دو روز حمله خشن و اهانت پایان ناپذیر رادیو تلویزیون به مطبوعات ، وجود مصاحبه ای از مسءول مستقیم این حمله ها در شماره شنبه روزنامه کیهان ، برای نویسندگان این روزنامه به راستی خفت آور و بشدت تحریک آمیز بود . واکنش شدید چند تن از روزنامه نگاران جوان در برابر این وضع ، که عملا بر گشت نا پذیر بود ، به برخوردی خشن با اعضای شورای سر دبیری ، و بویژه عضو ارشد " آن انجامید . بدون شک ، برای فرو نشاندن این خشم قابل توجیه روزنامه نگاران و جبران خفت ناشی از چاپ مصاحبه قطب زاده بوده که سر

مقاله کیهان ، با صراحت و قاطعیتی که در آن زمان برای این روزنامه غیر عادی بود، نوشته شده است . با اعتقاد ما ، همین " وجدان معذب " تحریریه کیهان نیز انگیزه مؤثری برای آن بوده که کلیشه تنها مقاله آیندگان سفید ، علیرغم مخالفت بعضی از گردانندگان تحریریه ، از جمله عضوارشد شورای سر دبیری ، و در مقابله با مخالفت شدید کارگران پیرو انجمن اسلامی ، بطور کامل در روزنامه چاپ شود . چاپ این شماره روزنامه کیهان ، با کشمکشهای بیسابقهای همراه بوده است .

در فضای بسیار متشنج تحریریه ، که نیمی از اعضای آن عملاً دست از کار کشیده بودند ، برای گرد آوردن همگان در مجمعی عمومی که در برابر بن بست چاره جوئی کند ، تلاش میشد ، در این حال ، کلیشه مقاله آیندگان چند بار به بخش صفحه بندی روزنامه برده شد و پس از برخورد با مقاومت کارگران پیرو انجمن اسلامی ، به تحریریه برگشت ، کارگران که تهدید به اعتصاب می کردند ، با چاپ کلیشه مخالف بودند و در نهایت ، می پذیرفتند که فقط بریده ای از آن ، که تنها تصویری از مقاله آیندگان را ارائه دهد ، به چاپ رسد . سرانجام ، با اعمال فشار تحریریه ، که شاید آن " وجدان معذب " به آن نیروئی مقاومت ناپذیر میداد ، کلیشه چاپ شد . این فرض را نیز نباید بعید دانست که انجمن اسلامی ، در آخرین لحظات ، متوجه اهمیتی شده باشد که چاپ این کلیشه می توانسته بعنوان سند رسمی " نفاق افکنی " و " خیانت " تحریریه کیهان داشته باشد ، و از این رو ، نیروهای خود را به یک عقب نشینی تاکتیکی دعوت کرده باشد . کما اینکه تهدید به اعتصاب نه در آن روز ، بلکه در فردای آن عملی شد از اعتصاب کارگران و کارمندان پیرو انجمن اسلامی کیهان در روز یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ، و تحصن آنان در محوطه روزنامه ، بوضوح برمی آمد که مبارزه به مراحل نهائی خود نزدیک شده است . در این روز ، خواست اعتصاب کنندگان هر چه مشخصتر عنوان شد و حتی نام چند نفری نیز که نمی بایست به کار در روزنامه ادامه دهند ، جسته و گریخته بر زبان می آمد . یکی از اینان ، روزنامه نگاری بود که روز پیش ، بخاطر مصاحبه قطب زاده ، مسئولان روزنامه را به مزدوری متهم کرده بود . موضوع اصلی مورد اعتراض اعتصابگران ، کلیشه مقاله آیندگان سفید بود که چاپ آن نه تنها " نفاق افکنی " و " حمایت از روزنامه ضد انقلابی آیندگان " بلکه از همه بدتر " اهانت به شخص امام ، و نافرمانی از حکم او " تلقی می شد . استدلال

انجمن اسلامی وپيروان آن را می‌توان در جمله‌ای خلاصه کرد که از آن پس بدون تغییرچندانی، بارها عنوان شده است: "درحالیکه امام گفته که روزنامه آیندگان را هرگز نمی‌خواند (و به نحوی آن را تحریم کرده)، روزنامه‌نگاران کیهان نه تنها بر این حکم گردن نهاده‌اند، بلکه با نقل عین مقاله‌آیندگان در روزنامه خود، به امام حکم می‌کنند که باید آیندگان را بخواند."

در این اعتصاب، یک بار دیگر به تحریریه کیهان مهلت داده شد که خود افراد "منافق" و "ضدانقلابی" تحریریه را برکنار کند و تحصن کارگران کارمندان در محوطه روزنامه، با چاپ اعتراض آنان در صفحه اول روزنامه (۱) پایان یافت. متن این اعتراض چنین بود:

اعتراض و تحصن کارگران و کارکنان روزنامه کیهان

ما کارکنان روزنامه کیهان بدینوسیله با اطلاع کلیه هموطنان عزیز می‌رسانیم: روز یکشنبه ۵۸/۲/۲۳ بعلت اعتراض به چاپ مطالب آیندگان که در شماره دیروز درج شد تصمیم به اعتصاب موقت سه ساعته گرفتیم و این امر باعث شد که کیهان با تاخیر منتشر شود. بدینوسیله از مردم مسلمان و رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی پوزش می‌طلبیم

اعتصاب و تحصن دیگری در فردای آن روز نیز برگزار شد و با آنکه در روزنامه خبری در این باره نیامده، این اعتصاب و تحصن آخرین مهلت کارگران و کارمندان انجمن اسلامی، و اتمام حجت آنان با تحریریه روزنامه بود. از کیهان این روز (شماره ۱۰۷۰۶ دوشنبه ۲۴ اردیبهشت ۵۸) ظاهراً چنین برمی‌آید که در این دور مبارزه، برد با هیات تحریریه بوده است. تمامی تالی دوم صفحه اول روزنامه، به بازتاب ماجرای آیندگان و مساله مطبوعات اختصاص یافته است.

در این مطلب، بدنبال بیانیه حزب جمهوری اسلامی (که "موضع همیشه خصمانه آیندگان نسبت به انقلاب اسلامی" را محکوم کرده) و در کنار

"جامعه روحانیت تهران" (که ضمن طرد آئندگان " حساب بعضی از نویسندگان را از حساب کارمندان و نویسندگان شریف مومن به انقلاب و کارگران عزیز مطبوعات " جدا کرده) بیانیه‌های چندین گروه در طرفداری از آئندگان و آزادی مطبوعات ("حزب جمهوریخواه" (!) ، جبهه دمکراتیک ملی ...) آمده است . در تنها تیتیر فرعی مطلب ، از وزارت اطلاعات (ارشاد ملی) چنین نقل قول می‌شود :

روزنامه آئندگان بهیچ وجه توقیف نیست و می‌تواند فعالیت خود را از سرگیرد . سرمقاله این شماره کیهان نیز از هیچ بحران خاصی خبر نمی‌دهد و با عنوان "بعد از شاه نوبت امریکاست" به تعریف از دولت موقت بازگان که قرارداد کاپیتولاسیون با آمریکا را لغو کرده می‌پردازد .

شاید بتوان چنین گفت که برای انجمن اسلامی و کارگران و کارمندان پیرو آن ، مبارزه حادثتر از آن بوده که به اعتصابی کوتاه برای به تاخیر انداختن چاپ روزنامه ، و یا درج بیانیه‌ای اعتراضی در صفحه اول محدود شود ، و همچنین ، نبردی که در صحنه داخلی موسسه کیهان جریان داشته ، آنچنان گرم بوده که فرصتی برای اندیشیدن به محتوای روزنامه باقی نمی‌گذاشته و در نتیجه روزنامه - آخرین شماره کیهان غصب نشده - با ظاهری آرام منتشر شده است .

اعتصاب و تحصن روز ۲۴ اردیبهشت کارگران و کارمندان پیرو انجمن اسلامی کیهان ، "نبرد نهائی" بود . در پایان این تحصن ، نام چهارنفر از روزنامه نگاران (از جمله " زندانی سیاسی سابق " عضو شورای سردبیری) خوانده شد که نمی‌بایست از فردا در روزنامه حضور یابند . چند لحظه بعد ، به پیشنهاد یکی از پادوهای شناخته شده مدیریت موسسه ، دو نام دیگر (از جمله یک عضو دیگر شورای سردبیری) به چهار نام قبل افزوده شد و تحصن پایان یافت . شایعه‌ای پاگرفت که پیروان انجمن اسلامی ، فردا خودشان از ورود این شش نفر به روزنامه جلوگیری خواهند کرد .

"گروه بیست نفر"

در صبح روز سه‌شنبه ۲۵ اردیبهشت ، نگهبانان در ورودی موسسه کیهان از

۲۰ روزنامه نگار به داخل روزنامه جلوگیری کرده، بهر کدام پاکتی حاوی نامه‌ای دو سه خطی، با امضایی نامعلوم دادند که در آن گفته میشد: " بنا به تصمیم کارکنان، روزنامه کیهان از ادامه همکاری با شما معذور است ."

این گروه، که بعد به "گروه بیست نفر" معروف شد، از دو عضو شورای سردبیری دو روزنامه نگار بابیش از ۱۵ سال سابقه، ۷ روزنامه نگار با سوابقی بین ۶ تا ۱۰ سال و ۹ روزنامه نگار با سوابقی میان یک تا ۳ سال تشکیل میشد. اگر از دوره دو ماه و نیمه مدیریت دو عضو شورای سردبیری، و سابقه کوتاه دو عضو دیگر به عنوان "دبیر سرویس" صرف نظر کنیم، همه اعضای گروه از "توده" روزنامه نگاران کیهان بوده هیچکدام از آنان در رده های بالای سلسله مراتب تحریریه و در میان "کارگزاران" روزنامه جایی نداشتند، همچنین، اکثریت قاطع این گروه، از روزنامه نگاران مستقل و آزاده "نسل تازه"، و تقریباً همه آنان فاقد آن "مشاغل دولتی" و وابستگی های خاصی بودند که روزنامه نگاران "نسل قدیم" را "دستگاهی" و کمابیش مظنون به همکاری با دولت می کرد. (۱)

اینکه چه فعل و انفعالاتی صورت اولیه شش نفر اخراج شونده را به ۲۰ نفر رسانده، چه ضابطه‌ها و ملاحظات معیار گزینش آنان از میان بیش از ۱۰۰ روزنامه نگار کیهان بوده، و چه کسانی آنان را انتخاب کرده‌اند از جالب ترین معماهای ماجرای کیهان است که کوشش و بررسی و پرس و جو برای یافتن جواب آن هنوز ادامه دارد. روایت ها و فرضیات متعددی که از طرف روزنامه نگاران کیهان، به ویژه "گروه بیست نفر" مطرح میشود، هنوز نتوانسته یافتن جوابی قطعی برای این

(۱) در حالیکه به تحقیق هیچکدام از "گروه بیست نفر" دارای چنین مشاغلی نبوده‌اند، برای رعایت انصاف ناگزیر از قید "تقریباً" بوده‌ایم: ماهها پس از ماجرای کیهان، دو تن از این بیست نفر به خبر چینی برای ساواک متهم شدند. این اتهام در مورد یکی از جوانترین اعضای گروه، با اتکا به اعتراف خود او و چند گزارش "افتخاری" که داده بود، ثابت شد. اما در مورد دیگری، که از طنز نویسان قدیمی است، پس از اعلام وزارت ارشاد ملی، منتفی شد. اما همانگونه که گفتیم، در زمان مورد بحث هیچکس این قضیه را نمی دانسته و طبعاً "ملاک اخراج این دو نفر نبوده است ."

پرسش‌ها را برای ما ممکن کند. شایعات و حدس و گمان‌های متعددی نیز وجود دارد که مساله را پیچیده‌تر می‌کند.

مسلم است که در تهیه صورت این بیست نفر، کسانی از خود تحریریه کیهان دخالت داشته‌اند، چرا که تقریباً نیمی از اعضای این گروه، جز برای تحریریه کیهان و مسوئولان آن، برای هیچکس دیگر از کارکنان و حتی مدیریت اداری روزنامه شناخته شده نبوده است. آنچه برای ما ثابت شده، این است که در روز قبل، یا دو روز پیش از اخراج بیست نفر، صورتی شامل نام ۱۲ روزنامه نگار کیهان، توسط مدیر فنی این روزنامه به "عضو ارشد" شورای سردبیری و یکی دیگر از سران قدیمی تحریریه نشان داده شده و به احتمال نزدیک به یقین، این دو نفر با اخراج ۱۰ نفر از ۱۲ نفر توافق ضمنی نشان داده، یا دستکم علیه آن چیزی نگفته‌اند. همچنین برای ما مسلم است که برای تهیه صورت اخراج شونده‌گان کیهان، نشست‌های متعددی توسط گروه‌های مختلف و انجمن اسلامی برپا شده بوده که یکی از این نشست‌ها، در محل روزنامه کیهان، تا نیمه‌های شب سه شنبه (چند ساعت پیش از اخراج بیست نفر) ادامه داشته است. آنچه برای ما مسلم نیست، این ادعای بعضی از روزنامه نگاران کیهان است که چند تنی از گردانندگان تحریریه روزنامه، از جمله "عضو ارشد" شورای سردبیری، در این نشست‌ها حضور داشته‌اند. همچنین بعید نمی‌توان دانست که در این نشست‌ها، کسانی از بیرون روزنامه کیهان - کارگردانان اصلی ماجرا یا مباحثان آنان - شرکت کرده باشند. قابل توجه است که چند ساعتی پس از اخراج "بیست نفر" صورت‌هایی از "منافقین" اخراج شده کیهان، در برابر دانشگاه تهران به دیوار چسبانده شده بوده که همراه با تعداد عمده‌ای از "بیست نفر"، چند نفر از بخش‌های غیر تحریری کیهان را نیز شامل می‌شده است!

ضابطه "انتخاب" ۲۰ نفر چه بوده است؟ همانگونه که گفتیم، تقریباً همه بیست نفر از "توده" مطبوعاتی و روزنامه نگارانی "مستقل" و خارج از دسته بندیهای موجود در تحریریه بوده‌اند، در حالیکه چند نفر از اینان، از جمله دو عضو شورای سردبیری، می‌توانسته‌اند بدلیل مسوئولیت خود در روزنامه مورد بازخواست قرار گیرند، بیش از نیمی از آنان روزنامه‌نگارانی ساده بوده‌اند که جز همکاران آنان در تحریریه، کس دیگری نمی‌توانسته‌از نحوه کار آنان مطلع باشد، و

در نتیجه آنان را مستحق اخراج بدانند. و بنابراین، نقش اساسی افرادی از خود تحریریه کیهان در گزینش آنان برای اخراج انکار ناپذیر است. در نتیجه، در عین حال که می‌توان پذیرفت که فکر اصلی اخراج گروهی از تحریریه کیهان می‌توانسته عمدتاً از آن انجمن اسلامی و تا اندازه‌ای مدیریت مؤسسه کیهان باشد، نقش اصلی در انتخاب کسانی که می‌بایست اخراج می‌شده‌اند، به عهده کسانی از داخل تحریریه بوده است. این نقش، بخصوص برای انتخاب افرادی از گروه ۲۰ نفر که سوء ولایت شناخته شده‌ای نداشته و نمی‌توانسته‌اند مورد اعتراض و حتی شناسایی انجمن اسلامی و "عمال" آن باشند، اهمیت پیدا می‌کند.

در مورد "ضابطه" انتخاب این عده، دلائل و حدسیات متعددی می‌توان مطرح کرد بی‌آنکه هیچکدام آنها، صد در صد قانع کننده باشد و کاملاً به معمای مورد نظر ما جواب دهد.

نخستین انگیزه در انتخاب ۲۰ نفر از گروه عمده‌ای از ۲۰ نفر توسط کسانی از داخل هیات تحریریه را می‌توان به خرده حساب‌هایی مربوط دانست که بر پایه اختلاف‌های "طبقاتی" - همانگونه که بیشتر بر شمریم - و اختلاف نظرهای سیاسی متکی است. همانگونه که گفتیم، مدیریت کیهان قبلاً در مورد اخراج چند نفر با یکی دو تن از سران تحریریه مشورت کرده بود و کاملاً طبیعی است که آن چند نفر از توده مستقل کیهانی - بمانند تقریباً همه ۲۰ نفر - بوده باشند. همچنین در این زمینه، یکی از همین ۲۰ نفر فرضیه‌ای را مطرح می‌کند که در صورت صحت می‌تواند بسیار پر مفهوم باشد. او یادآوری می‌کند که بهنگام انتخابات شورای سردبیری کیهان در اسفند ماه ۵۷، سر دبیر سابق و "عضو ارشد" شورای سردبیری منتخب، درست ۲۰ رأی کمتر از آنچه پیش بینی میشد، بدست آورده بوده است. و به گفته او، جالب است که بدانیم که اکثریت قاطع گروه ۲۰ نفر، به عضو ارشد رأی نداده بودند.

فرضیه دیگر در مورد ضابطه انتخاب ۲۰ نفر، به گرایش‌های سیاسی درون تحریریه کیهان مربوط میشود. از گرایش سیاسی دو سه تن از پرنفوذترین سران تحریریه کیهان، از جمله "عضو ارشد"، سخن گفتیم. حال، آنچه قابل توجه است این است که از گروه ۲۰ نفر، ۱۷ نفر بشدت ضد "توده‌ای" و سه نفر دیگر کاملاً دنباله روی حزب توده بوده‌اند. این ترکیب، یک بار دیگر این نظر ما را تأیید

می‌کند که در مورد انتخاب اخراج شوندگان کیهان، نقش اصلی به عهده سران تحریریه بوده است و در حالیکه بخش اصلی ۲۰ نفر توسط آنان انتخاب شده است انتخاب سه "توده‌ای" گروه ۲۰ نفر می‌تواند مؤید دخالت مستقیم انجمن اسلامی در تهیه لیست اخراج شوندگان - حتی علیرغم میل سران تحریریه - باشد. عبارت دیگر، لیست ۲۰ نفری، مجموعه ۲ لیست تهیه شده توسط انجمن اسلامی و سران تحریریه کیهان است. اما بدیهی است که از نسبت تعداد موافقان و مخالفان حزب توده که در بالا برشمردیم نباید چنین نتیجه گرفت که این دو لیست متفاوت نیز چنین نسبتی را داشته‌اند. چرا که همانگونه که بعدها نشان داده شد، انجمن اسلامی در این زمینه از موضع قدرت برخوردار بوده و نمی‌توانسته به سران تحریریه کیهان اجازه دهد که تنها "ضابطه" های خود را برای "تصفیه" تحریریه بکار برند.

در واقع، علیرغم همکاری پنهان و علنی اکثر روزنامه‌نگاران کیهانی طرفدار حزب توده با انجمن اسلامی، و علیرغم آنکه نخستین تاکتیک انجمن برای تسهیل اخراج گروهی از روزنامه‌نگاران کیهان قوت دادن به موقعیت "عضو ارشد" و دیگر دستیاران او بود، این عده اخیر نیز کمی بعد، به صورتهای مختلف از روزنامه کیهان کنار گذاشته شدند. "عضو ارشد" و چند تن از یاران او که پس از پایان ماجرای تسخیر کیهان با دریافت مبلغ بسیار قابل ملاحظه‌ای به عنوان باز خرید سنوات خدمت خود این روزنامه را ترک کرده بودند، چند ماه بعد، به دعوت حسین مهدیان و پس از مذاکراتی طولانی با او، برای همکاری دوباره به این روزنامه بازگشتند، اما بیش از یکی دو ساعت در روزنامه نماندند و زیر فشار انجمن اسلامی دوباره روزنامه را ترک کردند.

درباره وضعیت مالی این مؤسسه در شماره ۳۳۹۳ آیندگان به چاپ می‌رسد .
این گزارش، که تاریخ ۲۹ خرداد را دارد، جوابی به ادعای حسین مهدیان است
که مؤسسه کیهان را ورشکسته اعلام کرده است .

(بدلیل اهمیتی که این گزارش دارد، متن کامل آن را در بخش ضمیمه‌های
کتاب می‌آوریم . از بحرینی، دو گزارش مفصل دیگر به تاریخ‌های پنج‌م و
دوازدهم تیر ماه ۵۸ انتشار یافت که نسخه‌هایی از آن در اختیار ماست، اما
برای جلوگیری از پرگویی به نقل همان گزارش اول که مهمتر است، بسنده
می‌کنیم)

یکشنبه ۱۷ تیر ۵۸

"کیهان غصب شده است"

"یکی از مدیران با سابقه مؤسسه کیهان" در مصاحبه با آیندگان :
"... ماجراهایی که در یکی دو ماه گذشته بر این مؤسسه گذشت یک توطئه
از پیش طرح شده است ..."

"... گروهی که انحصارطلبی را پیش کشیده‌اند کیهان را لقمه چرب و
نرمی برای بلعیدن می‌دانستند که گرفتند ..."

"... از آنجا که تصور می‌شد که مدیر جدید (مهدیان) برای تصاحب
مؤسسه قاعدتا باید از شورای انقلاب یا دولت نمایندگی داشته باشد در یکی
از مذاکرات هنگام تنظیم صورتجلسه عنوان شد که وی صورتجلسه را بنام نماینده
شورای انقلاب امضا کند، گفت نه . نه . سپس عنوان شد به نام نماینده
دولت امضا کن ، گفت نه . نه . نفهمیدیم مدیریت جدید بهر حال از کدام
مرجع نمایندگی داشت که مؤسسه را در اختیار گرفت و غصب کرد"
"... احتمال مذاکره مدیریت جدید با دکتر مصباح‌زاده چندان بعید
نیست چه ممکن است صاحب اصلی، مؤسسه را بعنوان کادو تقدیم کرده باشد
تا بقیه مسائلش را به نحوی حل کند ."

بازاریان و نیز شخصیت های دولتی برای تحویل گرفتن موسسه کیهان مطرح
میشد اما روز گذشته با گفتگویی که حاج مهدیان در محل موسسه ترتیب داد این
شایعات را رد کرد و خود را تنها صاحب مؤسسه معرفی کرد .
"حاج مهدیان . . . اعلام کرد که برای خرید کیهان دیناری به . . . مصباح -
زاده صاحب امتیاز و مدیر قبلی کیهان پرداخت نشده . . . و میزان بدهی کیهان
بیشتر از ارزش آن است و این میراثی است که از مدیریت گذشته بجا مانده
است"
- آیندگان ۳۳۷۴ -

شنبه دوم تیر ۵۸

"مذاکرات اعتصابیون کیهان با حاج حسین مهدیان"

"۵ تن از نمایندگان اعضای اعتصابی تحریریه کیهان با حاج حسین مهدیان
مدیریت جدید موسسه کیهان برای سومین بار در این هفته مذاکره کردند. حاج
مهدیان بدنبال این مذاکرات تایید کرد که چون تعداد کارکنان این موسسه
بسیار زیاد است ناگزیر به بازخرید عده‌ای از آنان خواهیم بود . . ."
" . . . چون هنوز در مورد رقم بازخرید توافقی بعمل نیامده و ضمناً حکم
مرخصی ۲۰ نفر . . . هنوز صادر نشده است این مذاکرات همچنان تا توافق کامل
ادامه خواهد داشت"
- خبرگزاری پارس -

پنجشنبه ۷ تیر ۵۸

- اسدالله مبشری ، وزیر پیشین دادگستری ، به دعوت حسین مهدیان ،
سردبیر کیهان میشود .

شنبه ۱۶ تیر ۵۸

- گزارش دقیق و مفصل آقای بحرینی ، مدیر سابق امور مالی مؤسسه کیهان ،

"بامداد دیروز حاج حسین مهدیان یکی از تجار معروف بازار تهران در
موسسه کیهان حضور یافت و لحظاتی پس از ورود وی شایعاتی را که از روزها قبل
در زمینه خرید کیهان وسیله یک گروه از بازاریان تهران بر سر زبانها بود قوت
بخشید"

چهارشنبه ۲۲ خرداد ۵۸

— در جلسه‌ای توفانی در محل سندیکای روزنامه نگاران، جدایی میان دو گروه
تحریریه کیهان قطعیت می‌یابد. در حالیکه گروه اقلیت همچنان بر ادامه مبارزه
برای بازگشت بی‌قید و شرط به کیهان پامی فشارد، گروه اکثریت برای همیشه
حساب خود را از آن جدا می‌کند. این گروه اکثریت نیز، در رابطه با مذاکراتی که
با مهدیان صورت گرفته و کم‌کم به نتیجه می‌رسد، به دو گروه تقسیم می‌شود:
گروه کوچکی می‌پذیرد که به کار در تحریریه روزنامه ادامه دهد. گروه بسیار
بزرگتری که از همه سران و گردانندگان تحریریه و روزنامه نگاران با سابقه تشکیل
شده، مذاکرات را به چگونگی و مبلغ بازخرید سنوات خدمت می‌کشد. این عده
کمی بعد با مبالغ قابل ملاحظه‌ای که نقدا دریافت میدارند، کیهان — و بسیاری
از آنان مطبوعات — را ترک می‌کنند. گروه اقلیت، از جمله نزدیک به همه گروه
۲۰ نفر، فعلا نه دست بکار انتشار روزنامه "کیهان آزاد" می‌شود که فکر آن از
چندی پیش وجود داشته است.
— روزنامه آیندگان همان روز چنین می‌نویسد:

"برای تحویل کیهان دیناری به مصباح‌زاده نداده‌ام — مهدیان"

"سیستم شورایی در تحریریه کیهان کنار گذاشته خواهد شد"

"... از مدتی پیش که تظاهراتی وسیله گروه‌هایی مقابل موسسه کیهان برپا
می‌شد و جمعیت‌ها از تحریریه کیهان می‌خواستند "موضع خود را روشن کند
شایع بود که یک گروه از بازار تهران می‌خواهند موسسه کیهان را بخرند"
"در هفته‌های اخیر نام حاج مهدیان تاجر آهن همراه ۱۰ تن دیگر از

"شایعه انتشار روزنامه "کیهان آزاد"

"نمایندگان تحریریه اعتصابی کیهان هفته آینده به دیدار آیت الله العظمی خمینی می‌روند" . . . نمایندگان تحریریه کیهان بنا بود صبح دیروز (شنبه) برای ملاقات با آیت الله العظمی خمینی رهسپار قم شوند اما با لغو دیدارهای هفته جاری آیت الله خمینی این ملاقات نیز به هفته آینده موکول شد " . . . در حال حاضر مذاکرات تحریریه اعتصابی با گردانندگان فعلی ادامه دارد اما هنوز به نتیجه مورد پذیرش تحریریه نرسیده است "

— آیندگان شماره ۳۳۶۶ —

— بر سر اینکه اعتصاب ادامه یابد یا شرایط حاج حسین مهدیان — مدعی میانجی‌گری مساله کیهان — پذیرفته شود، بین تحریریه روزنامه شکاف می‌افتد و بدینگونه اختلاف‌هایی که از مدتها پیش وجود داشته، رسمیت می‌یابد. اکثریتی نزدیک به دو سوم تحریریه، که نمایندگان آن از چند روز پیش با مهدیان در مذاکره بودند، بر آن است که یا باید کار در روزنامه، با شرایط پیشنهادی مهدیان و تحت سرپرستی (!) انجمن اسلامی از سر گرفته شود، و یا اینکه شرایط مهدیان برای باز خرید سنوات خدمت پذیرفته شود و هر کس بدنبال کار خود رود. اقلیتی در حدود یک سوم، که از اکثریت قاطع گروه ۲۰ نفر و گروهی از روزنامه — نگاران جوان و مستقل تشکیل شده، هیچکدام از این دو را نمی‌پذیرد و خواهان ادامه اعتصاب تا یافتن راهی برای بازگرداندن گروه ۲۰ نفر به روزنامه است. این گروه همچنین خواهان آن است که در هر حال کار تحریریه زمانی آغاز شود که استقلال کامل آن تضمین شده باشد.

آیندگان شماره ۳۳۷۳ صبح همین روز چنین نوشته است :

" تاجر معروف بازار تهران مدیریت مؤسسه کیهان را تحویل گرفت "

" ۱۳ روز از اعتصاب تحریریه کیهان می‌گذرد "
"گردانندگان فعلی موسسه کیهان در باره تشکیل مجمع عمومی سکوت کرده‌اند "

"نامه سرگشاده اعضای هیات تحریریه کیهان به کارگران و کارمندان موسسه "
از متن نامه سرگشاده:

"آنها که از محاسبه باکی ندارند داوری مجمع عمومی کیهان را پذیرا خواهند بود و تنها آنها که می‌دانند اعمالشان مورد تایید نیست از مجمع می‌هراسند "

"هر بار که پای حسابرسی‌های عمده موسسه به میان می‌آید، جمعی از ما را به بهانه‌های واهی به محوطه کیهان کشاندند "
- آیندگان شماره ۳۳۶۰ -

"به علت دخالت افراد غیر مسوؤل در کار تحریری، سردبیر موقت کیهان کناره‌گیری کرد "

"روزنامه کیهان در حال حاضر نه رسماً ولی عملاً زیر نظر یک روحانی بنام دکتر هادی (نجف آبادی) منتشر میشود "

"نامه نویسندگان کیهان به شورای انقلاب "

" آیت الله شریعتمداری: تصمیم‌گیری عموم در باره سرنوشت یک روزنامه یا مجله کار را به هرج و مرج و ناامنی می‌کشد "

- "کیهان دارد سقوط می‌کند، نگذاریم " نامه بلند هیات تحریریه اعتصابی کیهان خطاب به گردانندگان موسسه

- آیندگان شماره ۳۳۶۴ -

تقویم رویدادها پس از تسخیر کیهان

چهارشنبه دوم خرداد ۵۸

"اعتصاب اعضای تحریریه کیهان وارد هشتمین روز خود شد"
"مذاکرات نماینده آیت الله طالقانی در باره بحران روزنامه کیهان"

"... هنوز معلوم نیست که در مذاکرات دیروز امام خمینی و آیت الله طالقانی مسایل مربوط به مطبوعات و بخصوص کیهان مطرح شده است یا نه."
"... اواخر هفته گذشته گروهی از کارمندان و کارگران کیهان که با جلوگیری از ورود نویسندگان و خبرنگاران مخالفند... با انتشار بیانیه‌ای خواستار بازگشت بدون قید و شرط نویسندگان و خبرنگاران اخراجی شدند."
"... در مؤسسه کیهان هیچکس حاضر نشده مسولیت امضای حکم اخراج ۲۰ روزنامه‌نگار را به عهده گیرد..."
- آیندگان شماره ۳۳۵۷ -

پنجشنبه سوم خرداد ۵۸

"آیت الله طالقانی اعضای اعتصابی را می‌پذیرد"
"هیات تحریری کیهان خواستار تشکیل مجمع عمومی روزنامه شد"

"هیات تحریریه کیهان در مجمع عمومی دیروز خود... به اتفاق آراء... پیشنهاد کرد که مجمع عمومی کارکنان این مؤسسه با شرکت تمامی کارگران، کارمندان و اعضای هیات تحریریه برای تصمیم‌گیری در باره مسایل موجود تشکیل شود. از جمله این مسایل وضع ۲۰ نفر است..."
- آیندگان شماره ۳۳۵۸ -

نماینده آیت الله طالقانی که گزارشی از مساله کیهان را برای او تهیه کرده اطلاع می‌دهد که آیت الله طالقانی ملاقاتی با نمایندگان تحریریه کیهان را پذیرفته است تاریخ این ملاقات تعیین نشده - (این ملاقات صورت نگرفت)

گروههای تازه‌ای را میتوانست بدنبال داشته باشد .

با توجه به ماهیت انجمن اسلامی و گردانندگان و حامیان آن ، و با توجه به نحوه عملکرد چندهفته‌ای این انجمن در مبارزه با تحریریه تصویری که از "کیهان انجمن اسلامی" آئینده ترسیم میشد آنچنان روشن و هشدار آمیز بود که حتی میانه رو ترین اعضای تحریریه را نیز به پیروی از اعتصاب و مقابله با میانداری انجمن اسلامی تشویق میکرد . بهمین دلیل ، تا زمانی که کوچکترین امیدی به بازگشت گروه اخراجی به روزنامه باقی مانده بود ، و تا زمانی که این گروه اخیر آشتی ناپذیری خود در باره شرایط مصالحه در باره مساله را نشان نداده بود ، پیروی متزلزل ترین اعضای تحریریه از اعتصاب ادامه یافت .

اما سرانجام ، با مشخص شدن این واقعیت که غاصبان کیهان مذاکره ناپذیرند و تحمیل هر گونه شرایطی به آنان ، با توجه به عدم توازن نیروهای دو طرف ، غیر ممکن است . و با متمایز شدن موضع گیری گروههای مختلف تحریریه در باره ادامه اعتصاب یا قبول شرایط غاصبان ، اعتصابگران کیهان به سه دسته مختلف تقسیم شدند :

۱- اقلیتی به روزنامه بازگشتند و بکار ادامه دادند .

۲- اکثریت قاطعی شرایط مساعد پیشنهادی مدیریت روزنامه را برای

بازخرید سنوات خدمت خود پذیرفتند و رفتند .

۳- اکثریت قاطع گروه "بیست نفر" ، همراه با نزدیک به بیست نفر دیگر از

کیهانی‌ها که به آنان پیوسته بودند ، پی کار روزنامه "کیهان آزاد" رفتند .

با متمرکز شدن همه فعالیت این گروه اخیر به تدارک "کیهان آزاد" ، که انتشار آن را خود به خود مبارزه‌جویی با غاصبان کیهان میدانست ، دیگر هیچ نوع مقابله مستقیمی با تصرف کنندگان باقی نماند و مذاکرات ، اعلامیه‌ها ، نامه‌های سرگشاده و گردهم آمدنهای تحریریه کیهان نیز پایان یافت . بدین ترتیب اعتصاب پایان یافت ، مساله کیهان "حل" شد ، و سرانجام ، آن‌کلیت یا هویتی که "هیات تحریریه روزنامه کیهان" نامیده میشد و مجموعه‌ای از دهها انسان و چندین ده سال همکاری و همتشینی بود ، برای همیشه از هم پاشید و از میان رفت .

زن در اسلام" را در این مجله نوشت و ضمن کاستن از نگرانیهای روحانیت، به زن‌روز نیز مصونیت بخشید. بدون شک بدلیل همین سابقه طولانی و رابطه نزدیک است که گردانندگان تحریریه کیهان و مسوولان مدیریت این مؤسسه، در گرمای گرم مسئله کیهان از ظهور ناگهانی حسین مهدیان در صحنه تعجب نکرده و نیز لزومی ندیده‌اند که در برابر ادعاهای واهی او که "مؤسسه‌ای ورشکسته را بقیمت بدهی‌های آن خریداری میکند" حتی توضیحی بخواهد، ناچه رسد به آنکه اعتراض کنند. بهمین دلیل در جواب بعضی اعتراض‌ها توضیح خواهی‌ها از سوی کارکنان و روزنامه نگاران کیهان، و گروه‌ها و شخصیت‌هایی که به مساله کیهان علاقه نشان میدادند، هرگز کلمه‌ای نه از سوی غاصبان مؤسسه و نه از سوی گردانندگان سابق آن بیان نشد.

همگام با مذاکره و استمداد از مسوولان، تحریریه اعتصابی کیهان و به ویژه گروه اخراج‌شدگان چند اعلامیه و نامه سرگشاده منتشر کردند که برد محدودی داشت و حمایت چندانی را برای آنان بدنبال نیاورد. اعتصاب روزنامه نگاران کیهان، علیرغم اختلاف نظرهای موجود در تحریریه که پیشتر برشمردیم، به صورت یکپارچه ادامه یافت. نخستین انگیزه گروه‌های مختلف تحریریه برای ادامه این اعتصاب، شناخت این واقعیت بود که پس از کودتای انجمن اسلامی و غصب روزنامه، هرگز امکان نداشت که کار تحریریه در روزنامه بتواند بشکل سابق خود ادامه یابد. قیومت انجمن اسلامی، به ویژه پس از اقدام خودسرانه و خشن اخراج گروه عمده‌ای از تحریریه با تمام حدت و سنگینی، خود می‌نمایند. چنین پیش‌بینی میشد. و بعدا ثابت شد - که کوچکترین حرکت تحریریه میبایست زیر نظر کامل غاصبان کیهان، و با گردن نهادن کامل بر منطق (یا بی‌منطقی) آنان انجام گیرد.

انگیزه دیگر، طبعاً اعتقاد به حقانیت اخراج‌شدگان، و لزوم پافشاری بر بازگشت آنان به روزنامه بود در این مورد، تنها علاقه عاطفی به همکاران اخراج‌شده و یا شناخت بی‌گناهی یا صلاحیت آنان مطرح نبود. این مساله بس مهمتر مطرح بود که قبول "وضع موجود" و بازگشت به کار بدون گروه اخراج‌شده، گردن نهادن به حاکمیت انجمن اسلامی و قبول حقانیت نیرو یا نیروهایی بود که پس از عادی شدن وضع، بر روزنامه تسلط خواهند یافت. تسلطی که خواه ناخواه اخراج

ثروت خود را از کشور داشته باشد. در نخستین روزهای پس از "حل" مساله کیهان، گفته میشد که از موء سسه کیهان مبالغ قابل ملاحظه‌ای پول برای مصباح - زاده به خارج فرستاده میشود و هم اکنون، سه تن از مسوئان مالی روزنامه کیهان به اتهام دخالت در این نقل و انتقالات تحت تعقیب اند. البته با توجه به سابقه مساله کیهان، بعید نیست که این مورد نیز با سکوت برگزار شود و دامن حسین مهدیان و دیگر یاران او همچنان خشک بماند. همچنانکه هنوز روشن نشده است که چگونه مصباح زاده و بستگان او چندین هفته پیش از سقوط رژیم پهلوی، با سلامت و همراه با برخی (!) از دارائیهای منقول خود به خارج رفتند و از آن پس، موفق شده‌اند که وضع دارائیهای غیر منقول - و گاه حتی منقول - خود در ایران را سرو سامان دهند و تا کنون کوچکترین خبری در باره توقیف، مصادره یا معامله هیچ بخش از دارائیهای منقول و غیر منقول عظیم مصباح زاده - به استثنای روزنامه کیهان - در هیچ جا نیامده است.

مساله این است که بر خلاف آنچه عنوان میشود که حسین مهدیان، "تاجر ساده آهن فروش ناگهان وارد کارزار شده تا کیهان را به عنوان موء سسه‌ای در خدمت انقلاب از ورشکستگی و سقوط برهاند"، رابطه واسطگی او بین مصباح زاده و شخصیت‌هایی که بعدها سران حکومت اسلامی شدند، رابطه‌ای نزدیک و قدیمی است که به پانزده سال پیش برمیگردد، و با آنکه شناخت ریشه‌ها و جزئیات کامل آن برای ما مقدور نبوده، اصل آن برای بسیاری کسان، بویژه در جامعه مطبوعات شناخته شده است.

بیشتر گفتیم که جلسه امرو نهی روحانیان خطاب به روزنامه نگاران، در روزهایی که رژیم پهلوی رو به سقوط میرفت، در خانه مهدیان برگزار شد. روزنامه نگاران اعتصابی کیهان یادآوری میکنند که در جریان هر دو اعتصاب مطبوعات در سال ۵۷، گه‌گاه و بخصوص در مواقع بحرانی، سروکله مهدیان در موء سسه کیهان پیدا میشده است. در سال ۱۳۴۵، بهنگامی که سمینار "حقوق زن" و همه پرسى مجله "زن روز" در باره تغییر قوانین مدنی ناظر بر روابط زن و مرد، از یک سو روحانیت را برای مقابله با این تغییرات به تکاپو انداخته و از سوی دیگر، "زن روز" را با خطر تحریمی از طرف روحانیت روبرو ساخته بود، با وساطت همین حسین مهدیان بود که حجت الاسلام مرتضی مطهری سلسله مقالات "نظام حقوق

اعلام این معامله (!) بدون کوچکترین سند و مدرک و بدون اتکا به جزئی-ترین تشریفات قانونی و حقوقی ، جز خالص‌ترین نوع از راهزنی قلدرانه چیز دیگری نمی‌توانست باشد . اعلام و انجام این معامله (!) ، همچنین سیلی محکم و خشنی بر گونه آندسته از ساده‌لوحان خوش‌باور ، و تاء‌ییدی بر گفته‌های عوام‌فریبانی بود که "کودتای" کیهان را "پیروزی مستضعفین" کیهان نامیده بودند . مستضعفینی که بقیمت سالها رنج و کار سخت ، از موسسه‌ای دو‌اتاقه در سرچشمه تهران مؤسسه‌ای با درآمد ناخالص سه میلیارد ریال در سال (!) را ساخته بودند و اکنون ، یک حاجی ناشناس بازاری ، آنان را به‌مراه دیگر ملزومات منقول و غیر منقول مؤسسه ، بقیمت بدهی‌های آن ، یکجا معامله میکرد .

به‌نگام این معامله - یعنی در اوج شکوفایی "انقلاب مستضعفین" - مؤسسه کیهان ممنوع‌المعامله و صاحب و ارباب آن ، بعنوان یکی از "مهره‌های اصلی رژیم منفور" ، فراری بود . هنوز هیچ حکمی که اموال مؤسسه را توقیف و سپس از توقیف خارج و وضع مالکیت آنرا مشخص کرده باشد ، از هیچ دادگاهی چه انقلابی‌وجه عادی‌صادر نشده‌بود و هنوز نیز نشده است .

آنچه بر این مجموعه سراسر زور و فریب می‌افزاید و تناقض آشکار عملکرد حکومتگران با شعارهای ریاکارانه "انقلابی" آنان را با وضوحی خیره‌کننده می‌نمایاند ، این واقعیت است که حسین مهدیان ، "خریدار" کیهان ، نه‌تنها کارگزار گروه‌های حاکم در تسهیل انتقال مالکیت مؤسسه کیهان بوده ، بلکه بنا بر همه شواهد موجود ، در مأموریت دلالی خود نظری نیز به منافع صاحب قبلی کیهان داشته است ، یا دستکم در آغاز ، با چنین انگیزه وارد معامله شده است . بعبارت دیگر ، لاقلاً در آغاز کار ، حسین مهدیان برای مصالحه‌ای میان صاحب روزنامه و حکومتگرانی که برای تصاحب آن ابراز تمایل ! کرده‌بودند وارد کار شده بوده است . در واقع ، شایعاتی که هنوز هم در گوشه و کنار وجود دارد و تکذیب نشده ، چنین حکایت میکرد که بنا بوده مصباح زاده ، قسمتی از موسسه کیهان ، و یا حتی تمام آن را برای پاک کردن سابقه خود تقدیم کند تا هم رخصت بازگشت به کشور را داشته باشد و هم بدین وسیله ، بقیه ثروت عظیم خود را آزاد و "حلال" کند ، و یا در نهایت ، فرصت بیرون بردن باقی مانده

نهایت بی نتیجه ماند. استمداد از مقاماتی که ظاهراً "رابطه مستقیمی با مسأله داشتند، مثلاً" وزیر کار و وزیر ارشاد ملی، و اتکا به مباحثی چون قانون کار و قوانین مدنی و جزایی... فوراً" بی فایده و حتی بی اساس بنظر رسید و در برابر منطق ناپذیری "انقلابی" گروههای حاکم و بی منطقی جاری آن زمان (آن زمان؟) مسخره و کودگانه جلوه کرد. در مراجعات و مذاکرات نمایندگان تحریریه، اعتصابی کیهان به مقامات مختلف دو نکته اساسی مشخص شد: اول اینکه علیرغم سر و صدای بسیاری که مسأله کیهان در خارج از محافل قدرت برپا کرده بود، و علیرغم سر و صدایی که بهرحال مسأله‌ای به عظمت تصرف و غضب مؤسسه مطبوعاتی بزرگی چون کیهان می‌بایست ایجاد کند، این مسأله در میان حکومتگران با توطئه سکوت یا با بی‌اعتنایی مطلق مواجه میشد، آنگونه که پنداری دعوای دو کودک بر سر عروسکی کهنه پاره باشد. در نتیجه مذاکرات اعتصابگران با مقامات مسوءول (!) دولتی راه بجایی نبرد و مذاکراتشان با شخصیت‌های "غیردولتی" اصلاً انجام نگرفت! کوششی چند هفته‌ای برای دیدار با آیت‌الله خمینی، تنها به انتظاری یکی دو ساعته در یکی از اتاقهای منزل آیت‌الله منتظری منتهی شد و عذرخواهی سرد و خشک یکی از اهل بیت‌او که از کسالت ایشان خبر میداد.

نکته دیگری که در مراجعات و مذاکرات اعتصابگران کیهان با مقامات و شخصیت‌های مسوءول یا غیر مسوءول، با وضوحی چشمگیر مشخص شد این بود که در سرتاسر ماجرای کیهان، هیچ ملاک و ضابطه اخلاقی، شرعی، عرفی، مدنی و قانونی به رسمیت شناخته نمیشد، و تصرف کیهان، فی نفسه حقانیت و رسمیت داشت و مشروع جلوه می‌کرد. چرا که بدست نیرو یا نیروهایی صورت گرفته بود که حقانیت و رسمیت خود را از حاکمیت می‌گرفت. بنا براین نیازی به استناد به قوانین شرعی و عرفی باقی نمی‌گذاشت. به همین دلیل، حتی مسائل بدیهی مربوط به مالکیت مؤسسه عظیمی چون کیهان نیز بی‌اهمیت‌تر از آن بود که لحظه‌ای مورد عنایت قرار گیرد. در واقع در گرماگرم تلاشهایی که برای حل مسأله کیهان میشد، ناگهان، مردی که برای میانجی‌گری در این دعوا داوطلبانه و خیرخواهانه پایه میدان گذاشته بود اعلام کرد که کیهان را بقیمت بدهیهای آن خریده است.

رژیم پیشین ، تحکیم قدرت از طریق تصرف و ضبط ابزارهای قدرت و حفظ انحصارگرانه آنها برای بهره‌جویی انحصاری از آنها بود. حرکتی که بویژه در زمینه مورد بحث ما ، سلطه کامل بر وسایل ارتباط جمعی و در نتیجه تسلط کامل بر ابزارهای ساخت و پرداخت عقیده ، یعنی بهره‌جویی انحصارگرانه از وسایل ایجاد و تحمیل "ایدئولوژی حاکم" ، و طبیعتاً "مقابله و سرکوب دیگر جریانها و مشرب‌های فکری را نیز همراه داشته است. در نتیجه ، با توجه به پیشروی گروههای حاکم در زمینه سلطه سیاسی و هرچه مشخص‌تر شدن خصلت انحصارگرانه آنها ، طبیعی است که تصرف کیهان - و دیگر روزنامه‌های بزرگ - در کوتاه مدت تحولی برگشت‌ناپذیر باشد و دیگر تحولاتی که در حاشیه و یا در خطی متفاوت با این جریان کلی صورت گرفت ، از نظر ما جزئی و بی‌اهمیت جلوه کند .

بهمین ترتیب ، این نیز که ممکن است مالکیت کیهان و یا تسلط بر آن ، پس از تصرف آن ، در میان جناحها و گروههای مختلف هیأت حاکم دست بدست شده و یا بر سر آن کشمکش و دعوا درگرفته باشد ، باز مسأله‌ای ثانوی و بی‌اهمیت است . چرا که در هر حال نه در نحوه گرداندن خودسرانه و انحصاری یک وسیله ارتباط جمعی ، و نه در چگونگی استفاده از این وسیله برای تأمین منافع و هدفهای این یا آن گروه از هیأت حاکم ، تفاوت محسوسی را ایجاد نمی‌کند .

اما پیش از آنکه کتاب را بی‌پایان بریم ، به شرح دو نکته می‌پردازیم که با آنکه به بعد از "کودتا"ی کیهان و تسخیر آن مربوط میشود ، از نزدیک با مبحث ما در رابطه است و آن را تکمیل می‌کند. این دو ، یکی اعتصاب تحریریه کیهان پس از تسخیر روزنامه و دیگری مسأله مالکیت مؤسسه کیهان و حسین مهدیان ، فرد مشکوکی است که در آغاز بعنوان میانجی حل مسأله کیهان ، سپس بعنوان خریدار و سرانجام بعنوان مدیر آن معرفی شد .

بلافاصله پس از جلوگیری از ورود ۲۰ روزنامه‌نگار به داخل کیهان ، دیگر روزنامه‌نگاران کیهانی دست از کار کشیده ، فعالیت برای بازگرداندن ۲۰ نفر و "عادی کردن" وضع روزنامه را آغاز کردند. از جمله این فعالیتها استمداد از شخصیت‌های مهم دولتی و روحانی بود که همه آنها اگر نه بی‌جواب ، در

طولانی از فتح کیهان تهیه کرد و به نمایش گذاشت، "برادر قطب‌زاده" یکی دوروز مترجمان و تلکسهای خارجی خود را در اختیار تحریریه کیهان گذاشت تا جای خالی روزنامه‌نگاران اعتصابی را پر کند. فخرالدین حجازی از "انقلاب پرولتاریای کیهان" سخن گفت. چند تن از کارگران و کارمندان کیهان واقعا "در تهیه بعضی مطالب روزنامه شرکت کردند. یکبار بجای جمله همیشگی "بخشهایی از این مقاله را در زیر می‌آوریم" در روزنامه کیهان نوشته شد: "بخشهایی از این مقاله را در زیر می‌چینیم". اما همانگونه که یکی از اعضای شورای سردبیری رانده‌شده کیهان در همان روزها نوشت "... پیروزی کارگران کیهان چند ساعتی بیشتر دوام نیاورد. هنوز دسته‌گل‌های اهدایی گروههای ستایشگر "انقلاب مستضعفین" پژمرده نشده بود که روسای تازه‌ای از راه رسیدند هنوز جشن و سرور پیروزی همراه با فیلم رنگی تلویزیون بپایان نرسیده بود که کارگران را به پشت ماشینهای چاپ فرستادند تا کارشان را بکنند! نمایش تمام شده بود و سیاهی لشکرها می‌بایست به پشت صحنه برمیگشتند ... و بدینگونه بود که لشکریان پاکدل کودتای کیهان ساعتی پس از موفقیت گردانندگان به پشت ابزارهای خود بازگشتند ... (۱)

برای ما نیز که توصیف و تشریح چگونگی تصرف کیهان را هدف داشته‌ایم، کار تمام شده است. چرا که علیرغم بسیار فعالیت‌ها که پس از ۲۵ اردیبهشت، و بمدتی نسبتا "طولانی در پیرامون مسأله کیهان صورت گرفت، برای تقریبا" همه روشن بود که تصرف کیهان تحولی بازگشت‌ناپذیر است، و آنچه بعد از تصرف کیهان در این موسسه می‌گذرد در مقایسه با فتح و تسخیر آن، تحولاتی جزئی است. تحولاتی که حتی اگر در خور بحث و بررسی باشد - که هست - از حوصله و از موضوع کتاب ما بیرون است.

فتح و تصرف کیهان - و آیندگان و اطلاعات که پس از آن صورت گرفت - همانگونه که پیش‌بینی میشد، نه تنها حرکت‌هایی "طبیعی" برای تعیین تکلیف مؤسساتی بی‌صاحب مانده نبود، بلکه نمودی از پیشروی گروههای تازه به حکومت رسیده در جهت تصرف همه نهادهای اجتماعی و دولتی بازمانده از

ملت روزنامه‌ای را می‌خواهد که مطابق آراء و خواست ملت بنویسد و منتشر سازد. مقاله نویسی نمی‌خواهد، قصه نویسی نمی‌خواهد چیزهایی را می‌خواهد که مطابق مسیر ملت باشد... " (۱)

با توجه به اینکه در آن زمان، برای دیدار با آیت الله خمینی می‌بایست از مدتها پیش، حتی گاهی از هفته‌ها پیش وقت گرفته میشد، دیدار انجمن اسلامی کیهان در همان روز تصرف روزنامه، حضور بسیار طولانی و خصوصی آنان در محضر آیت الله خمینی و حتی صرف غذا با او و اطرافیانش (۲)، دو نکته را با وضوح خیره‌کننده ثابت می‌کند: اول اینکه تصرف کیهان در روز سه شنبه ۲۵ اردیبهشت از پیش‌طرح ریزی شده بوده و دوم اینکه حامیان انجمن اسلامی از مقامات بسیار بلند پایه‌م و از اطرافیان بسیار نزدیک آیت الله خمینی بوده‌اند. اما اگر ادعا شود که نحوه تحول رویدادها در روزهای اخیر نمی‌توانسته تاریخ قابل پیش بینی تصرف کیهان را دقیقا با روز ۲۵ اردیبهشت منطبق کند، پذیرفتن این ادعا خود به خود اثبات خواهد کرد که حامیان انجمن اسلامی کارکنان کیهان از بلند پایه ترین سران قم، و از روحانیان بسیار نزدیک به آیت الله خمینی بوده‌اند که می‌توانسته‌اند بدون نیاز به گرفتن وقت قبلی، و یا دست کم به فاصله چند ساعت، گروهی آنچنان بزرگ از کارکنان کیهان را بحضور آیت الله و بر سر سفره او ببرند.

کارگران و کارمندان انجمن اسلامی کیهان از قم بازگشتند و بر سر کار خود رفتند. یکی دو روز دلخوش موج کوتاه و گذرای پیامهای تبریکی بودند که از سوی "انجمن‌های اسلامی"، "بازار و حوزه"های علمیه میرسید. گروههایی با دسته گل برای ستایش از "قیام کارکنان کیهان" و "جهاد اکبر" آنان به محل روزنامه رفتند. نطق‌های پرشوری همراه با شیرینی ردوبدل شد. چند تن از بازاریان تهران "کیهان اسلامی" را در نخستین روز آن، در بسته‌های پانصدتایی خریدند، بی‌آنکه حتی آن را بخوانند؛ "سیمای جمهوری اسلامی" فیلمی

(۱) کیهان شماره ۱۰۷۰۸ - چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۰۵۸. صفحه اول

(۲) به نخستین مطلب از ستون اول صفحه ۲ کیهان ۱۰۷۰۸ رجوع کنید.

"کیهان انجمن اسلامی" به یاری چند تن از کارمندان و کارگران، و دو یا سه تن از اعضای تحریریه، (۱) تهیه میشد، تا بدون وقفه‌ای انتشار یابد. بویژه آنکه سفری دراز تا قم، برای دیدار با آیت الله خمینی در همان بعدازظهر، در پیش بود.

در واقع، کیهان انجمن اسلامی (شماره ۱۰۷۰۷، ۲۵ اردیبهشت ۵۸ در چهار صفحه، با تیتر اول "کیهان امروز به همت کارگران و کارکنان منتشر شد") هنوز از زیر چاپ بیرون نیامده بود که چند اتوبوس در برابر ساختمان روزنامه حاضر شد. کارگران و کارمندان عضو و پیرو انجمن اسلامی سوار آنها شده، به قم رفتند و بلافاصله به حضور آیت الله خمینی رسیدند. مدت این دیدار، نسبت به زمان معمولی دیدار دیگر گروهها، بسیار طولانی بود و در جریان آن، آیت الله خمینی یکبار از بالکن اقامتگاه خود و یک بار دیگر بطور خصوصی خطاب به کارگران و کارمندان انجمن اسلامی سخنانی طولانی ایراد کرد و اقدام آنان را ستود. از جمله گفت:

"... مع الاسف در بعضی از مطبوعات چیزهایی که بر خلاف مسیر ملت است و بر خلاف آمال جامعه می باشد منعکس می شود و ما تاکنون با مسامحه رفتار کردیم و من امیدوارم که مطبوعات را خود صاحبان مطبوعات اصلاح کنند. من از شما کارمندان و کارگران روزنامه کیهان تشکر می کنم که با اراده صمیمانه و با عزم مصمم جلو اشخاصی که بر خلاف مسیر ملت می خواهند بروند گرفتید. گفتید که شاید کیهان امروز موافق میل ملت نباشد، کیهان امروز موافق میل ملت است."

(۱) یکی از این سه نفر، مفسر معروف و قدیمی اخبار خارجی روزنامه کیهان است که "بی اعتنائی" اش به جزر و مدهای سیاسی، حتی در مقایسه با دیگر روزنامه نگاران "دستگاهی" حیرت آور است. بدلیل همین "بی اعتنائی"! حضور او را در همه روزنامه‌های همه دورانهای معاصر ایران، از "ایران نوین" تا "رستاخیز" تا "کیهان انجمن اسلامی" و همه بولتن‌های دولتی و نیمه دولتی از نشریات "کاخ جوانان" تا "هواپیمائی ملی" تا "ماهنامه آرش" همچنین بر "سیمای جمهوری اسلامی ایران" میتوان یافت!

فصل هفتم

پایان کارزار - فتح کیهان

پس از جلوگیری از ورود بیست نفر به روزنامه ، و هنگامی که از گفتگوهای کوتاه روزنامه نگاران کیهان با انجمن اسلامی و مدیریت مؤسسه چنین نتیجه گرفته شد که تهدیدهای پیشین انجمن جدی بوده و ۲۰ نفر واقعا اخراج شده‌اند ، تحریریه روزنامه کیهان به عنوان اعتراض دست از کار کشید و کوشش خود را یکسره صرف چاره یابی برای بازگرداندن ۲۰ نفر کرد . در محیطی بسیار متشنج و انفجار آمیز ، رفت و آمدها و گفتگوهای پایان ناپذیری آغاز شد . به سران روحانی و حکومتی و بعضی مقامات دولت اطلاع داده شد و دکتر مهدی ممکن ، معاون وزیر ارشاد ملی ، در صحنه حضور یافت . اما همانگونه که میتوان حدس زد ، هیچ کدام از پادرمیانی ها نتیجه‌ای در بین نداشت . نتیجه کلی همه تلاشهای این روز را میتوان چنین خلاصه کرد که انجمن اسلامی خود را در حالتی می‌یافت که هیچ فرصت و نیازی به مذاکره نداشت . آنچه می‌گذشت ، شمره نزدیک به سه ماه تلاش مداوم و تعرض برگشت ناپذیر بود که انجمن اسلامی را ، حتی با این فرض محال که کارگزار هیچ نیروی خارجی نبود و هیچ پشت گرمی محکمی نداشت ، از هر نوع مذاکره برای واگذاری حتی بخش ناچیزی از آنچه فتح کرده بود ، بی‌نیاز می‌کرد . این مذاکرات ، دست کم برای معاون وزارت ارشاد ملی مشخص کرد که حامیان انجمن اسلامی ، و فاتحان اصلی کارزار ، مقام یا نفوذی بسیار بالاتر از او دارند ، و گرنه سخن ناپذیری گستاخانه - و تا اندازه‌ای بی‌ادبانه - انجمن اسلامی در برابر مقام آشنا و خوشنامی چون او ، نمی‌توانست طبیعی و منطقی جلوه کند .

از این گذشته ، انجمن اسلامی فرصت و وقت ادامه چنین مذاکرات بیفایده‌ای را هم نداشت . در گوشه‌ای دور از چشم تحریریه^۶ اعتصابی ، نخستین شماره

— "تحریریه کیهان آزاد" در بیانیه‌ای اعلام میدارد که بازگشت به کیهان غصبی را خدمت به سانسور و اختناق تلقی می‌کند. این بیانیه جواب به سرمقاله کیهان روز پنجشنبه ۲۱ تیر است که اعلام داشته که "خبرنگاران و نویسندگان قدیمی کیهان اکنون به خانه خود ... بازمی‌گردند".

"تحریریه زن‌روز (مجله هفتگی موه‌سه کیهان) در اعتراض به سانسور دست از کار کشید"
— آیندگان شماره ۳۳۹۹ —

"ملاقات سردبیر کیهان با آیت‌الله خمینی"

— اسدالله مبشری، سردبیر کیهان درباره موضوع مذاکرات به آیندگان می‌گوید: "... صحبت‌ها روی کلیات امور، نصیحت، وحدت کلمه و ایمن مسائل بود. در طول صحبت‌ها عده‌ای می‌آمدند، دست‌امام‌را می‌بوسیدند، ابراز وفاداری می‌کردند و می‌رفتند. این آمد و رفت‌ها حدود یک ساعت طول کشید و دیگر فرصت بحث درباره مسائل روزنامه کیهان نشد."
— آیندگان شماره ۳۴۰۱ —

"مبشری از کیهان می‌رود"

معاون سردبیر: افراد غیر مسوئول دخالت می‌کنند، تهدید می‌کنند.

چهارشنبه چهارم مرداد ۵۸

"به علت مخالفتها، تهدیدها و اعمال نظرهای غیر منطقی معاون سردبیر
کیهان گناره گیری کرد"
- آیندگان شماره ۳۴۰۹ -

یکشنبه هفت مرداد ۵۸

"کیهان آزاد منتشر میشود"

"کیهان آزاد را ۲۰ تن از نویسندگان، خبرنگاران و مترجمان اخراجی
روزنامه کیهان و نیز گروهی دیگر از خبرنگاران کیهان که به آنان پیوسته‌اند
منتشر میکنند"
- آیندگان شماره ۳۴۱۲ -

دوشنبه هشت مرداد ۵۸

- نخستین آگهی "کیهان آزاد بزودی منتشر میشود" در صفحه اول
آیندگان به چاپ میرسد .

دوشنبه ۱۵ مرداد ۵۸

- روزنامه کیهان آزاد توسط گروهی نزدیک به ۵۰ نفر از نویسندگان ،
کارگران و کارکنان کیهان در ۸ صفحه به قطع بزرگ در چاپخانه یادگاران
(آیندگان) به چاپ می‌رسد . پیش از چاپ این روزنامه مسوئلان و کارکنان
آیندگان از راههای مختلف تحت فشار گروهها و اشخاصی قرار گرفته‌اند که با
چاپ کیهان آزاد مخالف بوده‌اند . تلفنهای تهدیدآمیز ، بویژه از سوی بعضی
از گردانندگان کیهان و حتی بعضی از مقامات دولتی ، در سرتاسر روز در چاپ
این روزنامه کارشکنی میکند . این تلفن‌ها نقش موثری در تضعیف روحیه گروهی
از کارگران چاپخانه آیندگان دارد که از تهیه کیهان آزاد سر باز می‌زنند . پس

از مذاکرات و دلجویی‌های فراوان سرانجام کیهان آزاد با چند ساعت تاخیر به زیر چاپ می‌رود .

— حسین مهدیان در گفتگویی با خبرگزاری پارس اعلام می‌کند که "مؤسسه کیهان در اختیار بنیاد مستضعفین قرار گرفت"

سه‌شنبه ۱۶ مرداد ۵۸

— با حکم دادستان کل انقلاب و توسط پاسداران مسلح روزنامه آیندگان توقیف و ساختمان و چاپخانه آن اشغال میشود . ۱۰ تن از روزنامه‌نگاران و کارگران آیندگان بازداشت میشوند . با تصرف چاپخانه آیندگان انتشار چند روزنامه که در این چاپخانه چاپ میشد از جمله "کیهان آزاد" موقتاً قطع میشود . در همین حال انتشار روزنامه پیغام امروز و فکاهی‌نامه آهنگر نیز ممنوع اعلام میشود .

— هیات تحریریه کیهان آزاد در بیانیه‌ای که در صفحه اول آخرین شماره آیندگان (۳۴۱۹) چاپ شده اعلام میکند که از این پس " . . . از نام کیهان که بیانگر کوششهای سالیان دراز صدها کارگر ، کارمند و نویسنده است " استفاده نخواهد کرد و روزنامه خود را تنها با نام "آزاد" منتشر میکند .

پنجشنبه ۱۸ مرداد ۵۸

" سخنگوی دولت :

دولت مدیریت آیندگان را به عهده گرفت "

" دکتر صادق طباطبائی سخنگوی دولت اعلام کرد : مؤسسه مطبوعاتی آیندگان طبق اسناد و مدارک جمع‌آوری شده در وزارت ارشاد متعلق به عموم بوده و در کنار ملی شدن صنایع می‌بایست دولت مدیریت آن را بعهده میگرفت "

— (کیهان) آزاد ، شماره ۳ —

شنبه ۲۰ مرداد ۵۸

"افراد مسلح تحصن کارگران آیندگان را شکستند"

- (کیهان) آزاد، شماره ۴ -

دوشنبه ۲۹ مرداد ۵۸

- دهمین شماره (کیهان) آزاد در زیر چاپ توقیف میشود. در همین حال به موجب یک حکم کلی دادستانی انقلاب در حدود ۴۰ روزنامه دیگر در تهران و شهرستانها تعطیل میشوند.

یکشنبه ۱۸ شهریور ۵۸

- دادستانی کل انقلاب اعلام میکند که موءسه اطلاعات به نفع مستضعفین صادره شده است. در این مورد نیز، همانند کیهان، تصرف موءسه اطلاعات بر هیچ حکم دادگاهی و تشریفات و مقدمات قانونی متکی نیست و تنها با یک اعلامیه چند سطر فیهله می یابد.

شنبه اول دی ۵۸

- با استفاده از تمامی امکانات موءسه آیندگان، که آن نیز بدون هیچ مقدمه و تشریفات قانونی غصب شده، روزنامه "صبح آزادگان" انتشار می یابد. صاحب امتیاز روزنامه مهدی معین فر، برادر علی اکبر معین فر، عضو شورای انقلاب و وزیر نفت است.

دوشنبه هشتم اردیبهشت ۵۹

- بموجب فرمان آیت الله خمینی، دکتر ابراهیم یزدی به سرپرستی روزنامه کیهان منصوب میشود. پس از این انتصاب، شورای سردبیری روزنامه منحل

میشود و شهریار روحانی ، داماد دکتر یزدی به جای آن می‌نشیند .

شنبه ۲۰ اردیبهشت ۵۹

— بموجب فرمان آیت‌الله خمینی حجت‌الاسلام دعایی به سرپرستی روزنامه اطلاعات منصوب میشود . پس از این انتصاب ، شمس‌الاحمد به سرپرستی روزنامه اطلاعات گمارده میشود . همراه با این انتصابات ، شورای سردبیری روزنامه اطلاعات و شورای عالی کارکنان مؤسسه ایران چاپ (اطلاعات) منحل می‌شود .

ضمیمه‌ها

اختناق آریامهری بر چه پایگاهی متکی بود؟

(مربوط به صفحه ۱۹ متن کتاب)

در رژیم آریامهری ، روزنامه های مهم کشور زیر نظارت کامل و مستقیم دستگاه سانسور حکومتی بودند. نه فقط نویسندگان و روزنامه نگاران خرده بورژوازی ، بلکه حتی افراد و گروه هایی از طبقه و هیات حاکم نیز امکان اظهار نظر مستقل در باره امور کشور را نداشتند .

روشنفکران غیر وابسته که طبیعتاً سنگینی سربین منع و خفقان و خارهای دلگرای دروغ را حس می کردند همه چیز را از چشم همان حکومت آریامهری میدیدند . آنها شاید تحت تاثیر ظواهر وحشتناک دستگاه حکومتی ، هیچگاه از خود نپرسیده باشند که ادامه چنین وضعی را چه عوامل بنیانی تضمین کرده بود ، آیا تنها اعمال شیوه های پلیسی برای حفظ این رابطه کافی بود ؟ آیا دستگاه حکومتی آریامهری واقعا آنقدر قاهر و توانا بود که علی رغم همه قشرها و گروه های خاص در هر قشر و طبقه ای فقط آنچه را که خودش میخواست به مطبوعات دیکته کند ؟ چنین " ترس و عجز همگانی " چگونه میتواند واقعیت داشته باشد بدون آنکه رضایت - ولو رضایت ضمنی - طبقه یا طبقات

" مهمی " در حفظ و ادامه این وضع موثر افتاده باشد ؟ این طبقه یا طبقات مهم کیانند ؟ ماهیتشان و رابطه شان با هیات حاکم چگونه است ؟ برای پاسخ دادن باینگونه پرسش ها باید در دو موضوع تامل کرد : یکی نقش و ماهیت آن نظام حکومتی که دموکراسی بورژوازی نامیده میشود . دیگر ماهیت بورژوازی ایران و اینکه این طبقه ، بویژه بعد از بیست و هشتم مرداد ، چرا نتوانست یا نخواست شیوه کلاسیک حکومت بورژوازی های رشد یابنده و رشد یافته جهان را اقتباس کند . نیاز بگفتن ندارد که در ایران هرگاه سخن از خفقان یا آزادی مطبوعات بمیان آمده ، همین دموکراسی بورژوازیست که تلویحا یا صریحا ملاک قضاوت بوده است ، و نه دموکراسی انقلابی و توده ای که شیوه و شگرد دیگر و

خاص خود دارد .

ذکر این نکته بظاهر بدیهی لازمست که دموکراسی بورژوازی وسیله اعمال و حفظ سیادت طبقه سرمایه‌دار در شرایط خاص تاریخی است و آزادی اطلاع رسانی از مهم‌ترین ارگان آنست . اینکه بورژوازی‌های حاکم با وجود آزادی‌های دموکراتیک ، از جمله آزادی بیان و اندیشه‌ها ، میتوانند منافع عمومی و دراز مدت خود را حفظ کنند دلایل متعدد و پیچیده‌ای دارد . ولی یکی از آنها بالندگی یا نرمش‌پذیری و توان زیست این طبقه در جامعه و موقعیت تاریخی معین اوست . بورژوازی‌های بالنده و رشد یافته (بجز بهنگام بحران و انقلاب) در همه کشورهای که مراحل رشد درون خیز سرمایه‌داری را پیموده‌اند نه فقط از این آزادی‌ها نه‌راسیده‌اند ، بلکه آنها برای در هم شکستن نیروهای رقیب واپسگرا و کشف و تحلیل مسائل اقتصادی - اجتماعی‌شان ، به منظور ایجاد "صلح طبقاتی" مفید نیز یافته‌اند .

در همه اینگونه جوامع ، گذشته از آنکه طبقات و قشرهای زحمتکش از حقوق دموکراتیک به میزانی کمابیش محدود برخوردارند و از این حقوق در مبارزه مداوم (هرچند مسالمت آمیز) خود علیه تعرضات بورژوازی و دولتشان استفاده می‌کنند ، در میان دسته‌های حاکم نیز گشاکش دائم روانست و این گشاکش‌ها در مانورهای سیاسی و پارلمانی و در مطبوعات منعکس میشود . (جالب توجه است که برخی از محافل حاکم آمریکا در جریان رسوائی واترگیت بر آن شدند تا از این فضیحت سود برده ایالات متحده را همچنان " مهد دموکراسی " معرفی کنند) .

با توجه به آنچه گفته شد ، و با آنکه میدانیم طبقه حاکم در ایران ، بویژه بعد از خیمه‌شب‌بازی " انقلاب شاه و ملت " در سال ۱۳۴۱ ، بورژوازی بوده است ، این سؤال با تاکید بیشتری بر انگیخته میشود که استبداد محمد رضا - شاهی ، که رابطه حکومت و مطبوعات یکی از جلوه‌هایش بوده ، از کجا سرچشمه می‌گرفته است ؟ اینکه ایران ، بر خلاف اروپا و آمریکا دارای " سنت دموکراسی " نبوده است ، بهیچ روی قانع‌کننده نیست ، چه ژاپن و آلمان هم پیش از آنکه به مرحله معینی از رشد سرمایه‌داری برسند چنین " سنتی " نداشته‌اند ، و اصولاً همه بورژوازی‌ها مراحل کودکی و شبان‌شان را در دامان حکومت

های مستبد ملی گذرانده اند و فقط پس از آنکه متکی بخود شدند به شیوه دموکراسی بورژوازی روی آوردند.

بورژوازی ایران - یا بخش پیشرو آن - نیز بهمدستی سایر عناصر مرفقی و عمدتاً به انگیزه میهنی از آغاز انقلاب مشروطیت تا استقرار دیکتاتوری رضا شاه به گوشه‌نشانی برای استقرار آزادی و حکومت قانون برخاست. اما پس از آنکه پیشروترین طلایه‌دارانش در آذربایجان و گیلان و خراسان ب خاک و خون افتادند، از دست آشوب زمانه که برای نخستین بار بوی "خطر کمونیزم" هم از آن به مشام می‌رسید، در زمینه جامعه فئودالی - قبیله‌ای ایران ب زیر چتر "منجی بزرگ" خزید و از رشدی محدود برخوردار گردید. در سالهای ۳۲ - ۱۳۲۸ به مبارزه‌ای محدود و سازشگرانه با باند درباری و امپریالیزم فرتوت و تحت‌الحمايه انگلیس برخاست، در حالیکه جهانخوار تازه نفس و گسترش طلب بعد از جنگ را دوست و بی‌طرف می‌پنداشت، و چون آوای "خطر کمونیزم" بصورت خیزش‌های توده‌ای این بار رساتر و سهمناک‌تر به گوشش می‌رسید، در مردادماه ۱۳۳۲ تن به قضا سپرد، و این آخرین حرکت بورژوازی ایران بود در جهت استقرار نوعی "آزادی" و دست یافتن به نیمه استقلال اقتصادی.

اگر تا آن زمان پنداشته می‌شد که بورژوازی ایران هنوز زمینه و فرصت تاریخی برای رشد مستقل و درون خیز دارد (که نداشت)، از آن پس چنین پنداری هر آینه واهی بود. امپریالیزم امریکا که از شهریور ۱۳۲۵ تا کودتای بیست و هشتم مرداد نفوذش را بهمه دستگاههای امنیتی، اداری و فرهنگی ایران بدستیاری باند محمدرضا شاهی و با رضایت وجیه‌المله‌ها گسترانده و اکنون یگانه نیروئی را که گمان می‌رفت راه را بر او ببندد بدست همان باند نابود ساخته و کنسرسیوم نفت را بجای شرکت نفت انگلیس و ایران نشانده بود، آماده می‌شد تا سراسر اقتصاد ایران را تسخیر کند و به عمر مقوله گونه‌ای که "بورژوازی ملی" نامیده شده پایان دهد. ناگفته نباید گذاشت که این "بورژوازی ملی" کودتای بیست و هشتم مرداد را با "صبر و تسلیم" پذیرفته بود. آخر مگر نه این بود که "خطر کمونیزم" بار دیگر از سرش گذشته بود؟

برای بورژوازی‌های "ملی" دو "جنبه مرفقی" قائل شده‌اند: "ضدامپریالیزم" و "ضدفئودالیزم" • "بورژوازی ملی" ایران طی سالهای ۳۲ - ۱۳۳۵ نه فقط ناتوانی

و بی میلی خود در مبارزه ضد امپریالیستی را به اثبات رسانیده، بلکه عملاً نشان داد که بهیچوجه ضد فئودال هم نیست و به انهدام مالکیت فئودالی (که تنها از راه نهضت متحد کارگران و دهقانان ممکن بود) با ترس و نفرت می‌نگرد. او در واقع ضد کارگر و ضد دهقان از آب درآمد. این بود که بعد از بیست و هشتم مرداد، اجرای رفرم ارضی به امپریالیزم آمریکا و ایادی فئودال - کمپرادور او محول گشت. فاعتبروا !

و اما پایه هستی بورژوازی ملی، یعنی ملی بودن بخشی از بورژوازی در کشور عقب مانده و وابسته ای چون ایران، در چه چیز است؟ آنها که بر موجودیت چنین مقوله‌ای به صرف قرینه سازی از تجارب کشورهای دیگر، بویژه چین، پای فشرده‌اند هرگز در صدد کاوشی جدی و همه جانبه در این موضوع برنیامده‌اند. آنها بورژوازی متوسط سوداگر و توزیع کننده را که در بازار تجسم می‌یابد به صرف بیرون بودن آن از جایگاه های تصمیم گیری، به صرف ظواهر و سبک زیستن سنتی - مذهبی آن ملی دانسته‌اند. ولی به‌زمینه تغذیه حیات اقتصادی و به پیوندهای اقتصادی ی آن توجه نکرده‌اند. آنها وحدت منافع این بورژوازی با فئودالها و سرمایه داران بزرگ دلال و، ضدیت مشترک هر دو گروه را با زحمتگشان، که بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ لاقلاً دوبار بشکلی حاد و علنی به نمایش گذارده‌شد نادیده و بی جواب گذارده اند.

موضوع آموزنده دیگری که در رابطه با جایگاه اقتصادی - سیاسی ی بورژوازی کوچک و متوسط ایران باید بدان توجه کرد اینست که طبقه بورژوازی در کمتر جایی یک پارچه و یکدست و متحد است. مثلاً در انگلستان قرن هفدهم و هجدهم و در فرانسه در قرن هجدهم و نوزدهم، بورژوازی صنعتی نورسته این دو کشور که از زمینه رشد صنعتی آنها برخاسته بودند به منازعه ای حاد نه فقط علیه فئودالها، بلکه علیه کمپانی های بزرگ تجارتي نیز برخاسته بتدریج آنها را از صحنه سیادت مطلق کنار زدند. در ایران، بویژه بعد از شهریور ۱۳۲۰ هرگز زمینه‌ای برای رشد مستقل و درون خیز قشری از سرمایه داران که برآستی بتوان "ملی" شان نامید، بوجود نیامده، برعکس با رسوخ روز افزون سرمایه خارجی در اقتصاد ایران، این زمینه بالقوه، بدون رویاروئی خشن و قهر آمیز منهدم شده و قشرهای کوچک و متوسط بورژوازی بیش از پیش در شبکه اقتصاد وابسته تر این

کشور ادغام شده و از این رهگذر بهروزی بی سابقه یافته‌اند. بورژوازی کوچک و متوسط ایران (همان بورژوازی "ملی"! / خواسته یا ناخواسته نقش دوگانه‌ای بنفع امپریالیسم و سرمایه‌داری بزرگ کمپرادور ایفا کرده و پاداشی سخاوتمندانه یافته است :

۱) شبکه‌ای به سرمایه خودش برای توزیع کالاها، چه وطنی، چه خارجی و چه مونتاژ در سراسر کشور از پیش حاضر و آماده داشته است. وجود چنین شبکه‌ای در کشوری عقب‌مانده برای سرمایه داران بزرگ همانقدر مهم است که وجود شالوده‌هائی چون خطوط حمل و نقل، پست، تلگراف، تلفن و رادیو - تلویزیون بدینسان میان سرمایه‌های بزرگ امپریالیستی و وابسته‌از یک سو و سرمایه کوچک و متوسط تجاری از سوی دیگر نوعی تقسیم کار بنفع هر دو طرف برقرار گشت، و روند همزیستی میان آن دو پدید آمد.

۲) این شبکه مادی در عین حال تجسم و تبلور یک سلسله از روابط جامعه شناسی و سنن محافظه‌کارانه است و نظام عمیقاً گندیده و ارتجاعی سرمایه داری وابسته را در حین پیشروی به همه حیات اقتصادی ی کشور، از جابه جایی‌های بزرگ که میتواندست خطرناک باشد، و از رویارویی ی مستقیم با توده مردم معاف میداشت. پس میتوانیم همکاری و همزیستی میان سرمایه‌های بزرگ امپریالیستی و وابسته و سرمایه‌های متوسط و کوچک تجاری را در عین حال، همچون تزویجی روئینایی میان امپریالیسم و بخشی از سنت‌های واپسگرایانه "وطنی" بدانیم.

چنین بود وضع بورژوازی "ملی" ایران، که در عین مشارکت در جشنواره چپاول آریامهری، جزو بخش تصمیم‌گیرنده جامعه هم نبود و همین موقعیت باو اجازه داد که با نزدیک شدن مرگ نظام آریامهری نه فقط "به انقلاب بپیوندد" بلکه آنرا مشخصاً تجلی‌ی آرمان‌های خودش در قالب جمهوری اسلامی بنگرد و معرفی کند. و اما این بخش مهم و تصمیم‌گیرنده جامعه ایران پس از کودتای بیست و هشتم مرداد و باصطلاح "انقلاب شاه و ملت" در سال ۱۳۴۶ کیان بودند؟ اینها بمثابة یک طبقه حاکم از کجا آمدند، چگونه رشد کردند و شالوده و تغذیه دهنده حیات اقتصادی‌شان چه بود؟ از حکومت چه انتظاری میتوانسته داشته باشند و رابطه شان با آن چگونه میبایست و میتوانست باشد؟ در بررسی‌ی اینگونه پرسش‌هاست که ماهیت بورژوازی بعد از بیست و هشت مرداد ایران،

ناسازگاری مطلق شیوه های دموکراسی بورژوازی با طبیعت او و دلیل اصلی ی استبداد و خفقان شاه - ساواک روشن می شود. رابطه ویژه حکومت و مطبوعات جلوه های از همین رابطه عمومی و بازتابی از ماهیت این بورژوازیست.

در بیست و هشتم مرداد همه طبقات حاکم و ممتاز وزائده ها و وابستگان دور و نزدیکشان سلطه کامل امپریالیزم را بر میهن ما استقبال کرده یا بدان گردن نهادند، و آخرین بقایای اندیشه زشد مستقل ملی را بدرود گفتند. در عوض صیانت از "خطر کمونیزم" را به دست آوردند. از این پس، با سرازیر شدن کمک - ها، وام ها و سرمایه امپریالیستی به ایران، با افزایش میزان استخراج و فروش نفت و سایر منابع طبیعی، که در مالکیت انحصاری باند محمد رضا شاهی بود، و با آن "اصلاحات ارضی" که سراسر اقتصاد ایران را بروی سرمایه گشوده آنرا از حالت نیمه فتوئدالی خارج ساخت، زمینه برای رشد قارچ گونه بورژوازی بر پایه تاراج منابع ملی - طبیعی و انسانی - ایران آماده و باز آماده تر می گشت. این چپاول افزایشده از کودتای بیست و هشتم مرداد تا آغاز نهضت، خود مستلزم یک بررسی مفصل است. آنچه در اینجا درخور توجه است اینست که افزایش طول و عرض صفوف بورژوازی ایران مستقیماً نتیجه مشارکت آن در غارت ثروت ملی ایران بود، غارت به معنای حقیقی کلمه، غارتی که حتی در صورت آزاد بودن آمارگیری و گزارشگری بی طرفانه موجب رسوائی دستگاه و طبقه حاکم ایران و برانگیزاننده شورش عمومی میتوانست باشد. این بورژوازی که مولود بیست و هشتم مرداد، بدون ریشه و زمینه داخلی و طفل سر راهی تاریخ و پدید آمده از وصلت امپریالیزم و طبقات ارتجاعی در کشوری زرخیز بود، گذشته از امپریالیزم، وابستگی دیگری هم داشت: او مستقیماً از چپاول ثروت ملی ایران به مباشرت دولت محمد رضا شاهی تغذیه میشد. او نه فقط به سبب رشد قارچ گونه انگلی اش، که بواسطه نا مشروع بودن عملکردش با همان معیارها و حساسمندی های بورژوازی نیز جز این نه میتوانست و نه میخواست که حکومتی از نوع استبداد محمد رضا شاهی زمام امور کشور را بدست گیرد: آزادی نسبی برای پژوهش و گزارشگری بوسیله کتاب ها، نشریه ها، رادیو و تلویزیون از ارگان اساسی دموکراسی بورژوازیست. چگونه ممکن بود که مردم از این راه ها مثلاً اطلاع یابند که یک شرکت مقاطعه کار برای ساختن چهل و چند انبار استتار شده نظامی لااقل

سه برابر هزینه تمام شده پول از دولت گرفته و باز ساکت نشینند؟ با بودن چنین آزادی هائی چگونه ممکن بود که متخصصان و تکنسین ها و کارگران ایرانی به کمپانی های خارجی و کارچاق کن های ایرانی شان اجازه دهند تا میهنشان را غارت کرده در اسارت و ناتوانی ی صنعتی نگهدارند؟

این بورژوازی قارچ گونه و انگلی فقط پول میخواست، هر چه بیشتر و هر چه سریعتر، و این را رژیم آریامهری برایش فراهم می آورد. از پول مهم تر، صیانت از تفتیش افکار عمومی در زد و بندهایش بود، که این را نیز همان رژیم برایش تامین می کرد.

پس، استبداد محمدرضاشاهی، با آن سلطه همه جانبه ای که بر روند نشر اندیشه ها و اطلاعات اعمال میگردد، به این دلیل موفق بود و "مولای درزش نمی رفت" که عجالتا نگهبان منافع بورژوازی بود. "عجالتا" باین دلیل که این طبقه در شرایطی پرورش نیافته بود که بتواند به منافع عمومی و دراز مدت خود - همچون بورژوازی های بالنده و غیر وابسته - بیندیشد، که در این کار اندیشندگان و نویسندگان کما بیش وارسته را، همچون ناصحان و مشاوران دلسوز خودش تشویق و حمایت کند، در عین سود پرستی مانع زیاده روی ها شود تا "غازی که تخم طلا میگذارد کشته نشود". از بر پا داشتن انجمن ها و باشگاههای پژوهشی و فرهنگی و مانند اینها چیزی نباید گفت، چه این اندیشه ها از چنین طبقه ای بسیار بدور است.

پس، ویژگی بورژوازی ایران، در مقایسه با همه بورژوازی هائی که ثروت و کامروائی شان از پیشرفت نیروهای مولد ملی خودشان، از غارت و استثمار ملت های خارجی و از استثمار کارگران و زحمتگشان خودی بر میخاست، در این بوده است که:

(۱) این طبقه نه مولود روابط صرفا درونی جامعه ما و رشد نیروهای مولد آن، بلکه کاشته و پرورده امپریالیسم بوده است.

(۲) این طبقه، واسطه یا بافت و زائده مکنده امپریالیسم در ایران بعد از بیست و هشتم مرداد بوده است، آنهم در جامعه ای که آگاهی و مبارزه ضد امپریالیستی و بویه پیشرفت و تکامل به رشد بی سابقه ای رسیده بود، آنهم در زمانی که صلای جنگ علیه امپریالیزم جهانی و پادوان و متحدان داخلی اش،

طنینی افزاینده مییافت، در کشوری که با رضایت و تسلیم همه قشرهای بورژوازی بویژه آن بخش که برچسب "ملی" بر خود زده و در خیزش دمکراتیک و ضد-امپریالیستی ایران بدروغ داعیه پیشتازی داشت، فتح شده بود، فتحی که پایه‌های این داعیه را برای همیشه منهدم ساخت.

۳) این طبقه انگل و مصنوعی گذشته از وابستگی‌اش به امپریالیزم، به در آمد عظیم و بادآورده ملی ایران که به تصاحب مشترک امپریالیزم و باند پهلوی درآمده بود، نیز وابستگی داشت و از آن تغذیه می‌شد، بدرجه‌ای که استثمار نیروی کار کارگران در مقایسه با سهمی که از این غارت ملی بدست می‌آمد، تحت الشعاع قرار می‌گرفت و دارای اهمیت درجه سوم (۱) می‌شد.

۴) تولید این درآمد شگرف از راه استخراج و فروش نفت صرفاً به ابتکار امپریالیستها و برحسب نیازمندی‌ها و آزمندی‌های آنان صورت می‌گرفته و نه بر مبنای هیچ نوع برنامه اقتصاد ملی، چنانکه مثلاً پدید آوردن ارتشی بغایت پوشالی و پر حجم و خرید میلیاردها دلار جنگ افزار فوق مدرن که حتی بدرد مقاصد ضد خلقی شاه و امپریالیزم هم نمی‌خورد و فقط وسیله و بهانه‌ای بود برای پخش کردن پولهای زائد نفت و بازگرداندنش به اقتصاد رکود زده آمریکا. نیز چنین بوده وضع سایر پروژه‌های پرخرج. خلاصه: اول ایجاد درآمد زائده به ابتکار و خواست امپریالیستها، و بعد خرج کردنش به سود همان امپریالیستها و شرکا و وابستگان داخلی‌اش، خرج کردنی که سرمایه‌داری دلال و وابسته ایران از خاندان پهلوی گرفته تا حاجی بازاری، هر یک بحسب موقعیتش سهمی از آن برمی‌گرفت.

۵) چنانچه اشاره شد، استثمار نیروی کار زحمتکشان در عرصه تولید از راه استخراج اضافه ارزش، در اقتصاد وابسته ایران، بویژه بعد از "انقلاب سفید" شاه و آمریکا، اهمیت درجه سوم یافت: در کشوری که اقتصادش به تولید کشاورزی و صنعتی خودش متکی باشد، استثمار زحمتکشان از راه: (۱) استخراج اضافه ارزش (و بیشتر از اضافه ارزش) در عرصه تولید، (۲) چپاول سهمی که عاید زحمتکشان شده است در عرصه مبادله کالا از طریق احتکار و انحصار و

(۱) به بند ۵ مراجعه کنید

تقلب که همگی در مبادله نابرابر به سود غارتگران و به زیان زحمتگشان می‌انجامد (۳) ستاندن مالیاتها و عوارض پیدا و ناپیدا، رباخواری، رشوه گرفتن و جز اینها، صورت می‌گیرد. استخراج اضافه ارزش در شیوه تولید سرمایه‌داری رشد یافته، شکل نخستین و پایه‌ای استثمار است و همه اشکال دیگر استثمار بدان وابسته‌اند.

در اقتصاد وابسته ایران همه این شکلهای استثمار در کار بوده‌اند و هم اکنون بهره‌کشی از مردم زحمتکش بصورت گرانی بیداد میکند. ولی درآمد نفت علاوه بر اینکه غارت آن مهمترین و نخستین شکل استثمار ملت ایران بوسیله امپریالیزم و بورژوازی ایران بوده است، از راه ایجاد قوه خرید و تقاضای مصنوعی، نامتناسب و متورم، و دوشیدن این قوه خرید بوسیله همه قشرهای بورژوازی، به دومین شکل (و سایر اشکال فرعی‌تر) استثمار نیز تحقق می‌بخشیده است. از این راه بخش‌بزرگی از مردم زحمتکش که به وفور شغل و پول دل‌خوش کرده بودند در واقع به کمک "فرهنگ" مصرفی "تمدن بزرگ" به تسمه‌های ناقل برای ریختن پول به جیب‌های بورژوازی تبدیل شده بودند. راز ثبات نظام آریامهری، گذشته از شریک شدن همه قشرهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی مرفه در خوان یغمای نفت، در این بوده است که همین درآمد نفت و قوه خرید ناشی از خرجکرد آن از شدت استثمار اولیه کارگران و سایر زحمتگشان می‌کاست. سرمایه‌داری که بتواند کالای تولید شده‌اش را با چندین برابر نرخ عادی سود بفروشد و او تأثیرات رقابت آزاد نیز مضمون باشد، تا زمانی که این قوه خرید وجود دارد می‌تواند از ادامه سودآوری کسب و کارش مطمئن باشد. او بهمین سبب خواهد توانست مزد بیشتر به کارگزارانش بپردازد، بویژه در وضعی که اشتغال نسبتاً فراوان و تهیه کار برای کارگران آسانتر از مواقع عادی باشد. منظور از "بیشتر" بودن مزد این نیست که کارگران در رفاهند و زندگی شایسته‌ای دارند، بلکه این است که اولاً سرمایه‌داران با داشتن سود گزاف می‌توانند بر مزدها بیفزایند و اوجگیری مبارزه و رشد آگاهی کارگران را بتاخیر بیاورند. ثانیاً در کشوری که بهره‌کشی از نیروی کار زحمتگشان یگانه منبع ثروت‌اندوزی‌های کلان باشد، رویای ثبات زود به گایوس انقلاب تبدیل می‌شود.

و اما امپریالیزم و سرمایه‌داران بزرگ وابسته، از جمله خاندان پهلوی، این

قه خرید مصنوعی و متورمی را که بوسیله خرج کردن درآمد نفت در ایران پدید آمده چگونه و به چه وسیله می‌دوشیدند؟ مسافرت ایرانیان به اروپا و آمریکا و مکه که در دو دهه اخیر گسترش افزاینده‌ای یافته بود، اشباع کردن شهرهای کشور از خودروهای شخصی، چاپیدن مردم از راه فروش مسکن و وام مسکن از جمله این وسایل بودند. ولی در اینجا آنچه شایسته دقت و بررسی خاص است، شبکه توزیع کالاها از نقطه تولید تا محل مصرف، و در این میان نقش و جایگاه سرمایه‌داران و خرده سرمایه‌داران سوداگر در جامعه اقتصادی ایران است. زیرا در این بررسی است که نقش قشرهای میانی و زیرین بورژوازی و پیوند حیاتی میان آنها و امپریالیزم دیده خواهد شد، و روشن خواهد شد که این لایه‌های میانی و زیرین بورژوازی چرا بخون نیروها و عناصر اصیل انقلابی تشنه‌اند، چرا آنها را خطرناکتر و تهدید کننده‌تر از امپریالیسم می‌دانند. اینجا صرفا مساله ناآگاهی و تعصب در میان نیست، بلکه اصولا پاس منافع این طبقه‌ها در میانست.

بورژوازی یک کشور را (برای ساده کردن مطلب) به سه بخش صنعتی، مالی و سوداگر تقسیم می‌توان کرد. در استثمار نیروی کار و منابع کشور این سه بخش باضافه مالکان زمین و گروههای متنوعی از کارگزاران و جیره‌خواران حکومتی، روحانی، ضربتی و جز اینها شرکت می‌جویند، ولی ما فقط درباره دو بخش صنعتی و سوداگر سخن خواهیم گفت. پدید آمدن دو بخش صنعتی و سوداگر در روند گردش سرمایه نوعی تقسیم‌کار در میان طبقه سرمایه‌دار و در کل سرمایه کشور است. در محاسبه قیمت فروش کالا به مصرف کننده نهائی، ظاهر قضیه چنین است که خرده‌فروش هزینه و سود خودش را بر قیمتی که به کلی فروش پرداخته و کلی فروش هزینه و سود خودش را به قیمتی که به تولید کننده پرداخته و تولید کننده هزینه و سود خودش را به قیمت مواد خام می‌افزاید، الخ. ولی حقیقت این است که تولید کننده قسمتی از سود خودش را در اداء صرفه - جوئی‌هایی که در سرمایه‌اش بعمل خواهد آورد به کل فروش "می‌بخشد" و کلی فروش بهمین دلیل بخشی از آن سود "بخشوده شده" را به خرده فروش "می‌بخشد". بدینسان کل سود تا آنجا که منحصرا ناشی از استثمار کارگر است و منحصرا بوسیله سرمایه‌دار صنعتی در عرصه تولید استخراج شده است، میان او،

گلی فروش و خرده فروش تقسیم می شود. در این الگوی ساده از پیچیدگی هائی که در جریان دست بدست شدن کالا از نقطه تولید تا محل مصرف پدید می آید صرف نظر شده است تا آنکه نشان داده شود هر سه بخش سرمایه - صنعتی، سوداگر گلی فروش و سوداگر خرده فروش - مجموعه بهم پیوسته و واحدی را تشکیل می دهند، هر چند که خرده سرمایه داران و بیشتر از آنان خرده فروشان زحمتکش گاهی خود بوسیله کلی فروشان و تولیدکنندگان بزرگ استثمار می شوند و این استثمار حتی بورشکستگی آنان نیز می انجامد. (چنین است که خرده سرمایه داران و سایر پیشهوران کمابیش مرفه هنگامی که از ناحیه سرمایه های بزرگ تحت فشار قرار می گیرند ذهنیت ویژه خودشان را بروز می دهند:

"سرمایه دار شدن چیز خوبی است، ولی این سرمایه داران بزرگ - لامذهب ها - خیلی بی انصاف هستند!" حال اگر "خطر کمونیزم"، "محو آزادی" (!) کسب و کار آزاد با امید سرمایه دار شدن را، در طرف دیگر این مخلوقات بینابینی تاریخ قرار بدهیم، موضع و سرمنزل حرکت سیاسی شان معلوم خواهد شد.)

ولی همگان می دانند که "سرمایه دار شدن" در ایران بعد از بیست و هشتم مرداد از برکت نفت و امپریالیزم و آریامهر برای این حلقه های نهائی و میانی بورژوازی آرزوی دور و درازی نبوده، بلکه در مورد بسیاری از آنها نیز تحقق یافته است، که اینها بعد از سرمایه داران بزرگ وابسته، کامروا ترین قشرهای ملت بوده اند، که حتی در جریان قیام و اعتصابات نیز بر کامروائی اقتصادی شان لطمه ای نخورد و بعد از انقلاب نیز ما شاهد جشنواره چپاول آنها بوده ایم. این زالوها چنین موقعیت طلائی را مرهون چه عواملی هستند؟

در کشورهای که رشد و گسترش سرمایه داری نمودی از رشد درون خیز نیروهای مولد خودشان است و پدید آمدن اقتصاد ملی همچون منظومه ای واحد با جریان و نقل و انتقال آزادانه کار و سرمایه از پیشه ای به پیشه دیگر همراه است سودهای سرمایه داران در پیشه های گوناگون، با در نظر گرفتن شرایط خاص هر سرمایه دار و هر پیشه، بر رویهم به تساوی میل می کند، سود سرمایه ترخی عادی می یابد و معیاری بدست می آید تا بتوان درباره زیادی یا کمی سود بر طبق آن قضاوت کرد. در چنین وضع فرضی نرخ عادی سود بر رویهم باید به حداقلی که برای سرمایه دار پذیرفتنی باشد، کاهش یابد و او در هیچ کار دیگری نتواند بیش از

این میزان سود ببرد. این حداقل چنان باید باشد که اگر باز هم کاهش یابد، سرمایه‌دار صلاح خود را در آن ببیند که کار و کسبش را تعطیل و از آنچه دارد امرار معاش کند یا با استخدام موسسه دیگری درآید.

بررسی در افت و خیز سودها در ایران اگر اصلاً محال نباشد مستلزم تحقیقات عینی و تطبیقی مفصلی است. ولی چند معیار کلی و "سرانگشتی" که مطمئن نیز هستند، وجود دارند که با کمک آنها هر کسی در قلمرو اطلاعاتش با کمی دقت و حوصله می‌تواند درباره "عادلانه" بودن سهمی که بورژوازی متوسط و خرده - بورژوازی مرفه در بخش خصوصی از نعمتهای این جامعه می‌برند داوری کند. اساسی‌ترین این معیارها مفهوم کار مولد و یا مفید اجتماعی است که در کارهای ساده (که عمدتاً شامل صرف نیروی عضلانی، چون بیل زدن، بار برداشتن، جارو کردن و مانند اینهاست)، نیمه فنی (کاری که علاوه بر صرف نیروی عضلانی مقداری دقت، مراقبت و مهارت هم می‌خواهد)، فنی (کاری که مهارت عنصر عمده آنست و فراگرفتنش به ممارست و زمان گمابیش طولانی نیازمند است، مانند مکانیکی، کفاشی، خیاطی و مانند اینها) و علمی (چون پزشکی، مهندسی، برنامه ریزی و جز اینها) تجسم می‌یابد. بنابراین بهره‌ای که بصورت مزد و حقوق، در مواردی که زدو بند و امتیازات و موقعیتهای خاص در میان نباشد و قضاوت غیر شخصی بازار آزاد یگانه عامل باشد، عاید اینها می‌گردد. مقیاس تقریبی برای سنجیدن درآمد سرمایه بشمار تواند آمد. همگان می‌دانند که "درآمد مشاغل آزاد" یعنی چیزی که جز سود نام دیگری بر آن نتوان نهاد، نسبت به مردها و حقوقها فزونی گزافی داشته است. بعبارت دیگر، "کار" صاحبان سرمایه به هیچ روی توجیه کننده سهمی که اینها از ثروت جامعه می‌برده‌اند نبوده است.

و اینک سخنی درباره نقش اقتصادی سوداگران: اینان در مراحل اولیه رشد سرمایه‌داری در کشوری که تحولات درونی‌اش بدور از مداخلات خارجی پیش می‌رود (وضعی همانند آنچه از پیدایش دولت متمرکز صفویه تا اواخر قرن نوزدهم بر ایران حاکم بوده) با نقل و انتقالات محصولات اضافی بین مناطق کشور و میان کشورها، ندانسته و نیندیشیده همچون باکتری‌هایی که تخمیرها، تجزیه‌ها و ترکیب‌های مفید را سبب می‌شوند، واسطه پیدایش اقتصاد یکپارچه ملی

تکثیر و غنی ساختن. تقسیم کار و شغل و موجب توسعه اقتصاد ملی می‌شوند. درباره اینها، که با وجود انواع ناامنی‌ها موجودی کالا‌های هر منطقه را غنی و متنوع می‌سازند و امکانات تازه‌ای برای پیشرفت تولید پدید می‌آورند، می‌توان گفت که سودهای کلان حلالشان باد!

با ادامه پیشرفت، از یکسو نقش جامعه بشکل دولت ملی که به ساختن و نگهداری راه‌های خشکی و آبی، بنا کردن منزلگاه‌ها و کاروانسراها، اسکله‌ها و باراندازها و سایر کارهای شالوده‌ای، قضائی و پلیسی برمی‌خیزد، در ادامه و تسریع این پیشرفت موثرتر می‌گردد. از سوی دیگر با پیوستن مراکز فعالیت‌های اقتصادی به یکدیگر و تسریع و پیوستگی مبادلات اقتصادی، سیلان منابع اقتصادی در کشور بیشتر می‌شود و پدیده‌ای بنام رقابت آزاد شکل می‌گیرد.

تاثیر رقابت آزاد چنان است که تراکم بیش از اندازه سرمایه (و نیروی کار) در هر پیشه‌ای، یعنی "فراوان شدن دستها" کاهش سود و بسیاری ورشکستگی‌ها را سبب می‌شود، در حالیکه کمبود آن در پیشه‌ای دیگر اضافه سود و سرمایه‌اندوزی سریع در آن پیشه را به همراه می‌آورد. اینگونه گاستی‌ها و فزونی‌ها وضعی همانند گردش آب در منظومه‌ای از ظروف مرتبط را پدید می‌آورد و سبب می‌شود تا توزیع سرمایه و نیروی کار در میان پیشه‌های گوناگون با نیازمندی‌های رشد درون خیز سرمایه‌داری و صنعت (یعنی با نیازمندی‌های جامعه بورژوازی) سازگار گردد یا هواره به سازگاری بگراید.

رقابت آزاد که با پیشرفت مدام نیروهای مولد، پیدایش مجراهای لازم برای مبادلات اقتصادی و مرتبط شدن آنها با یکدیگر همراه است، "دستهای" زائد را چه در عرصه تولید و چه در عرصه مبادلات درو می‌کند و مانع از آن می‌شود که جمعی عاقل و زیانمند به سلامت اقتصادی جامعه با انواع تقلب، تبانی و زد و بند همچون رهنزان، باجگیران، انعام‌بگیران و گدایان در مسیر تولید به مصرف کمین کرده و هر یک از بابت اجازه عبور کالا بعنوان گاسبی "حق" از مصرف‌کننده (یعنی زحمتکش مزد بگیر و حقوق‌بگیری که فقط بهای کار و خدمتش را می‌ستاند و در نرخ‌گذاری بر این کار و خدمت نیز هیچ اختیاری از خود ندارد) بستانند.

نظری به وضع کالا‌رسانی و خدمت‌رسانی در اقتصاد وابسته و نفت‌زده ایران

معنای این معیارهای "فرضی" را آشکار می‌گرداند و نشان می‌دهد که اینهمه دست بدست کننده بزرگ و کوچک و متوسط چگونه توانسته‌اند از راه مخالفتها، گیرها و ناجوری‌هایی که در مبادلات اقتصادی آفریده‌اند از برکت نفت و از کیسه مردم حقوق بگیر و مزد بگیر سفره‌های رنگین بگسترانند، پیاپی به اروپا، مکه و عتبات سفر کنند، برای "ذخیره آخرتشان" انبوهی از ملایان، روضه‌خوانها، نوحه‌خوانها، مسجدها و تکیه‌ها را در بطن اقتصادی - اجتماعی ایران، در کنار مشروب‌فروشی‌ها، رستورانهای درجه یک، کاباره‌ها و سایر لانه‌های فساد و انحطاط و در رابطه لازم و حیاتی (۱) با آنها بکارند تا جنس دکان بورژوازی از هر جهت جور باشد.

چنین است نقش و موقعیت لایه‌های میانی و زیرین بورژوازی وابسته ایران که سمبل خود را در "حاجی بازاری" و شیوه سنتی - مذهبی زندگیش می‌یابد. اینکه این لایه‌ها "به انقلاب پیوستند" بهیچ روی نباید سبب آشفته اندیشی در ماهیتشان بشود. اینها در آن واحد نعمت پرورده نظام آریامهری و فرزند - خواننده‌های آن نظام بوده‌اند، که بهمین سبب در برابر دشواریها و تنگناهای اقتصادی ضربه‌پذیرتر از لایه‌های بالائی از آب درمی‌آمدند و بمنزله درجه دوم و سوم خود پی می‌بردند. از این گذشته، این فرزند خوانده‌ها در اواخر عمر رژیم "آریامهر" متوجه شده بودند که این نظام به سبب فساد و آشفته‌گی درمان ناپذیری که درونش را می‌خورده دیگر نخواهد توانست خودش را برای حفظ "نظم و قانون" اصلاح کند. این بود که در داماد قیام غریزه عمیقاً ارتجاعی خود را با زشتی و وقاحت هر چه بیشتر - در همان پدیده مرکب و چند سویه‌ای که "انحصار طلبی" نام گرفته است، ظاهر ساختند.

این "انحصار طلبی"، یا مشی ضد دموکراتیک و مستبدانه افراطی که در تمامی کردار باندهای حاکم مشاهده میشود، در حال حاضر یگانه تجلی‌ی سیاست این شبه طبقه و قشرهای خویشاوند اوست. این سیاست را، با واپس‌گرایی و تاریک

(۱) مبارزه حکومت اسلامی با انواع فرنگی فساد پدیده‌ای زودگذر است و در صورت استحکام سیادت بورژوازی جای خود را به پرده‌ای از "عفو و اغماض و نزاکت اسلامی" خواهد داد تا "مردم زندگی کنند"

اندیشی قرون وسطایی اش، با هرج و مرج آفرینی و ضد قانون بودنش، ظاهراً نمیتوان سیاستی بورژوائی تلقی کرد. زیرا حکومت بورژوائی باید عرصه جامعه را از همه جهت برای تحکیم و ادامه روابط سرمایه‌داری پیراسته و آماده بدارد، در حالی که عملکرد باندهای حاکم کنونی، چه آگاهانه و چه نا آگاهانه در جهت معکوس سیر می‌کند. پس ماهیت طبقاتی این حکومت چیست؟ چنین است ایرادی که میتوان بر قضیه فوق گرفت.

ولی اگر اصلی را که در پس این ایراد نهفته است آشکار گردانیم و مقتضیات آن را با واقعیت حیات بورژوازی متوسط تجاری ایران برسنجیم مسأله روشن خواهد شد: تنها حکومتی میتواند در فراهم ساختن شرایط مساعد "برای تحکیم و ادامه روابط سرمایه‌داری" موفق شود که حداقل خواست های دموکراتیک مردم را در چارچوب سیادت بورژوازی برآورد. ولی "طبقه" ای این چنین که خود طفل سرراهی تاریخ است، که از تزویج امپریالیسم و طبقات بالای جامعه ایران بتاريخ بیست و هشتم مرداد پدید آمده، که از یک سو به سبب حیات انگلیش و از سوی دیگر بدلیل نداشتن دانش و تجربه مملکت داری، یک ربع قرن بزیر سایه استبداد آریامهری خزیده بود، "طبقه" ای که با یک جهش و جوش همگانی و "غیر منتظر" این پروردگار ربع قرنی را از دست میدهد و بی سرپرست و سرپرست جویان در این جهان فراخ و تهدید کننده رها میشود چنین طبقه‌ای چاره جز در این نخواهد دید که موقتا هم که شده به زیر سایه شوم و سنگین استبدادی دیگر، برای مصونیت از توفان حوادث، بخزد.

از: صمد

نامه به آموزگار

(مربوط به صفحه ۵۳ متن کتاب)

جناب آقای آموزگار نخست وزیر

در تاریخ دوازدهم اسفند ماه ۱۳۵۶ و هنگام بحث در باره بودجه در مجلس شورای ملی فرمودید این دولت از روزی که روی کار آمده آزادی مطلق برای روزنامه ها برقرار کرده، فقط راهنمایی و ارشاد کردیم که آنچه را خود سردبیر و نویسندگان مصلحت مملکت میدانند بنویسند، آزادی هست بگذارید مردم اعمال

ما را قضاوت کنند .

این نخستین باری نیست که شما از وجود آزادی بیان و اندیشه و قلم ،بویژه در عرصه مطبوعات سخن می‌رانید ،بخاطر داریم که در تاریخ بیست‌وهفتم مرداد ماه ۱۳۵۶ نیز هنگام اعلام برنامه دولت در مجلس گفتید "دولت به آزادی بیان و قلم و تحکیم و تقویت نیروهای سازنده ناشی از آن ارج مینهد و بنوبه خود از مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی انتظار دارد که ضمن انعکاس مسایل و نظرات مردم حرمت و حیثیت افراد و ارزشهای اخلاقی جامعه را رعایت کنند ."

بیگمان ضرورت تغییر فضای سیاسی ایران و جهان شما را بر آن داشته است که در مسند "رئیس الوزرائی" به ضرورت ارج نهادن بر حرمت و اعتبار اندیشه و قلم و مطبوعات ،اشاراتی داشته باشید ،اما مسلم است که هر گاه این سخنان در عمل مصداقی نداشته باشد ،بسرعت ملتی را که به هوشیاری شهره است متوجه حقایق خواهد گرد ،بلی ،در عرصه مطبوعات ایران ،از روزی که گابینه شما قدرت را در دست گرفته است نه تنها "آزادی مطلق برای روزنامه ها " برقرار نشده ،بلکه "ممیزی" ابعاد وسیعتری نیز یافته است .

پیش از این ،سردبیران روزنامه ها موظف بودند هر روز گزارش فشرده‌ای از آنچه قرار بود بعنوان مطالب اصلی در روزنامه منتشر شود ،به ماموران سانسور وزارت اطلاعات بدهند و ماموران سانسور بنا به سلیقه خود دستور صریح میدادند که تمام یک مطلب و یا قسمتهائی از آن حذف شود .

اما از زمانی که بقول شما "مطبوعات آزادی مطلق یافته اند " نه تنها روش سابق همچنان اعمال میشود .بلکه مسئولان و مدیران روزنامه ها که مسئولیتی بدون اختیار به آنان داده شده است از ترس عواقب افشای حقایق ،ناچار ،بیش از گذشته احتیاط می‌کنند و در نتیجه به سیاست سانسور و خفقان شدت بیشتری میدهند .

در این شرایط که سانسور همچنان گذشته به حیات خود در روزنامه ها ادامه میدهد سئوالی که بیش از هر زمان برای نویسندگان جراید و خوانندگان روزنامه ها و مجلات مطرح است این است که چگونه میتوان مساله سانسور را حل کرد ؟ اگر معتقد به قانون باشیم و به آن حرمت بگذاریم بلافاصه به این نتیجه می‌رسیم که تنها قانون و اجرای دقیق آن است که میتواند این مشکل را حل

کند، قانونی که "اهالی مملکت ایران در برابر آن مساوی الحقوق هستند".
آقای نخست‌وزیر، انصاف بدهید که دولت شما تاکنون حرمت مطبوعات را
جدی نگرفته است. دولت شما ضمن اعمال شدیدترین نوع ممیزی در مطبوعات که
مطابق اصل بیستم متمم قانون اساسی ایران ممنوع است، از طریق مجبور کردن
مطبوعات و مخصوصاً روزنامه‌های کثیرالانتشار به درج اخبار جعلی و مقالات
بدون امضای دولتی که در بسیاری از موارد شامل موضوعی دور از واقعیت هستند
به شیوه‌ای بی‌پرده مرتکب جعل اخبار شده است و میشود و این خود مخالف
قانون است.

از این گذشته، اخبار و مقالات تحمیلی دولتی، که دولت شما از امضاء
گذاشتن پای آنها بدلیل جعلی بودنشان می‌پرهیزد، خوانندگان مطبوعات را
دچار این توهم میکند که این گونه اخبار و مقالات نیز مستند به تحقیق روزنامه
ها و روزنامه‌نگاران است. انتشار چنین اخبار مجعولی علاوه بر آنکه نقض صریح
قانون مطبوعات است، موجب بدنامی و بی‌اعتباری روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران
میشود، جلوگیری عوامل دولت شما از انتشار حقایق در مطبوعات، ضمن آنکه
مخالف روح قانون مطبوعات است، عواقب بسیار ناخوشایندی هم در زندگی
اجتماعی و فرهنگی ملت ایران داشته است که در اینجا نمونه‌هایی از آن ذکر
می‌شود:

۱ - بعلت دورماندن اذهان عمومی از اخبار واقعی، شایعه‌پراکنی در ابعاد
بسیار وسیعی در ایران رواج یافته است و انتشار شایعات در هیچ حالتی نه به
نفع ملت است و نه به نفع دولت.

۲ - اعمال سانسور در ابعاد گنونی ظهور تعدادی انگشت‌شمار از افراد غیر
مسئول و بی‌صلاحیت را در جرائد بدنبال داشته است که به سانسور دولتی
ابعاد بیشتری میدهند، این گاسه‌های داغتر از آتش که سیاستهای دولت به آنان
پروبال داده است، ضمن تنگ کردن عرصه بر نویسندگان با صلاحیت در بسیاری
موارد با چاپلوسیهای اغراق‌آمیز خود سبب شده‌اند که کارهای مثبت دولت نیز
نزد ملت مضحکه جلوه‌گند.

۳ - در نتیجه فشار سانسور دولتی، قدرت قانونی مطبوعات تا حد رقت
انگیزی کاهش یافته و در این شرایط حتی اغلب کارگزاران دون پایه دولت نیز

بخود حق میدهند که به سانسور جاری و ساری در مطبوعات شدت بیشتری بدهند.

۴ - سوء برداشت از عبارت "مصلح ملی" توسط دست اندر کاران دولت سبب شده است که در مطبوعات مصالح فردی جانشین مصالح ملی شود و هر فرد فاسد و آلوده‌ای مطبوعات را وسیله مطامع خود قرار دهد و نتیجتاً از انتشار اخبار و مطالبی که از حقایق و وقایع مملکت و سوء استفاده افراد متنفذ پرده بزمیگیرد جلوگیری شود.

۵ - اطاعت بی چون و چرا و ناشی از ترس مسئولان مطبوعات از مقامات دولتی سبب شده است که اعتماد مردم بطور کلی از مطبوعات سلب شود تا آنجا که حتی دولت هم نتواند در مواقعی که برای کارهای درست به حمایت مردم نیاز دارد از مطبوعات بهره بگیرد.

آقای نخست وزیر!

اعمال فشار و سانسور دولت بر مطبوعات عواقب وخیم دیگری نیز برای ملت و دولت در بردارد که اکنون مجال بحث در باره آنها نیست - با این وجود به گمان ما اگر حسن نیتی در کار باشد، همین اشارات کافی است که تا دولت شما به اهمیت تجدید نظر در چگونگی رابطه خود با مطبوعات پی ببرد.

تضییقات گوناگونی که دولت بر مطبوعات روا میدارد باعث شده است که روزنامه نویسان شریف و طرفدار قاتون، نزد ملت، دروغزن و شریک جرم محسوب شوند و از این بابت همواره آزرده خاطر باشند. سالیان درازی است که بار گناه سکوت و تحمل شرایط بر دوش روزنامه نویسان شرافتمند این آب و خاک سنگینی میکند، اما آنچه امضاء کنندگان این نامه سرگشاده بعنوان خواست قانونی خود مطرح میکنند و برای دست یافتن به آن پافشاری خواهند کرد، بشرح زیر است:

۱ - رعایت کامل مواد قانون اساسی و متمم آن در باره مطبوعات و نویسندگان جراید.

۲ - لغو کامل و فوری سانسور چنانکه در قانون اساسی تصریح شده است آزادی کلیه نویسندگان مطبوعات کشور در انتشار حقایق و افشای مفاسد و نارسائی‌ها در چهار چوب قانون، و جلوگیری از اعمال نفوذ مقامات دولتی و عاملین آنها در جامعه مطبوعات.

- ۳ - مکلف بودن کلیه مقامات دولتی در تهران و شهرستانها به رعایت حقوق حقه نویسندگان خبرنگاران و عکاسان مطبوعات .
- ۴ - جلوگیری از انتشار اخبار جعلی و خلاف مصالح ملت و شخصیت‌های شریف اجتماعی و ملی که در حال حاضر به مطبوعات تحمیل میشود .
- ۵ - آزادی کسب امتیاز برای انتشار روزنامه و مجله طبق موازین قانونی .

شناسنامه کیهان

(مربوط به صفحه ۸۷ متن کتاب)

اولین شماره روزنامه کیهان روز ۶ خرداد ۱۳۲۱ در ۴ صفحه با قطع کوچک شش ستونی در دو هزار نسخه منتشر شد . پیدایش کیهان بیسابقه نبود ، قبلاً در سال ۱۳۲۰ روزنامه "آینده ایران" که موسس و صاحب امتیاز آن هادی خلعتبری بود به مدیریت عبدالرحمان فرامرزی (از مؤسسان و گردانندگان کیهان) منتشر می شد که انتشار آن از ۲۲ آبان ۱۳۲۰ تا فروردین ۱۳۲۱ ادامه داشت و آنگاه توقیف شد . دو ماه بعد بود که روزنامه کیهان به مدیریت و سردبیری دکتر مصطفی مصباح زاده انتشار یافت .

اولین محل تحریریه روزنامه کیهان در خیابان خواجو (باغ سپهسالار) قرار داشت ، که تنها دو اتاق تو در تو بود و کاررادی - فنی آن از دو نفر تشکیل می شد . کیهان با یک ماشین کوچک چاپ می شد و نخستین شماره های آن ۱/۵ ریال قیمت داشت . در سال ۱۳۲۲ قیمت آن به دو ریال رسید . در سال ۱۳۲۸ کیهان به ۶ و ۸ صفحه رسید و یکسال بعد روزنامه به محل فعلی در کوچه اتابک ، خیابان فردوسی منتقل شد .

چاپخانه کیهان در سرچشمه ، جنب مسجد میرزا محمود وزیر قرار داشت و تمام امکانات فنی از یک اتاق ، پنج یا شش گارسه و حدود ده نفر حروفچین تشکیل می شد که ابتدا بصورت پیمانی و بعد بصورت رسمی با کیهان همکاری می کردند . در سال ۱۳۲۹ ، با افزایش تیراژ ، ماشین اولیه چاپ جای خود را به ماشین نیمه رتاتیو - مسطح داد .

برای گسترش امکانات حروفچینی در سال ۱۳۳۵ دو دستگاه ماشین انترتایپ

خریداری شد که تا پایان سالهای ۵۰ به ۱۶ دستگاه رسید. با این تدبیر نیروی انسانی مشغول بکار در این بخش می‌بایست کاهش یابد. ۴۰ نفر از ۶۰ نفر کارگر حروفچین، اضافه بر میزان مورد نیاز تشخیص داده شد که تعدادی از آنان باز خرید و حدود ۲۰ نفر نیز بعد از گازآموزی و آشنایی با سیستم جدید (انترتایپ) بکار خود ادامه دادند و سیستم حروفچینی دستی بکلی منسوخ شد. با اینحال این نوع حروفچینی در بخشهای وابسته کیهان مانند سازمان چاپ که کتابهای درسی را چاپ می‌کرد و سود سرشاری نصیب مدیریت می‌کرد، همچنان بکار گرفته می‌شد.

در سال ۱۳۵۵ نوعی ماشین حروفچینی بنام مونو تایپ وارد کیهان شد که بدلیل مناسب نبودن برای حروفچینی روزنامه، با موفقیت همراه نبود و پس از مدتی کنار گذاشته شد. از اینجاست تلاش برای وارد کردن سیستم الکترونی لاینوترون برای حروفچینی آغاز شد.

در اوایل خرداد ۱۳۵۳ محل تحریریه جدید و بسیار وسیع روزنامه مورد بهره برداری قرار گرفت و تحریریه کیهان، کیهان ورزشی، کیهان بچه‌ها، کیهان هوایی، کیهان انگلیسی و زن روز و کتاب سال که در ساختمان هایی در محل سازمان چاپ (جنب دبیرستان ادیب واقع در کوچه اتابک)، بصورت جدا از هم فعالیت می‌کردند، در محل جدید گرد هم آمدند. محل جدید کیهان بر مخروبه های یک کلیسا و یک مدرسه آرامنه، روبروی محل قدیم تر این روزنامه ساخته شد.

در دی ماه سال ۱۳۵۳، در موسسه کیهان ۱۲۰۰ نفر کار می‌کردند که از این تعداد ۷۰۰ نفر کارگر، ۴۰۰ تن کارمند و حدود ۱۰۰ نفر نویسنده، خبرنگار و مترجم بودند. تلفنخانه کیهان دارای ۶۰۰ شماره داخلی بود. تیراژ کیهان در این زمان به حدود ۲۰۰ هزار نسخه رسید که یک سوم آن در تهران فروخته می‌شد. در همین سال کیهان ورزشی با ۱۵ نویسنده ۴۰ هزار نسخه و کیهان (هفتگی) با ۱۰ نویسنده، ۱۰ هزار تیراژ داشت.

تیراژ کیهان در ۱۳۵۵ به ۳۰۰ هزار نسخه رسید. یعنی در سراسر ایران حدود یک میلیون و ۵۰۰ هزار نفر آنرا می‌خواندند که دوسوم آنان مرد و بقیه زن و اکثر آنان جوان بودند. در این هنگام تعداد کارکنان کیهان در تهران به

۱۵۰۰ نفر و رقم کارکنان گیهان در شهرستانها تا ۱۳۰۰ تن افزایش پیدا کرده بود.

در سال ۱۳۴۰ جمع عملیات مالی مؤسسه گیهان در حدود چهل میلیون ریال بوده است. پس از هجده سال، این رقم به پنج میلیارد و هشتاد و چهار میلیون ریال رسید که رشدی بیش از صد و هفت برابر را نشان میدهد (تراز عملیات مالی مؤسسه در پایان اسفند ۵۷).

گیهان عمدتاً بصورت خانوادگی اداره می‌شد، هر قسمت از این موسسه زیر نظر خویشاوندان یا آشنایان مورد اعتماد صاحب امتیاز روزنامه قرار داشت. موسسه گیهان از روز پیدایش تاکنون نشریه‌های بسیاری را چاپ و منتشر کرده که تعدادی از مهمترین آنها به شرح زیر است:

گیهان (۱۳۲۱ - روزانه)، گیهان هوایی (۱۳۲۹ - هفتگی)، گیهان ورزشی (۱۳۳۴ - هفتگی)، قانون (۱۳۳۴)، گیهان بچه‌ها (۱۳۳۵ - هفتگی)، گیهان انگلیسی (۱۳۳۸ - روزانه)، پانوراما (۱۳۳۹ - هفتگی)، کتاب هفته (۱۳۴۰)، زن روز (۱۳۴۳ - هفتگی)، کتاب سال (۱۳۴۴) گیهان انگلیسی هفتگی (۱۳۴۸). موسسه گیهان همچنین در تولید، چاپ و توزیع بسیاری نشریات فارسی و انگلیسی همکاری داشته که برخی از آنها چنین است:

دنیا (روزنامه)، کتاب سال دنیا، تقویم دنیا، روزنامه رستاخیز، نبرد ملت، کتابهای درسی، کتابهای غیر درسی، ماموریت برای وطن، تمدن بزرگ و انقلاب سفید. در حال حاضر، روزنامه‌های جمهوری اسلامی و جاما نیز در چاپخانه گیهان چاپ میشود.

وضعیت مالی گیهان

(مربوط به صفحه ۱۹۲ متن کتاب)

(بعد از مقدمه) در سال ۱۳۵۷ با وجود شصت و دو روز تعطیل اجباری اعتصابات و عدم فعالیت روزانه کلیه هزینه‌های مؤسسه که شامل حقوق و مزایا - بهای مواد اولیه - کرایه و برق و آب و سایر مصارف است:

معادل - $۲/۶۶۷/۹۰۶/۰۰۰/۰۰۰$ ریال بوده که از محل درآمد های حاصل از فروش نشریات و دریافت آگهی ها و نیازمندیها که برابر - $۲/۶۷۸/۴۲۶/۰۰۰/۰۰۰$ ریال بوده تا مین و واریز گردیده است و از جمع فعالیت باز هم با وجود رکود بیش از دو ماه $۱۰/۵۲۰/۰۰۰/۰۰۰$ ریال مازاد داشته است .

اما وضع دارائی و بدهی مؤسسه گیهان از روی دفاتر رسمی در آخر سال ۱۳۵۷ بشرح زیر میباشد :

۱- جمع کل دارائیهها شامل - زمین و ساختمان و ماشین آلات موجودی کالا و لوازم و ابزار و مطالبات و موجودیها $۲/۳۳۵/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰$ ریال
 ۲- جمع کل بدهیها اعم از وام ها - بدهی بانکها مطالبات اشخاص و اسناد پرداختی تا آخر خرداد $۱/۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰$ ریال
 تفاوت $۹۳۵/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰$ ریال

بمانده نود و سه میلیون تومان دارائی خالص بایستی ارقام زیر اضافه شود .
 ضریب قابل وصول وصول شده

مطالبات از شرکتهای و آژانسها	۳۲۶	میلیون	۵۰%	۱۶۰	میلیون
مطالبات از دولتی ها	۶۱	میلیون	۷۰%	۴۲	میلیون
مطالبات از اشخاص	۵۶۸	میلیون	۵۰%	۲۸۴	میلیون
مطالبات از نمایندگان	۱۵۰	میلیون	۸۰%	۱۲۰	میلیون
جمع کل	۱/۱۰۵	میلیون ریال		۶۰۶	

پوشیده نماند که اقلام مطالبات بالا که جزو دارائیهای مسلم مؤسسه است در دفاتر رسمی مؤسسه منعکس نیست و این موضوع ناشی از استفاده از حق ارجحیتی است که در اجرای قانون مالیات بردرآمدها برای روزنامه نگاران قائل گردیده اند و فقط انعکاس اقلام وصول شده قطعی را در ترازنامه و دفاتر رسمی ضروری دانستند ولی دستگاه مجهز کمپیوتر مؤسسه گیهان با دقت جزئیات این مطالبات را نگاهداری و در هر حال قابل مطالبه میباشد . و بطوریکه ملاحظه میگردد از جمع کل ارقام فقط در حدود نصف بعنوان ضریب سوخت و سوز منظور شده است و بدیهی است که یک واحد زنده و فعال که بسرنوشت خود علاقمند باشد میبایستی در وصول مطالبات حق خود پی گیری لازم را داشته باشد .

بمانده نود و سه میلیون تومانی دارائی خالص ارقامی در حدود شصت

میلیون تومان مطالبات بابت فروش نشریات (مانده بدهی نمایندگان) و مانده بدهی های بابت آگهی‌ها و نیازمندیها بشرح بالا اضافه میشود و باین ترتیب جمع دارائی دفتری مؤسسه گیهان پس از وضع بدهی‌ها بطور خالص یکصد و پنجاه میلیون تومان میباشد .

اما نکته مهم در این برآورد این است آنچه در بالا ذکر شد مجموعه حاصل از جمع و تفریق ارقامی است که ناشی از عملیات بیست سال گذشته میباشد و این ارقام بهیچوجه مبین ارزش واقعی دارائیها ی کنونی مؤسسه گیهان نمی‌تواند باشد همانطور که در ظرف ده سال گذشته قیمت آهن ساده پنج برابر بالا رفته است . بدیهی است بهای تاسیسات و ماشین آلات مؤسسه گیهان را که با نرخ ارز هر مارک آلمان ۱۸ ریال محاسبه و در دفاتر منعکس شده است با ارقام مذکور در بالا معرفی میشود .

اگر انصاف را با رعایت اصول فنی قیمت گذاری در واحدیکه ظرفیت تولید بیش از دوست و هفتاد میلیون تومان در سال گذشته را داشته رعایت کنیم بسادگی معلوم میشود چنین واحدی لااقل پنج برابر میزان تولید ارزش بالقوه دارد و با کمی روشن بینی و مطالعه در کیفیت بازار سرمایه و وسائل فنی در حال حاضر بسهولت ثابت میشود ایجاد تاسیساتی باین عظمت و با مجهز بودن بآخرین سیستم های فنی و الکترونیکی چاپ صرفنظر از مشکلات عمده فقدان بازار فروش فوری چنین تاسیساتی با فرض وجود شرایط مساعد حداقل یکهزار میلیون تومان سرمایه گذاری لازم دارد .

آقای مهدیان جنابعالی یا هر گروهی که خود را جانشین مالک قبلی میدانند حداقل از نظر وجدانی و رعایت نصف و قسط اسلامی در معاملات میتوانید بدو نحوه محاسبه قیمت گذاری اموال معامله شدنی گرایش داشته باشید .

الف - قیمت بالفعل که شامل کلیه ارقام و اقلام سرمایه گذاری‌های گذشته با محاسبه افزایش های نسبی واحدهای قیمت‌ها، مقایسه نرخ روز با محاسبه استهلاک ها را شامل میشود .

ب - قیمت بالقوه که بر اساس بازدهی وسائل و امکانات وجود دارد . هر نوع محاسبه دیگری که بر مبنای قیمت تمام شده و از این قبیل استوار باشد در حقیقت اجحافی است بصاحبان حق اعم از مالک و افراد وابسته بمؤسسه بعنوان

همکار و شریک بالقوه در این تاسیسات .

بعنوان یک شخص متعهد و مسئول و در عین حال خبره نظرات خود را در باره هر یک از دو مورد بالا باستحضار میرسانم :

الف - قیمت بالفعل دارائیهای موهسه گیهان بشرح زیر است :

ارقام مذکور در ترازنامه	ارقام برآورد	ضریب افزایش و کاهش
زمین	۲۰ میلیون ریال	۳۰۰ میلیون ریال ۱۵ برابر
ساختمان تاسیسات ۲۷۶	" "	۵۵۲ میلیون ریال ۲ برابر بارعایت استهلاک
ماشین آلات ۱/۰۶۵	" "	" " " " ۲ " " " " " "
۴- لوازم اداری ۱۲۱ میلیون	۶۵ میلیون ریال	۵۰% کسر استهلاک
وسایل نقلیه		
۵- کالای موجود ۶۱۱	" "	۹۱۶ " " " " ۱/۵
۶- سرقفلی ۵۳	" "	۵۳ " " بدون ضریب رقم مذکور در ترازنامه
۷- اعتبارات اسنادی ۱۰۷	" "	۱۰۷ " " " " " " " "
۸- موجودیهای ۶۹	" "	۶۹ " " " " " " " "
(صندوق و بانگ)		
۹- مطالبات ۶۰۰ میلیون	۶۰۰ میلیون	با کسر بیش از ۴۰% ضریب سود

۲/۹۲۲ میلیون ریال ۵/۳۲۷ میلیون ریال

برای بدست آوردن ارزش بالفعل، ضرایب افزایش ارقام منظور در دفاتر بر مبنای بهای روز با رعایت اعتدال صورت گرفته، مثلاً بهای زمین در ناحیه کنونی موهسه گیهان در حال حاضر کمتر از متری هشت یا ده هزار تومان نیست ولی در این برآورد فقط متری سه هزار تومان منظور شده است .

ب - قیمت بالقوه دارائیهای موهسه گیهان

برای برآورد قیمت بالقوه میتوان بطریق زیر عمل کرد .

۱- در نظر گرفتن تناسبی به نسبت بازدهی .

۲- در نظر گرفتن کلیه عوامل افزایش قیمت های تمام شده .

۳- برآورد ایجاد واحد بنرخ روز .

اول : در شیوه تعیین تناسب به نسبت بازدهی بطور معقول این تناسب نمیتواند

از پنج برابر کمتر باشد و باین ترتیب بهای مالی بالقوه مؤسسه گیهان -
 -/۱/۳۳۰ میلیون تومان میشود .

دوم: شیوه محاسبه عوامل افزایش قیمت های تمام شده با رعایت نماهای اضافی
 حاصل بشرح زیر خواهد شد :

۱ - زمین	۵۰ میلیون تومان (دههزارمتر از قرارمتری پنجاههزار ریال)
۲ - ماشین آلات	۳۰۰ میلیون تومان
۳ - ساختمان	۶۰ میلیون تومان
۴ - لوازم اداری	۱۵ میلیون تومان
۵ - کالا	۹۰ " " "
۶ - سرقفلی	۱۵۰ " " "
۷ - اعتبارات اسنادی	۱۰ " " "
۸ - موجودی	۷ " " "
۹ - مطالبات	۶۰ " " "
جمع کل ۶۰۷ میلیون تومان	

عین ارقام مندرج در تراز آخر سال

سوم: برآورد برای ایجاد واحدی نظیر به نرخ روز:

۱ - زمین و ساختمان	۲۰۰	میلیون تومان
۲ - لوازم اداری	۲۷	میلیون تومان
۳ - ماشین آلات	۴۰۰	میلیون تومان
۴ - کالا	۱۹۰	میلیون تومان

۷۲۷ میلیون تومان

باین ترتیب اگر متوسط سه نوع برآورد بالا را که یکی ۱/۳۳۰ ملیون تومان
 دومی ۷۲۷ ملیون تومان و سومی ۶۰۷ ملیون تومان است روی هم ریخته و متوسط
 سه نوع را محاسبه کنیم نرخى در حدود ۸۸۰ ملیون تومان بدست میآورد که حقا
 و انصافا این رقم بهای بالقوه مالی مؤسسه گیهان است ولی هیچگاه بهای واقعی
 اقتصادی آن نیست زیرا :

در بهای واقعی اقتصادی یک مؤسسه بزرگ صرفنظر از جنبه مالی ، جنبه های

معنوی آن هم مطرح است و تعیین ارزش معنویت مؤسسه گیهان که متفقا قابل تبدیل با رقام مالی ریالی نیست با معیارهای انجام رسالت‌های تاریخی و اجتماعی آن بایستی سنجیده شود ...

بدیهی است بیان "بعضی شکسته دانند و بعضی شکسته خوانند" مصداق قضاوت‌های متفاوت افراد متفاوت با برداشت‌های متفاوت از خدمت و غیر خدمت مؤسسه و افراد وابسته بآن است که نمیتواند در بحث اینجانب برای تعیین ارزش اقتصادی و مالی مؤسسه گیهان اثری بگذارد .

سخن کوتاه ارزش مالی مؤسسه گیهان طبق مندرج در صفحات پیش بشرح زیر میباشد :

برآورد بهای بالقوه	برآورد بهای بالقوه	برآورد طبق اقلام دفاتر
۴۷۲ میلیون تومان	۸۸۰ میلیون تومان	۲۹۳ میلیون تومان
۱۴۰ " " "	۱۴۰ " " "	۱۴۰ " " "

باقیمانده خالص ارزش ۱۵۳ میلیون تومان ۳۳۲ میلیون تومان ۷۴۰ میلیون تومان
 آقای مهدیان جنابعالی یا هر گروهی که خود را جانشین مالک قبلی بدانید وارث دستگاهی شده‌اید که پس از کسر بدهی‌ها بارزش معتدل سیدوسی میلیون تومان گردیده‌اید و اگر فرض کنیم که تمام تعهدات مؤسسه را به کارکنان و کارمندان با سعه صدر و با رعایت حداکثر مقررات قانونی وزارت کار بپردازیم که بدون هیچ تعهدی کلیه مایملک گیهان ملک طلق شما قرار گیرد چون جمع کل این تعهدات از یکصد و سی میلیون تومان تجاوز نخواهد کرد و در نتیجه هنوز دو صد و سی میلیون تومان حق مالکیت قبلی است که معلوم نیست به چه ترتیب مشروعیت آن در انتقال بشخص یا اشخاص غیر حقوقی تاءمین میگردد .

با توضیحات بالا تصدیق میفرمائید شنیدن اظهاراتی از این قبیل که مؤسسه گیهان در حال ورشکستگی است در حقیقت سرشکستگی به کسانیت که تلاش‌های دست جمعی آن‌ها در مؤسسه ای آبرومند و مطمئن و محکم را ایجاد نموده که اگر امر برسیدگی بر مبنای قسط دایر شود با سهولت میتوان باثبات آن دست یافت . ولی خیلی آسان بدون هیچ گونه مانع و رادعی در اختیار جنابعالی یا گروهی که از آن به هر نیت بخواهید استفاده نمایند قرار گرفته است . اگر

سیاست مدیریت جدید برای کم ارزش جلوه دادن امور و پیش گیری از مطالبه صاحبان حق از حقوق خود است باین نکته توجه شود که وضع اقتصادی و مالی مؤسسه کیهان برای فرد فرد افراد ذینفع در آن روشن است و حتی نمای فعالیتها و بازدههای اقتصادی آن در جامعه بقدری چشم گیر است که تصور نیبرود حتی یک نفر شخص غیر وارد و مطلع غیر مغرض هم بموضوع ورشکستگی مؤسسه اعتقاد پیدا کند تنها مسئلهای که باقی میماند روشن کردن اتهامات و شایعات سراپا دروغی است که زائیده اعمال افراد معدود مغرض و خدانشناس با استفاده از تعارضات حاصل از بی بند و باریهای فرصت طلبان سرزبانها افتاده و بدروغ بدون ارائه کمترین مدرک و سند قابل قبولی بصورت غیر واقع بمدير قبلی تهمت خروج مبالغی غیر قابل قبول وجه ارز مملکت را دادند. این وظیفه وجدانی و شرعی هر مؤمن و معتقد با اصول دیانت و انسانیت است که وقتی در مسیر مسائل کیهان قرار میگیرد از دل و جان برای روشن نمودن این شایعات کوشا باشد.

برای من که خود مدتی طولانی در صحنه عملیات مالی و اقتصادی مؤسسه کیهان بودم و شاهد فعالیت های کم نظیر این مؤسسه در تاءمین امکانات و تجهیزات مؤسسه ای که قدرت تیراژ یک میلیون و دویست هزار شماره ای را ایجاد نمود و این امر در زمان و برای شرایط مملکت ما با فاسانه ای بیشتر شبیه است بودم و میدیدم.

تاءمین این فعالیتها جز با صرف هزینه ها باگشاده دستی امکان پذیر نبود بسیار مصیبت انگیز است که شاهد رکود و بی خاصیتی دستگاهی که قدرت انجام خدمات مؤثر و بسیار مفید در سطح عالی از حیث کمیت و کیفیت را دارد باشم. برای تداوم حیثیت کیهان و تاءمین حقوق مشروع جامعه این مؤسسه با کمال میل کلیه تجارب و اطلاعات خود را در اختیار هر شخص یا دسته ای که هدف اعتلای کیهان را داشته باشند میگذارم.

در این نوشته بذکر کلیات اکتفا شد ارقام ریز وضع مالی مؤسسه کیهان در ترازنامه ها و صورت های آمارهای آن منعکس است که اگر لازم باشد با توضیحات و توجیحات کافی و مقتع ارائه خواهد گردید.

تهران ۲۲ خرداد بحرینی